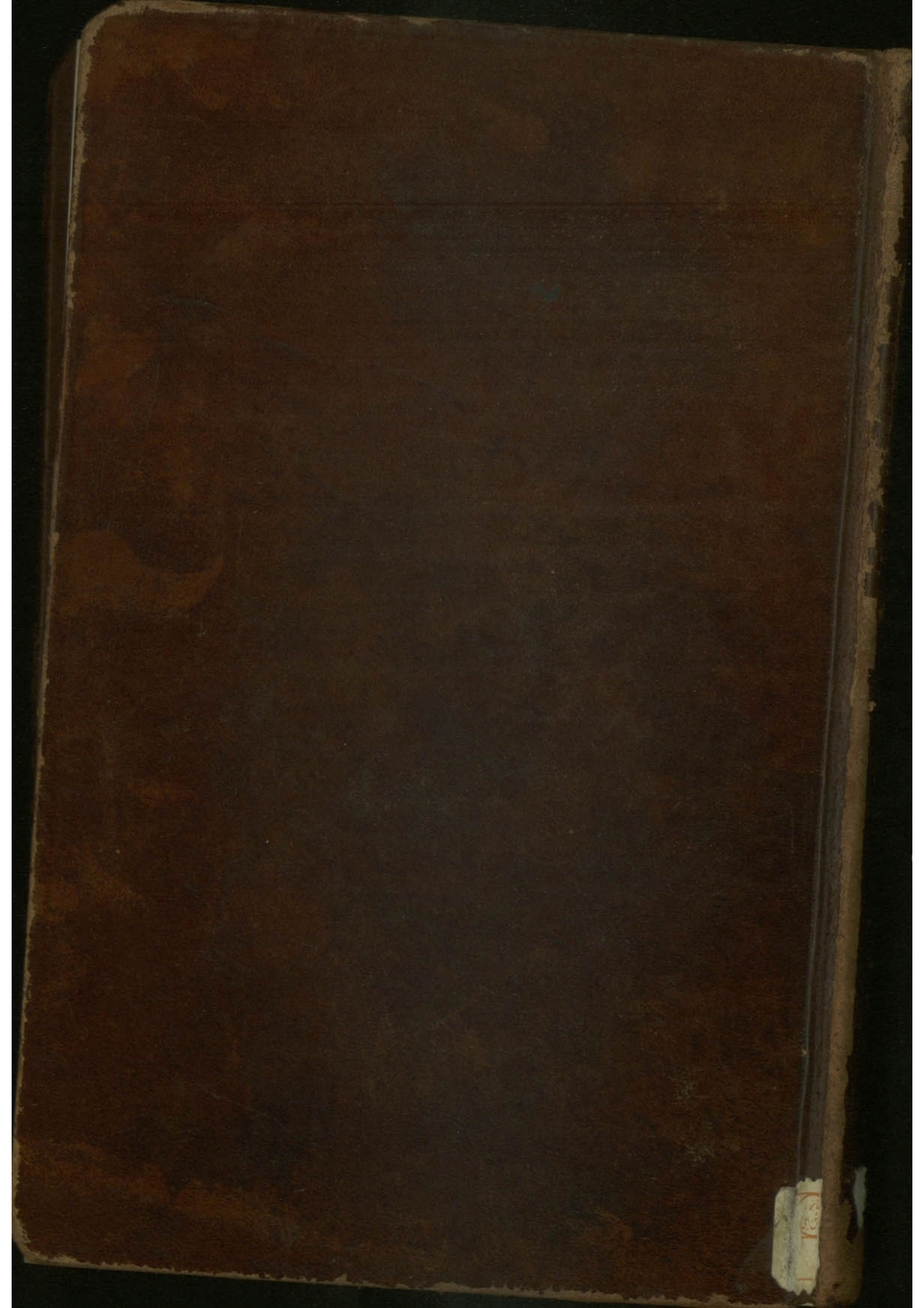
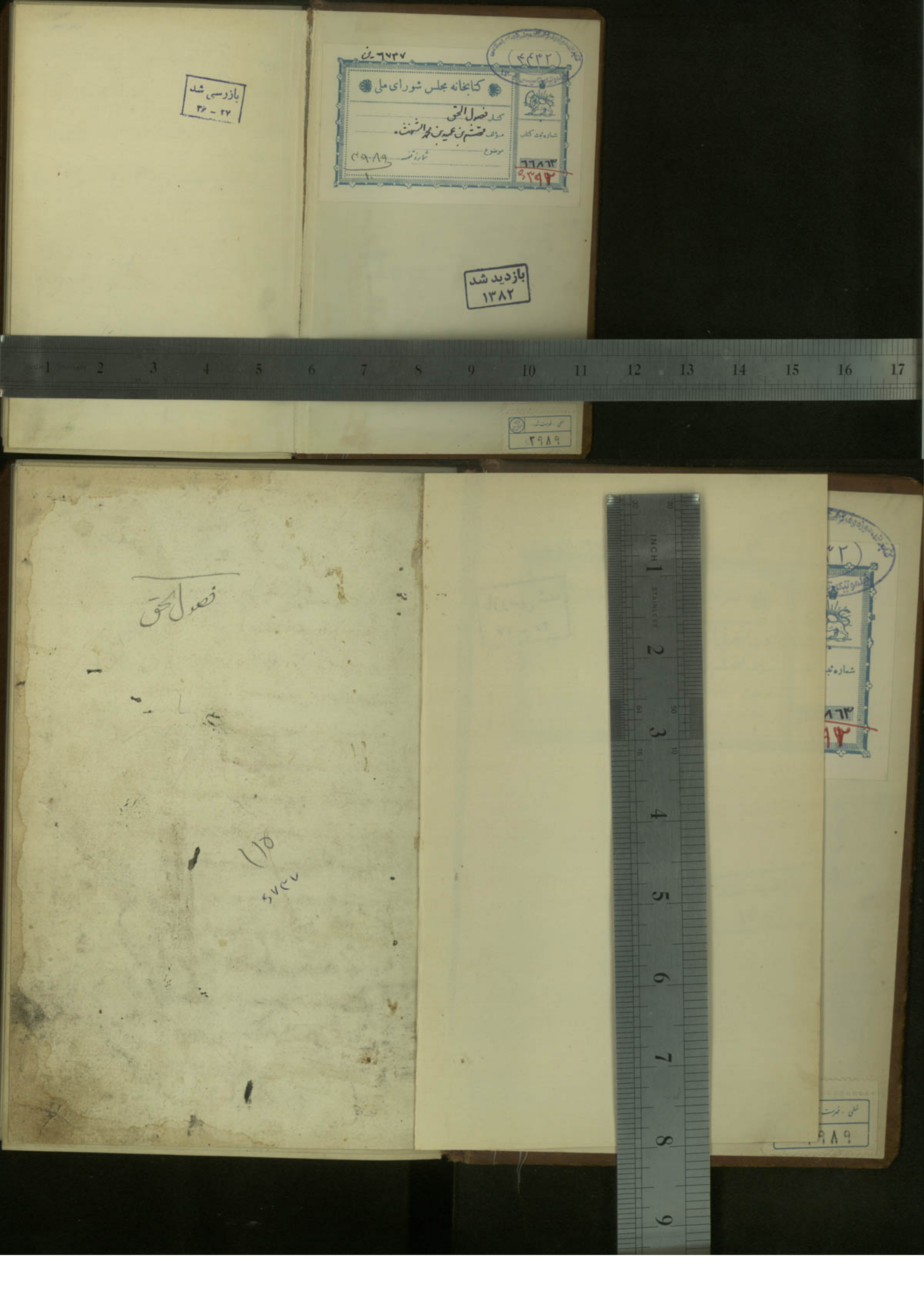
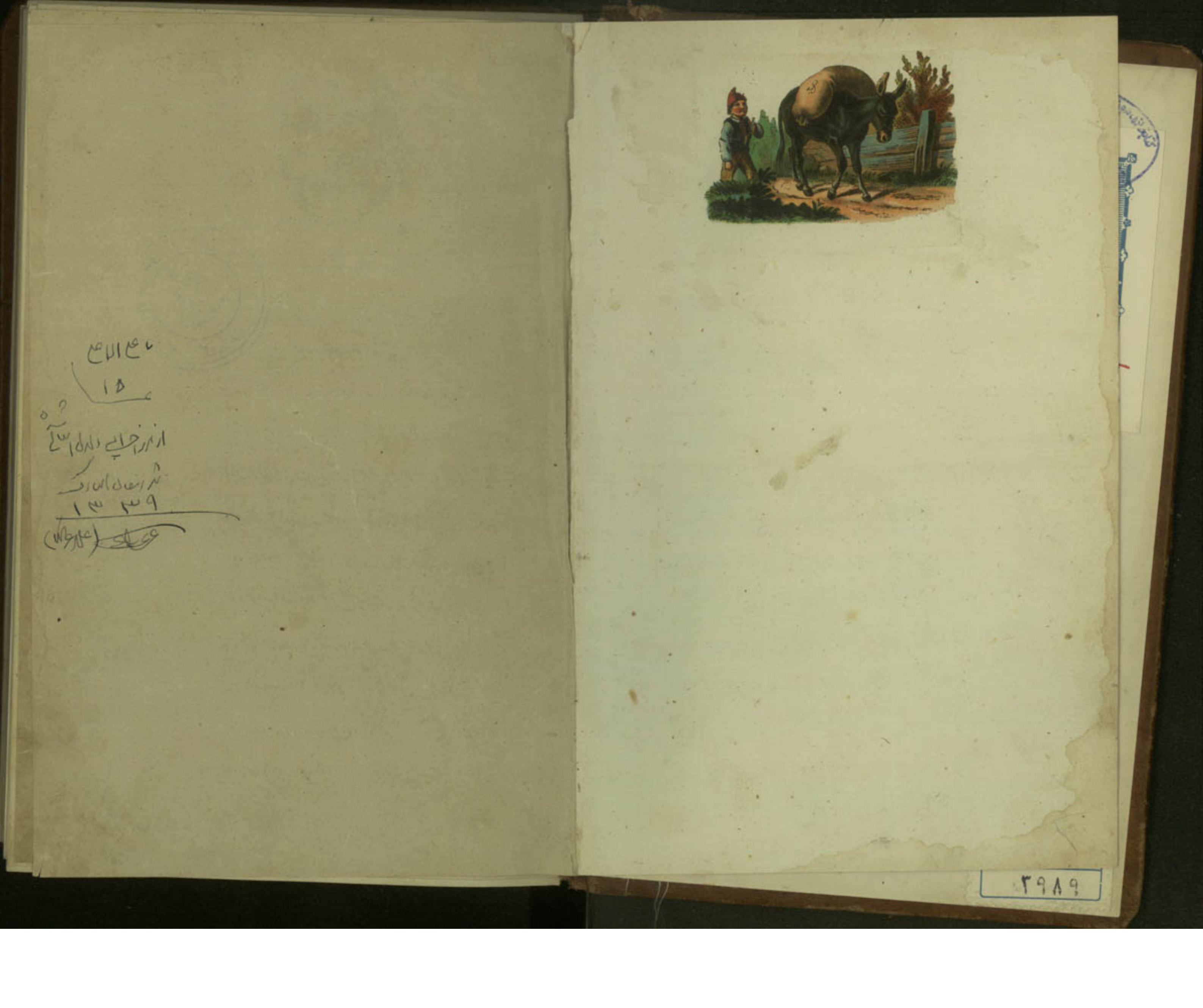




بازرسی شد
۲۷ - ۳۶
کتابخانه مجلس شورای ملی
فصول الحق
بازدید شد
۱۳۸۲
فصول الحق


۱۵
۱۳ ۳۹
۳۹۸۹



بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بی‌قیاس واجب الوجودی را که صنف انام را دلالت بصراط مستقیم
و دین قویم بدلایل و حجج و براهین لایحه نمود و صلوات طیبه و درود بیحد بر اشرف
هدایت کنندگان و افضل راه نمایندگان محمد مصطفی صلی الله علیه من الصلوات اعلیها
و اتمها و بر اولاد و عترت او که هادیان دین مبین و مرشدان طریق یقین اند
صلوات الله علیهم اجمعین اما بعد چنین گوید محرر این کتاب شریف و مؤلف این تألیف
ضعیف [illegible] بن عبد بن محمد [illegible] جعله الله تعالی من [illegible] و طرق الهدی
الی یوم التناد بحق محمد و آله الامجاد که مدت مدید در بلاد عجم دور و با عرب
و بعضی مضافات و ولایات روم و ماوراء النهر و ترکستان گردیدم و با اکثر
طوایف صحبت داشتم و با علما و فضلای هر ملل مجالست نمودم و ادیان مختلف

مشاهده نمودم و در اندیشه آن افتادم که پیروی دین اسلام که خدای تعالی
واجب بر جمیع انام کرده و پیغمبری که القای آن بجمیع عالم فرستاده چه وجه دارد
که جهت اختلاف قرآن باشد و چه معنی دارد که همه در وحدانیت و یکتایی حق
و فرستادن رسل و صحت پیغمبری محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و حقیقت دین آنحضرت
متفق باشند و با هم در مقام جدال و نزاع بوده بیشتری تکفیر هم نمایند و در اصول
و فروع خلاف نموده فتوی بقتل یکدیگر دهند و در مقام تحقیق و تفتیش
این امر شدم و تعصب و انکار را بیکبار نهادم که بغیر تحصیل دین حق بکوشم و در
تفحص و تجسس این حق مطالعه کتب هر یک بقدر وسع نمودم و احادیث جمیع علمای اسلام
بنظر آوردم [illegible] رسیده که حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که بعد
موسی [illegible] هفتاد و دو فرقه شدند و یکفرقه از ایشان رستگار و هفتاد
و یکفرقه دیگر مخلد در دوزخ و عنقریبست امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد یکفرقه
از ایشان ناجی و رستگار خواهند بود و هفتاد و دو فرقه در نار خواهند بود
و با آتش دوزخ گرفتار چون بنظر من در آمد دانستم که از این هفتاد و سه فرقه یکی بر حق است
بر دین حق و طریق حضرت رسول صلی الله علیه و آله و هفتاد و دو فرقه دیگر بر باطلند
و مستحق دوزخ و چون همه اعتراف بصحت این حدیث دارند هر یک دعوی میکنند

که فرقه ناجیه باشیم و چون کتاب تبصره و کتاب ملل و نحل شهرستانی را دیدم که
اهل سنت را در فروع پنجاه و هشت فرقه کرده و اهل شیعه را هفده فرقه شمرده و نیز
این اختلاف که واقعست میانه این دو فرقه است و هر یک بحکم کل حزب بما لدیهم
فرحون اعتقاد دارند که فرقه ناجیه ایشانند و در جمیع اخبار طرفین دیدم که چون
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمودند مردمان در امامت
سه فرقه شدند فرقه بامامت علی بن ابیطالب گفتند بسبب نص و صحیح از مذهب‌ها
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و این جماعت اند که موسوم اند باسم شیعه
و گروه اندک بامامت عباس گفتند بسبب وراثت و زود از آن گروه کسی نماند و
ایشان منقضی شد و جمهور مردمان بامامت ابوبکر گفتند بسبب اجماع مردم او را
و این جماعت خود را موسوم باهل سنت ساختند و چون با خود مقرر ساختم که از جمیع
بعضی در کلام نمایم و حقیقت روایات هویدا و روشن سازم بنای این کتاب
بر فصول نهادم و این کتاب را موسوم بفصول الحق کردم انشاء الله و من الله
الاعانة و التوفیق فصل باید که بنی آدم بعقل تمام نظر در حال و مآل و عاقبت خود بکند و از روی
انصاف بجای تعصب نمایند و پس از آن که رشته اختیار از دست ایشان برود
و طریق سالک حق کرده و یاد آورند از یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته

و بنیه

و امه و ابیه و صاحبته و بنیه و یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم
و کمال جد و جهد نمایند که خود را از فرقه ناجیه گردانند و هرگاه در وجوب
نماز و روزه و زکوة و حج با یکدیگر متفق اند اندیشه صحیح و فکر صایب نمایند
و نظر در اخبار و آثار صحیحه مرتکب نموده ببینند که در دین حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله قطعا خلاف نیست و از تعارض مصون و محفوظ است پس از
روی بصیرت ملاحظه نمایند که خلاف و تعصب و نقص و ابرام و طعن و قدح و خلاف
قرآن و نسخ شرایع و احکام در کدام یک ازین دو فرقه است و چون اخبار و آثاری
که هر یک از رجال خود نقل نمایند نزد دیگری معتبر نیست و واجب نیست بر شخص
که بقول آن معترف شود و مسلم دارد پس اخباری که شیعه از طریق خود در اثبات
خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام نقل نموده اند نزد جمهور اهل سنت منظور نیست همچنین
اخبار و روایاتی که اهل سنت در خلافت ابوبکر از رجال خود نقل نمایند نزد
شیعه مقبول نیست و من چون نظر در کتب و تالیفات فریقین نمودم ندیدم
و نیافتم خبری که دلالت بر خلافت ابوبکر و عمر و عثمان علیهم اللعنه داشته باشد
و نه خبری که دلالت بر طعن علی از ائمه اثنی عشر علیهم السلام داشته باشد بلکه هر دو فرقه
اهل بیت را از جمیع رذایل پاک دانسته اعتقاد عصمت ایشان دارند و لیکن اخبار

در ولایت و امامت و خلافت حضرت علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه
کتابها ساختم و الا در کتب شیعه درین باب چندان هست که جز خدای تعالی
نداند و در طعن و قدح ائمه و شیوخ معقول و منقول در کتب ایشان بسیار و انکار
دیدم و تعجب بسیار از آن نمودم و مذهب شیعه را پاک و پاکیزه و با حقیقت
یافتم و بعضی از مسایل هر دو مذهب و اعتقادات ایشان در اصول باز
بنمایم بوضعی که در کتب هر یک دیده ام چنانچه انکار آن نتوانند نمود
و اگر انصاف کار بندند راه راست یابند و سالک طریق حق گردند و الله تعالی
یهدیهم الی صراط مستقیم **فصل** باید که جماعتی که دعوی مسلمانی می نمایند بدانند
که شیعه قایل بامامت دوازده امامند و خدای بزرگ راه نمای ایشان را
بسوی راه راست بنص خدا و رسول صلی الله علیه و آله پس امیر المومنین علی
و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد الباقر و جعفر الصادق و موسی الکاظم
و ابو الحسن الرضا و محمد الجواد و علی الهادی و الحسن العسکری و القایم المهدی
علیهم السلام را بامامت واحدا بعد واحد منصوص میدانند چون پیغمبر
خبر داده که از هفتاد و سه فرقه هست من کل فرقه ناجیه پس از آن هفتاد و دو
فرقه هالک کسی شریک ایشان نیست در اعتقادات والا لازم آید که ناجی زیاده

از فرقه

از فرقه باشند و این خلاف خبر مجمع علیه است و من درین کتاب اعتقادات
فریقین را در اصول و شمه در فروع و مناقب اصحاب و مثالب ایشان هم
از کتب ایشان نقل مینمایم بنوعی که انکار آن را راه نبوده باشد تا از روی
رای ثابت مذهبی را که مقرون بصلاح و فلاح باشد اختیار نمایند و بتقلید
بهوس و تلبیس ابلیس او در تیه ضلالت و بادیه غوایت گمراه و سرگردان نمانند مثل کسی که
باعتقاد پدران نگردند و در رنگ کفار زمان جاهلیت نگویند که انا وجدنا
علیه آباءنا چه پدران شما از زمان جاهلیت تا حال پدر در پدر ایام و لیالی ماه
و سال بشرف دین اسلام مشرف شده اند و مذهب حق اگر لطف الهی مساعدت
نموده والا مذاهب باطل اختیار کرده اند و پیروی شیطان شعار و دثار خود
ساخته کما ذکرنا **فصل** بدانید ای طالبان راه حق که فرقه شیعه بسیار
بوده اند و اندکی از ایشان باقی مانده اند مثل زیدیه و فطحیه و جارودیه
و اسماعیلیه و کیسانیه و اثنی عشریه و غیرهم چنانچه صاحب طبقات و مولف تبصره
و مصنف ملل و نحل گفته اند و مراد ما از شیعه فرقه اثنی عشریه اند و فرقه دیگر که
قایل بامامت ائمه اثنی عشر نیستند و در فروع و اصول مخالف اثنی عشریه اند
حسابی ساقط اند و از جمله فرقه هالکه می شوند و اثنا عشریه شیعه حق

و اهل سنت که منقسم بچهار مذهب میشوند در فروع و اصول کفتکوست و شمه از عقاید
هر یک در اصول ثبت مینماید تا حقیقت صحت و فساد مذهب هر یک ظاهر شود و اگر
کسی از روی انصاف درین اخبار صحیحه و روایات لایحه و اعتقادات صحیحه
تامل نماید بعلم الیقین صحت مذهب شیعه و بطلان مذهب اهل سنت بر او ظاهر
گردد فصل در اعتقاد شیعه در اصول بدانکه اعتقاد ایشان پیشوایان آنست
که خدای تعالی واجب الوجود لذاته است مخصوص بازلیت و قدیم زیرا
که واحد است و ماسوای او حادث و زوال بدو راه ندارد و منفرد است
در صفات خود و قادر است بر همه مقدورات و مختار است در همه امور و عالمست
بجمیع معلومات و سمیع و بصیر است بهمه مسموعات و مبصرات و منزه است
از جسم و شبه و مستغنی است از مکان و محل و الا حادث باشد و ابدی و
سرمدیست و تغییر و تبدیل بدو راه ندارد و عدل و حکیم است ظلم و جور
نماید و افعال قبیح نکند و اخلال بواجب نماید و الا جهل و احتیاج او لازم
آید تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و مرید است آنچیزی را که حکمت تقاضای آن کند
و کاره است هر ناشایستی را و متکلم است بکلامی که خلق کرده در اجسام و افعال
عباد چه حسن و چه قبیح مستند است بدیشان و الا وعده ثواب و وعید عذاب

لغو

منفی و عبث و بیفایده باشد بلکه فرستادن رسل و انزال کتب را حاصل و نتیجه
نباشد و بر او جمیع حاله واجبست که مطیع را ثواب دهد و الا ظلم او تعالی الله عنه
لازم آید و عاصی را اگر خواهد عفو فرماید و اگر خواهد عذاب نماید و جمیع افعال
محکمه او جل شانه معلل باغراض و فواید است خواه ما دانیم و خواه ندانیم و الا
لازم آید که الله تعالی در افعال خود عابث و بیهوده کار بوده باشد و خود در کتاب
خود که فرستاده فرموده و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لاعبین و دیده نمیشود
بچشم سر چنانچه خود فرموده لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر
و در جهتی نیست و الا محتاج بدان باشد تعالی الله عن الحاجة و اوامر و نواهی او جل
ذکره تمام حادثند زیرا که محالست که امر و نهی تعلق کیرد بمعدوم و جمیع پیغمبران
و فرستادکان او عز و جل معصوم و محفوظ اند از سهو و خطا و زلل و جمیع معاصی
خواه کبیره و خواه صغیره و از اول عمر تا آخر عمر و الا وثوق و اعتماد بقول ایشان
در رسانیدن پیغام الهی و اخبار ایشان در اوامر و نواهی و تبلیغ احکام شریعت
نماند و فایده بر بعثت انبیا علیهم السلم مترتب نکرده و پرهیز و نفرت از ایشان
لازم آید و همچنین نایبان و جانشینان و اوصیای ایشان باید از جمیع معاصی
و سهو و خطا و زلل معصوم باشند بغیر تفاوت زیرا که قایم مقام و نایب مناب ایشانند

5

در تبلیغ احکام و حفظ بیضه اسلام و ارشاد انام منصوص اند از جانب علام
و پیغمبران او علیهم السلام زیرا که عصمت امریست در غایت خفا و غیر از حضرت
الله تعالی را از آن آگاهی و بر آن اطلاعی نیست و چنانچه ارسال رسل و انزال
کتب به وجه جمیل علاقه تعلق دارد و تعیین امام و وصی نمودن کسی را جهة پیغمبری
هم تعلق به او دارد و بر او واجبست که وصی و جانشین تعیین نماید تا بعد از پیغمبر
مردم را از خطا نگاه دارد و محافظت دین شریعت نماید و چون امام محض
لطف است و بقای دین منوط و مربوط بلطف و رحمت الهی و تعالی است حضرت
رسول بفرمان حق تعالی چنانچه عنقریب مذکور خواهد شد علی ابن ابیطالب
علیه السلام را خلیفه و وصی خود ساخت **فصل** در حقیقت شیعه در فروع بآنکه
ایشان اخذ احکام شرعیه و قواعد دینیه از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
نموده اند بنقل ناقلان صحیح القول صحیح العمل صحیح الدین ارباب ناقلان
و احوال ایشان کتب بسیار تالیف نموده اند و بعد از جرح و تعدیل روایت
راوی که موثق و معتمد بوده اعتبار نموده اند و رسانیده اند از آنحضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و آنحضرت از او از جبرئیل فرا گرفته و جبرئیل از حضرت
جلیل جلاله و تصانیف علما و فضلا و مجتهدین ایشان بدون خلاف در مسائل فرعیه
بهم رسانیده

ناجیه زیاده از آنست که حصر اندک از آن توان نمود و برای خود عمل نکنند
و احداث مسئله ننمایند و عمل بقیاس را حرام دانند و استحسان را جایز ندانند
و قبیح شمرند و از استحسانات حنیفه و تبعه او دانند و تغییر در دین و آنچه از رسول
صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام نقل صحیح بایشان رسیده نمیدهند
و رایج و ثابت بر دین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و صحابه و تابعین رضوان الله
علیهم بوده باشند و احداث و اختراعی که در دین ابوحنیفه در زمان منصور دوانیقی
عباسی بعد از فوت رسول صلی الله علیه و آله بصد و سی سال وقوع یافته
نه نهند و عمل کردن را به آن حرام مطلق دانند و بعد از او مالک احداث
مذهبی نمود غیر مذهب صحابه و ابوحنیفه از آنها بدعت دانند و عمل کننده آنها
مسلمان نشمارند و بعد از او شافعی اختراع مذهب غیر مذهب مذکوره نمود و چون
احداث در دین خلاف باشد او تغییر کردن لازم دارد و آن مذهب حنفیه را
عمل کننده آنها از اهل اسلام ندانند و بعد از او احمد حنبل مذهبی غیر مذهب
مذکوره اختراع نمود و مشتمل بر اشیای شیعه و اهل سنت جمیعا این چهار مذهب را
حق میدانند و هر یک با آنکه بر بطلان دیگری دلایل می آورند چگونه بعضی تکفیر بعضی
دیگر میکنند و هیچ اندیشه نمی نمایند که پیغمبر صلی الله علیه و آله تبلیغ چهار دین نموده

که چندین نقیض در آن باشد و تغییر هم کنند و نعوذ بالله در دین پیغمبر صلی الله علیه وآله
کافر شریک شده و صحابه و تابعین در آن صد و سی سال بچه دین عمل می نمودند
یا آنکه دین مذهب شده نعوذ بالله من ذلک الا با جمیع حال که شیعه بر یک دین ثابت
و جازم اند از زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله تا حال که هزار و سی و هشت از زمان
هجرت رسول گذشته تغییر و تبدیل در ایشان راه نیافته و نص و روایت
و حدیثی که با ائمه اطهار علیهم السلام نقل را و با آن ثقه متعهد رسیده نزد ایشان
اعتبار ندارد و نعم ما قال واحد من اصحابنا اذا شئت ان ترضی لنفسک مذهبا
ینجیک یوم البعث من لهب النار فدع عنک قول الشافعی ومالک واحمد والمروی
عن کعب احبار و وال اناسا قولهم وحدیثهم روی جدنا عن جبرئیل عن الباری
یعنی ای مخالف اگر که خواهی که مذهبی که از آن راضی باشی جهت خود اختراع نمائی
که ترا نجات دهد روز بعث و نشور از گرمی آتش افروخته دوزخ پس بگذار
گردان از خود قول شافعی و حنفی و مالک و احمد را و آنچه از کعب احبار روایت
نماید و پیروی کن مردمی را که سخن ایشان و حدیث ایشان این باشد که روایت
چنین است از جد ما رسول الله که آنحضرت از جبرئیل روایت نموده و جبرئیل از حضرت
باری عز اسمه فصل در فرق اهل سنت در اصول بدانکه صاحب ملل و نحل محمد شهرستانی

که از اعیان اهل سنت است گفته اختلاف در مذاهب در آخر زمان صحابه و اول
زمان تابعین حادث شد از معبد الجهنی و غیلان الدمشقی و یونس الاسواری
و انکار در قول بقدر و نسبت دادن خیر و شر با الله تعالی عن ذلک و واصل
ابن عطا تلمیذ حسن بصری سالک طریق ایشان شد و از ایشان اعتزال جست
با اثبات منزل بین المنزلتین و بدین سبب مسمی بمعتزله گردید و مذهب او و اکثر پیروان
او آنست که توحید و عدل قائلند و افعال عباد را از ایشان دانسته بخدا انتساب
نسبت نمی نمایند و جمیع معارف را و حسن و قبح عقلی میدانند خواه پیش از
ورود شرع باشد و خواه بعد از آن و ابابکر و عمر و عثمان را خلیفه حضرت رسول
و مقدم بر علی ابن ابیطالب علیه السلام اعتقاد دارند و صاحب ملل و نحل گفته که
معتزله بهفده فرقه شدند و از زمان عبد الملک مروان تا زمان معتضد بالله
عباسی که قریب دویست سال گذشته بود جماعت معتزله مستمر و برقرار بودند
تا آنکه ابوالحسن الاشعری که شاگرد ابوعلی جبائی معتزلی بود از ایشان اعراض نموده
اختیار مذهب عبد الله بن سعید کلابی نمود و در آنکه افعال چه خیر و چه شر
همه واقع از الله تعالی است و حسن و قبح اشیا ایشان شرعیت نه عقلی و بر الله
عقلا هیچ چیز واجب نیست حتی ارسال رسل و غیر ذلک و اکثر اهل سنت حالا

بوده مذهب اند و معتزله کافر میگویند و معتزله نیز اشاعره را کافر میدانند
و هر دو فرقه تمسک بدین حدیث مینمایند که القدریه مجوس هذه الامه و هر یک
مر دیگری را قدریه میگویند و فرقه دیگر از اهل سنت مجسمه اند و رئیس ایشان احمد
حنبل است و داود ابن علی اصفهانی و اصحاب سفیان ثوری اتفاق دارند
در آنکه صفات الهی ظاهر بر ذات و تمام قرآن از اصل بر ظاهر مینمایند و کم
معتقدات مذهب اشاعره دارند چنانچه صاحب ملل و نحل گفته پس فرق اهل سنت
در اصول سه طایفه اند معتزله و اشعری و مجسمه که همه قایل بخلافت ابو بکر و عمر
و عثمان اند و تکفیر یکدیگر میکنند و بهفتاد و سه فرقه شده اند و شمه از معتقدات
هر یک بازنموده میشود **فصل** در مذهب اشاعره بدانکه اکثر اهل سنت اشعری اند
و خلاصه مذهب ایشان آنست که قدما با خدای تعالی بسیار اند و آن معانی
است که ثابت میسازند آنرا در خارج مثل قدرت و علم و غیره و قدرت میگویند
که خدای تعالی محتاج است در علم خود بثبوت معنی علم و در قدرت باثبات معنی قدرت
نمیدانند او را عالم بالذات و نه قادر بالذات و نه حی بالذات و نه [illegible]
بالذات چه ثابت میسازند معانی قدیمه و محتاج میدانند او را در اصل جلال این
صفات باین معانی و او را بالذات محتاج و ناقص میدانند و کامل باعتبار این

معانی

معانی **تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا** و دانسته شد و اعلم و امام ایشان فخر الدین رازی
که بقدر و فضل و دانش او همه ایشان معترفند گفته که نصاری کافر شدند که اثبات
سه قدیم کردند و اشاعره که اثبات نه قدیم مینمایند باید که اولی بکفر
باشند و ایضا اعتقاد دارند که جمیع قبایح از کفر و معاصی و عدوان بقدرت
و قضا و تقدیر اوست و بنده را در هیچ امری تاثیر و اختیاری نیست و مطیع مستحق
ثواب و عاصی سزاوار عذاب نیست و مطیع پیغمبران را اگر به دوزخ برد و اشقیا
مثل ابلیس و فرعون را اگر به بهشت برد از او جایز است و قبیح نیست و در امام
و خلیفه عصمت شرط نیست و فسق و عصیان بلکه کفر نیز جایز است و خدای تعالی هیچ کاری
بغرضی نمیکند و افعال او معلل بغرض نباشد و آنکه خود فرموده که **وما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون** و امثال این آیه در قرآن بسیار است پس تکذیب
قول خدا نموده میگویند که خلق نموده بغیر غرض و فایده و غیر ما [illegible] میگویند
که تغیر نص بر صحابه احدی ننموده و اینست خلاصه مذهب ایشان که شیخ [illegible]
امام فخر رازی اثبات کفر ایشان بطریق الزام که از آن مفری نیست نموده
و بر ایشان لازم آمده که هر گاه فاعل کل افعال الله تعالی باشد او را
نعوذ بالله ظالمترین ظالمان دانند در عذاب و عقاب و کفر و مردان

عامیان در حق ایشان دادام ایشان چه مناسبات قوله تعالی ویشهد والله
انهم لکاذبون فصل در مذهب معتزله بدانکه خلاصه مذهب ایشان آنست
که حضرت باری تعالی را پاک و پاکیزه و منزه میدانند از جمیع قبایح و خیر و شر
افعال عباد را از ایشان دانسته نسبت بخدا نمیدهند و در این دو مسئله مخالفت
اشاعره نموده اند و مخالفت اثنا عشریه در مسایل بسیار کرده اند از آنکه بعضی
از ایشان گویند که خدای تعالی قادر بر مثل مقدور بندگان نیست و بعضی آن
معانی زایده را که اشاعره قدیم میدانند احوال حادثه میدانند و گویند
که اگر این احوال نباشد نه عالم و نه قادر تواند بود و بر این قیاس باقی صفات
که اشاعره آنها را معانی قدیمه و معتزله آنها را احوال حادثه میدانند و اشاعره
و معتزله معتقدند در آنکه وقوع صغایر از نبی جایز است و در خلافت ابو بکر
و عمر و عثمان با یکدیگر اتفاق دارند و در غیر مسئله تنزیه باری تعالی شانه
و اسناد افعال عباد بایشان در جمیع مسائل مخالف امامیه اند فصل در مذهب
مجسمه که ایشان را مشبهه نیز گویند بدانکه خلاصه مذهب ایشان آنست که خدا را
تشبیه بخلق کرده او را شبیه بمخلوقات دانند و گویند که او جسم است دارای رنگ
و دیگر جسم قابل ابعاد ثلاثه است و جایز است که خلق با او مصافحه و دست بوسی

نمایند

نمایند و با مومنان معانقه کردن او جایز است و کعبی که یکی از علماء معتزله است
حکایت کرده که داود ظاهری که از معتمدان مشبهه است گفت که مرا در شان فرج
و لحیه از برای رضای خدای تعالی عفو فرمایید و بپرسید از غیر این دو هر چه
که خواهید که شما را از آن خبر دهم و بعضی گویند که بر طوفان نوح و هلاک
موجودات چندان گریست که چشمهای او خراب شد و ملائکه علاج کردند و بعضی
گویند که هر شب جمعه از آسمان نزول نماید بر خر سوار بشکل مردی و ندا نماید
که آیا هیچ توبه کننده و آیا هیچ استغفار نماینده هست و امثال این معتقدات سخیفه
که عقل و نقل تجویز آن نمی نماید و در این کتاب گنجایش تفصیل آن نیست تعالی الله
عن هذه الاعتقادات الفاسدة الباطلة علوا کبیرا فصل باید
این گروه مردمان حق و واقف بر حقیقت حال و کیفیت احوال و اعتقاد این فرق
که مذکور شد گردند بانصاف پیش آورده از اعتقادات فاسده و مستعد نموده
تبرئه صحیح و خالص نمایند و خود را از جهل و تعصب و عناد در مهلکه غوایت و گمراهی
نیندازند چه مستحق عذاب مخلد و عقاب موبد نشوند و از روی بصیرت ملاحظه
نمایند که از جماعت و فرق که مذکور شد فرقه ناجیه کدام طایفه اند
و ثواب یافته و بطلان اسمحه نشده و من جمیع الوجوه شرکت ندارند و ممتاز اند

در اصول و فروع از دیگران چه اگر ترک آن داشته باشند از فرقه ناجیه نخواهند
بود بموجب حدیث مجمع علیه و صاحب طبقات و مولف ملل و نحل اهل سنت را
که قایل بامامت ابوبکر و عمر و عثمان اند و بصحت مذهب اعتراف نه ارند و بر دلیل
نص خدا و رسول در باب امامت نمی نمایند و امامت را منحصر در عدد معین
نمیدانند و در اکثر اصول چنانکه مکرر گذشته با یکدیگر شریک اند و بجهل آن
فرقه نموده اند و معلوم شد که شیعه اثنا عشریه کسی را در اصول با خود شریک
و سهیم نمیدانند و در اعتقادات متقنه محکمه صحیحه صادقه متفرد و متوحد اند پس
عقل جزم می نماید و حکم صحیح میکند از روی تبیان و براهین و دلایل صحیحه که
فرقه ناجیه نیستند الا شیعه اثنا عشریه بکمال رسیده این دعوی و بر اثبات امامت
ائمه اثنا عشر علیهم السلام و در فضایل و مناقب هر یک از ایشان و صحت مذهب
ایشان و در مثالب بعضی صحابه که اهل سنت اهتمام شان بشان و از امام شان
در روایات هم از کتب ایشان نقل می نمایند تا بر ایشان حجت باشد و اگر ایشان
نگاه داشت ارباب دین خود یا شیوخ خود در کتاب ها یافته اند گویا ربه تا
ماثر شده کرده و اعتراف بصحت اعتقادات ایشان نمائیم و مانند ایشان بجهالت
و به انصاف و ضلالت و گمراهی و بیدینی و به دنیای آلوده خود منسوب نموده خود را بهتر

عذاب الیم و دوزخ نکرده ایم و من الله الهدایة و الارشاد الی الطریق المستقیم

فصل در بیان انکه فرقه ناجیه شیعه اثنا عشریه اند بطریقی که علمای اهل سنت
در صحاح خود نقل نموده اند از انجمله محمد بن موسی الشیرازی که از اعاظم علما
اهل سنت است آورده است در کتابی که استخراج نموده از دوازده تفسیر
نزد ایشان میگوید که روایت است از انس بن مالک که گفت نزد رسول
نشسته بودیم و ذکر مردی میکردیم که نماز میگذارد و روزه میگیرد و زکوة
و صدقه میدهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که ما او را نمی شناسیم
و ما وصف او همچنان نماز و روزه میکردیم که ناگاه شخصی ظاهر شد گفتیم یا رسول الله
همین این شخص است و چون حضرت نظر در وی کرد و او را دید با ابوبکر گفت که
بگیر این شمشیر و برو و بسوی او و بزن گردن او را که اول کسیست از گروه
شیطان و چون داخل مسجد شده بود ابابکر شمشیر گرفته بمسجد در آمد و او را
دید در رکوع است گفت که والله که نکشیم او را که رسول صلی الله علیه و آله از کشتن
نماز کنندگان منع نموده و نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و احوال
باز گفت حضرت فرمود که بنشین یا ابابکر که تو مرد این کار نیستی ای عمر تو برخیز
و شمشیر بستان و برو و گردن او بزن عمر گفت که شمشیر را از ابابکر گرفتم و داخل مسجد

شدم دیدم که شخصی در سجود است گفتم که والله بکشم او را و طلب اذن کردم در
قتلم گشتن او که بهتر از من نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله باز گردیدم و گفتم که او را
ساجد یافتم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای عمر تو هم چنین که
ابوبکر نیستی وای علی تو برخیز که کشنده او تویی و اگر او را بیابی و بکشی در
میانه امت من اختلاف واقع نخواهد شد هرگز و علی علیه السلام گفت که شتافتم
و داخل در مسجد شدم او را نیافتم و بخدمت آنحضرت مراجعت نمودم و گفتم
یا رسول الله آن شخص را ندیدم و در مسجد نیافتم آنحضرت فرمود که یا ابوالحسن
امت موسی هفتاد و یک فرقه شدند یکی ناجی و باقی در آتش و امت عیسی علیه السلام
هفتاد و دو فرقه شدند یکی ناجی و باقی در آتش و زود باشد که امت من
هفتاد و سه فرقه شوند و یک فرقه از ایشان ناجی و هفتاد و دو فرقه در آتش
پس من عرض کردم یا رسول الله کدام فرقه ناجی خواهند بود فرمود
تمسک جویندگان بآنچه تو بر آنی و اصحاب تو پس الله تعالی در حق آن شخص و امثال او فرستاد
ثانی عطفه لیضل عن سبیل الله له فی الدنیا خزی ونذیقه یوم القیامة عذاب الحریق
یعنی در حالی که پیچیده است عطف خود را از تکبر و جدال تا گمراه کند مردم را از راه
خدا تعالی مر او راست در دنیا رسوائی و خواری بعضی که در روز صفین حضرت

امیرالمؤمنین

امیر المؤمنین علی علیه السلام او را کشت و بچشانیم او را در روز رستخیز عذاب آتش سوزنده
از سبب قتال او با علی علیه السلام در صفین اکنون نظر کنید اگر عقل و تمیز دارید و تعصب
نمی نمایید در این حدیث که از دوازده پیغمبر که نزد شما هم معتبر است و اصحاب یکی از علمای
شما است که نهایت اعتماد بر او دارید که چگونه دلالت صحیح صریح دارد که فرقه
ناجیه علی ابن ابیطالب علیه السلام و پیروان و شیعه اویند و ابوبکر و عمر که منع
خلاف از پیغمبر نمودند و امتثال امر آنحضرت در قتل شخصی که اگر کشته شده بود در میان
امت هرگز خلاف واقع نمیشد ننمودند و سبب دخول هفتاد و دو فرقه در دوزخ
شدند و خلاف سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بموجب آیه و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی حکم وحی دارد و انکار وحی نزد جمهور مسلمانان کفر است
نمودند و چگونه پیروی و تقلید کسی توان کرد که در حضور پیغمبر خود و امتثال امر او ننمایند
و قول خدا تعالی که ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا گوش نکند عجب دارم
از جمعی که چنین کس را واسطه میان خلق و خدا دانسته و بوسیله ایشان تقرب
بحق تعالی جویند فصل در فضایل و مناقب حضرت امیر المؤمنین و آل و
اولاد آنحضرت علیهم السلام منقول از علمای چهار مذهب و روایات و کتاب
از تفاسیر و صحاح و کتب معتبره ایشان بحذف اسانید و اسامی راویان بطریق اجمال

11

اختصار بدانکه بخاری در صحیح خود در دو موضع آورده که حضرت رسول صلی الله علیه
وآله فرمود که مدام امر مردم جاری و دین و مذهب ایشان برقرار و ثابت خواهد
باشد تا اعتراف بامامت و ولایت دوازده امام داشته باشند و این دوازده
امام همه از قریش اند و در صحیح مسلم نیز در دو محل است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
گفت که این امر بسر نیاید تا نگذرد در میان ایشان دوازده خلیفه همه از قریش
و هم مسلم روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که همیشه اسلام عزیز باشد
بر آن دوازده خلیفه پیدا باشند همه از قریش و در صحیح مسلم است که همیشه این امر
قایم باشد بر آن دوازده خلیفه همه از قریش و در جمع صحاح سته در دو محل نقل
نموده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که بسر نیاید و منقضی نشود زمان تا نگذرد در
دوازده خلیفه همه از قریش و عبد الله بن عباس روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه
وآله بامامت دوازده امام بنامهای ایشان گفت و مردم را خبر بآن داد
و صدر الائمه خطیب خوارزمی روایت می نماید که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود
که در شب معراج حق جل و علا مرا گفت که دیدم اهل زمین را و ترا از میان ایشان
برگزیدم و مشتق نام ترا از نامهای خود نمودم و باز نظر کردم و برگزیدم
علی را و نام او نیز از نام خود مشتق نمودم و از نور خود ترا و علی و فاطمه و حسن و حسین را

وائمه را از فرزندان او

وائمه را از فرزندان او آفریدم و عرض ولایت شما بر اهل آسمان و زمین نمودم
هر که قبول کرد از مومنان است و آنکه انکار کرد از کافران ای محمد میخواهی که به بینی ایشان را
گفتم بلی پس گفت به بین از راست عرش چون نگاه کردم علی و فاطمه و حسن و حسین
و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد
بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و المهدی بن الحسن را در مکان نور
دیدم و گفت اینها حجتهای من اند اکنون منکر بد و از فکر صایب درین باب
و اراده اندیشه نماید که علمای ایشان در صحاح خود نوشته اند که چگونه دلالت
هویدا و ظاهر دارد در انحصار خلافت در ائمه اثنا عشر علیهم السلام و بودن
ایشان و مطیعان ایشان فرقه ناجیه رستگار فصل در بیان آنچه که اهل
سنت در کتب در شان حضرت امیر المومنین علی علیه السلام و امامت او و اولاد او اند
حافظ ابونعیم اصفهانی که از علمای اهل سنت است نقل نموده باسناد خود که
چون نازل شد این آیه که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر
البریة یعنی آن گروه که ایمان آورده اند عمل صالح کنند ایشان بهترین خلق اند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بعلی گفت که آن گروه تو و شیعه تو اند که بیایند
بروز قیامت در حالی که الله تعالی از ایشان راضی باشد و ایشان خشنود

باشند و دشمنان شما بیاینه در حالی که الله تعالی بر ایشان غضب داشته باشد مودی
حق باشند و این آیه دلیل روشن است که علی و شیعیان او فرقه ناجیه اند و خصمان
ایشان هالک هم ابو نعیم حافظ گوید که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا
مع الصادقین یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید پرهیزکاری کنید
و تقوی و طاعت الله تعالی نمایید و باشید صابران با مر خدای تعالی
و صبر کنندگان در باب علی علیه السلام آمده پس واجب است که با او باشند
تا از فرقه ناجیه باشند و عبد الله ابن ... که از جمله علمای اهل سنت روایت
کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج که مرا باسمان
بردند جمع نمود خدای تعالی میانه من و انبیا بعد از آن بمن فرمود که از ایشان
بپرس که شما بر چه چیز مبعوث شده اید چون پرسیدم گفتند بر شهادت
او لا اله الا الله و بر اقرار بنبوت تو و ولایت علی علیه السلام من الملک التعالی
و این اقرار است از علمای اهل سنت که انبیا مبعوث بر نبوت پیغمبر و ولایت
علی علیهما السلام شده اند بعد از این ولایت را از برای غیر آن حضرت
ثابت داشتن مخالفت کردنست با خدای تعالی و با جمیع انبیا علیهم السلام و ابن
شیرویه در کتاب فردوس که از کتب معتمده اهل سنت است آورده که چون
این آیه نازل

این آیه نازل شد و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم
علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی یعنی چون گرفت خدای تو یا محمد از بنی آدم از پشتهای
ایشان فرزندان ایشان را و گواه گرفت ایشان را بر نفسهای ایشان که آیا
نیستم من خدای شما و صاحب شما گفتند آری تو خدای و صاحب مایی پس خدای تعالی
گفت من رب شمایم و محمد نبی شما و علی امیر شما و رسول صلی الله علیه و آله گفت
که در آن روز که آدم هنوز در میان آب و گل و خاک بود علی موسوم بامیر المؤمنین
شد و این شهادت و گواهی صریحست از علمای سنت بر آنکه الله تعالی عهد و میثاق
گرفته از بنی آدم بر آنکه علی امیر ایشانست و ایشان خلاف قول خدای تعالی
نموده امیری دیگر جهة خود اختیار نموده اند و روایت نموده احمد حنبل که
چون این آیه نزول یافت که والذین آمنوا بالله و رسوله اولئک هم الصدیقون
والشهداء یعنی آن گروه که ایمان آورده اند بخدای تعالی و پیغمبر او ایشانند راست
گویان صالح و شهدای پاک دین و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
صدیقان سه کس اند حبیب نجار مومن آل یس و حزقیل مومن آل فرعون و علی
ابن ابی طالب مومن آل محمد که سابقان امم اند و طرفة العین بخدای خود عاصی
نشدند و علی ابن ابیطالب افضل ایشانست و ابن مغازلی شافعی نیز مانند این روایت

و اعتراف بصحت آن نموده و با وجود آن علی علیه السلام را صدیق نمی‌گویند و ابوبکر را
بی حجت و دلیل صدیق میخوانند و بر علی علیه السلام تفضیل میدهند با آنکه یک آیت
و حدیث بر طبق دعوی خود ندارند و از هوای نفس و میل دنیا چه شنیده که چرا
در عهد خلفای ثلثه و در زمان بنی امیه و در عهد آل مروان و در بنی عباس
و من تابعهم من الناس مال و جاهی نبود و در آنکه اوقات در کنج خمول منزوی
بودند و پیروان ابوبکر و صاحب از اجاه و مال و منال بسیار بودند
و از حب المال و غیره ترک حکم الهی و نص حضرت رسالت پناهی داده نسبت
با بوبکر فضل و فضائل و صدق اقوال دادند جزاهم الله تعالی فی الدنیا و الآخرة
اشد الجزاء و روایت کرده فقیه مغازلی شافعی و احمد حنبل در مسند خود
و بخاری در صحیح خود و ثعلبی در تفسیر خود که نام نهاده آن را بوسیط و نیز در سایر
معتبرات و ابو داود و مالک در سنن خود و حمیدی در جمع بین الصحیحین و مسلم
در صحیح خود و حافظ ابن مردویه در کتاب خود بر روایات مختلفه در الفاظ متحده
در معنی آنکه چون این آیه شریفه آمد که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا یعنی بتحقیق و یقین که خدا نمیخواهد الا آنکه بر دارد و دور گرداند
از شما هر رجسی و هر ناشایستی که هست و بوده باشد ای اهل بیت رسول و پاک و پاکیزه

گرداند شما

گرداند شما را پاک و پاکیزه گردانیدنی که ابدا الاباد بر طرف نگردد و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پرده یا گلیمی بر سر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
افکنده و گفت خداوندا این گروه اند اهل بیت من پس دور گردان از ایشان
ناشایستها و هر گونه رجسی را که ممکن است و بگردان ایشان را منزه از دنیا و پاک
و پاکیزه دار پاک و پاکیزه داشتنی و واعجباه ثم واعجباه ثم واعجباه از اهل سنت
که علمای معتمد علیه ایشان از قریب بعضا دکسایر نقل نموده اند باتفاق این
آیه را در شان علی و فاطمه و حسن و حسین میدهند و شاید بنمایند که حق تعالی
و رسول ایشان را از همه رجسها منزه نموده اند و ایشان کذب را که از رجس
جمیع ارجاس است در دعوی فدک و رد قول حضرت فاطمه و شهادت علی
و حسن و حسین علیهم السلام نسبت بایشان می‌نمایند و تکذیب خدا و پیغمبر او
میکنند نعوذ بالله من هذه الاعتقادات الباطلة المنجرة الی الکفر و ابن شیرویه
صاحب الفردوس و ابونعیم حافظ و ثعلبی گفته اند که امت را از ولایت
علی ابن ابیطالب در روز قیامت سوال خواهند کرد بحکم آیه وقفوهم انهم
مسئولون که باتفاق در باب علی علیه السلام نازل شده و نمیدانند
که روز قیامت چه جواب خواهند گفت که بغیر او رغبت نموده اند و از وی برگردیده‌اند

وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون **فصل** هم در بيان آيات دالّه بر فضل
وكمال امير المؤمنين علي عليه السلام كه در كتب ايشان بنظر رسيده چنين گويد
خطيب خوارزمي كه هر آيتي كه مصدر بكلمه يا ايها الذين آمنوا است رئيس و امير
آن علي ابن ابي طالب است و هم حافظ ابو نعيم گويد كه هر آيه رحمتي كه در قرآنست
رئيس و قايد آن علي ابن ابيطالب است و هم حافظ نعيم گويد امير المؤمنين علي
گفت كه قرآن ارباعست ربعي در اوصاف ما و آنچه ما بدان سزاواريم و ربعي
در اعداي ما و آنچه ايشان بدان سزاوارند و ربعي در سير و امثال و ربعي
در فرايض و احكامست و صاحب كتاب فردوس بطرق متعدده نقل نموده
كه چون آيه انما انت منذر و لكل قوم هاد نازل شده رسول صلي الله عليه و آله
فرمود كه من منذرم يعني بيم كننده و علي هادي و راه نماينده تو يا علي راه
يابنده گان هدايت يافتگان اند بعد از من و اين آيه صريحست در امامت
و ولايت آنجناب و روايت نموده حافظ ابو نعيم كه اين آيه افمن كان مؤمنا
كمن كان فاسقا لا يستوون يعني آيا كسي كه مؤمن است و خداشناس باشد مثل كسيست
كه فاسق باشد و كذاب و خدا ناشناس برابر نباشد و چون برابر نتوانند بود
در حق علي عليه السلام و وليد ابن عقبه ابن ابي معيط آمد و او برادر مادري عثمان است

ومؤمن علي است

يعني حافظ ابو نعيم

ومؤمن علي است و فاسق وليد و هم او روايت نموده و هم ثعلبي در تفسير خود و هم
ابن مغازلي در كتاب خود كه آيه الذين ينفقون اموالهم بالليل والنهار سرا و علانية
در حق علي آمد كه چهار درهم داشت تصدق نمود يك درهم در شب و ديگري
در روز و ديگري پنهان و ديگري آشكارا و هم ابو نعيم حافظ روايت كرده
اين آيه كه اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجويكم صدقة يعني هرگاه
كه خواهيد كه با رسول سخن گوييد پس اول چيزي پيش از سخن كردن تصدق
كنيد و بعد از آن سخن نماييد كه پيش از آن با او سخن حرام است كسي غير از
علي عليه السلام عمل ننموده است و دلالت تام بر قدر و فضل و كمال آنحضرت
دارد و فقيه ابن مغازلي شافعي و ابو علي و ثعلبي امام اهل تفسير روايت كرده اند كه
اين آيه واضح الدلالة انما وليكم الله و رسوله والذين آمنوا الذين يقيمون
الصلوة و يؤتون الزكوة و هم راكعون يعني نيست و جز اين نيست كه
اولي بشما و صاحب اختيار شما خداي تعالي است و رسول فرستاده او و آنچنان
كه ايمان آورده اند و آنچنانند كه بپاي دارند نماز را و ميدهند زكوة در حالي
كه در ركوع ميكنند در باره علي ابن ابيطالب عليه السلام نازل شده در حيني كه
سايل در وقت نماز گذاردن در مسجد رسول صلي الله عليه و آله چيزي خواست از [illegible]

و ثعلبی و واحدی و غیره بروایات متعدده این مضمون را نقل نموده اند و مولانا
علی قوشچی گفته این آیه باتفاق مفسرین در باب علی علیه السلام نزول یافته و از آنجا
که رسول صلی الله علیه و آله بعد از آن گفت که حمد و سپاس مر خدای را که گردانید
این آیه را در شأن من و در شأن اهل بیت من اکنون اندیشه نما رحمک الله
که خدای تعالی علی علیه السلام را در دعا نمودن و متوجه امورات بودن
با خود و رسول خود شریک ساخته و معنی امامت نیست غیر از این پس متعین
ثابت شد که بعد از رسول صلی الله علیه و آله آنجناب امام بر حق و خلیفه بلا فصل است
و نیست فرقه ناجیه الا اتباع او و شیعه او و روایت نموده مسلم در صحیح خود و زمخشری
در کشاف که کفار نجران که بر دین عیسی بودند رئیس و رئیس ایشان که نامش بود
عبد المسیح و عاقب و اسقف بمدینه آمدند که با رسول صلی الله گفت و شنود نمایند
و جبرئیل آمد و این آیه آورد که فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل
تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله
علی الکاذبین یعنی ای محمد هر که خصومت و گفت و شنود با تو نماید در باب دین
عیسی علیه السلام بعد از آن که بتو آمد از دانستن عیسی و آگاهی از احوال او
پس بگوی بایشان که بیایید که بخوانیم شما پسران خود را و ما پسران خود را
و شما زنان خود را

و شما زنان خود را و ما زنان خود را و آنانی را که نفس شما و ما باشند در یگانگی
و اوصاف و نزدیکی و اتحاد و پیوستگی پس جهد در دعا و تضرع نماییم پس بگردانیم
لعنت خدا را بر دروغ گویان و نفرین و دعای بد را بر کاذبان و رسول
بعد از گفت و شنود بسیار با ایشان مقرر داشت که فردا بصحرا روند با پسران
و زنان و نزدیکان خود و هم را نفرین نمایند تا حق از باطل متمیز گردد
و چون صباح شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بصحرا بیرون آمد با علی
و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و فرمود که این جماعت اهل بیت منند
می باید که چون من دعا کنم شما آمین بگویید و چون اهل نجران دیدند که رسول
صلی الله علیه و آله با اهل بیت خود است عاقب و اسقف گفتند که بدرستی که این
محمد نبی است که عیسی ما را بمقدم او خبر داده است و اگر شما از دین پدران خود
برنگردید زینهار که مصالحه بر قبول جزیه کنید و مباهله ننمایید که اگر این جماعت
دعا کنند کوهها همه بر سر شما فرود آید و یک نصرانی بر روی زمین نماند پس گفتند
که قبول جزیه داریم و مباهله ننماییم و قرار جزیه بر نوعی که در محلش ثبت است دادیم
و ای طالبان دین قویم هداکم صراط المستقیم نظر کنید در این آیه که در فضل حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام

چه مقدار دلالت دارد و هیچ یک از صحابه با ایشان شریک و سهیم نشده و از نقبا
غیر از امیر المؤمنین علیه السلام کسی مقصود و مدح عالیشان نبود چنانکه در کتب مطول
بحث آن شده و چون آنجناب مساوی آنحضرت اند افضل موجودات باشند
و باین حجت واضح بعد از رسول صلی الله علیه و آله بلا فصل امام جمله انام باشند
و آنجناب و شیعه او علیه السلام فرقه ناجیه اند بلا خلاف و کذا ف و ذلک هو الفوز
العظیم و حافظ ابونعیم و خطیب خوارزمی و ثعلبی و ابن مغازلی حنفی گفته اند که
مراد از صالح مؤمنان درین آیه وَاِنْ تَظَاهَرَا عَلَیْهِ فَاِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلٰیهُ وَجِبْرِیلُ
وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِیْنَ یعنی اگر هم پشت شوند عایشه و حفصه بر آزار رسول صلی الله علیه و آله
پس بدرستیکه خدا تعالی یار و مددکار اوست و جبرئیل و برگزیدگان و صالحان
مؤمنان علی ابن ابیطالب علیه السلام و قصه عایشه و حفصه و آزار رسانیدن
ایشان پیغمبر را علمای معتمد علیه ایشان بعد ازین نقل خواهد نمود بنوعی که
بر منتقدان ایشان جلی باشد روشن و هویدا و محمد بن موسی نقل کرده
که مراد از صدیقون در آیه اُولٰئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ علی
ابن ابیطالب علیه السلام است و حمزه بن عبد المطلب و جعفر طیار که نور ایشان
بر صراط تابان باشد و در تفسیر خود زمخشری و امام فخر الدین رازی و ثعلبی

و بعضی روایت نموده اند که در صفین از لشکر معاویه مردی پیدا آمد و بجای
رجز سوره عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ خواند حضرت امیر بمبارزت او بیرون آمد و گفت یا
اخ العرب میدانی که نبأ عظیم کیست گفت نه فرمود که والله منم در خلافت من اختلاف
نمودند حقا که روزی بود که بدانند در وقت نزع که خلاف نموده اند و باز
روزی بود که بدانند که در روز قیامت و صحرای محشر بطلان عقیدت و خبث
نیت خود را و پشیمان گردند و دیگر خواهند پرسید که خدای تو کیست چون آن مبارز
شامی شنید گفت تا امروز تو را نشناخته بودم و توبه نمودم مرا عفو نما و در خدمت
حضرت بود تا بدرجه شهادت رسید حالا ای برادران در انصاف و تدبر کرا از
آن جوب شامی می باشید و در ما صدق این آیات و دیگر آیات و روایات
اندیشه و تفکری بر اهل عناد و بخل و تعصب و نادانی خود در امتی بر ایشان
و از بهشت دور و فرقه هالک و گمراه می باشند و السلام علی من اتبع الهدی
و ثعلبی در تفسیر خود آورده که اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ یعنی هدایت کن ما را راه
علی ابن ابی طالب علیه السلام است و مسلم و ابو بریده همچنین آورده اند و تفسیر
باین طریق نموده اند در روایت مسکت ثعلبی و اکثر مفسرین چنانچه خلاف نموده
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حجة الوداع فارغ شده و از راه

و از راه غدیر خم عزیمت مدینه نمود و چون بغدیر خم رسید که محل جدا گردیدن
راههاست و رفتن مردم بمنازل خود جبرئیل آمد و این آیه آورد که یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله
یعصمک من الناس یعنی ای رسول برگزیده برسان بمردم آنچه بتو فرستاده ام
یعنی ولایت علی بن ابیطالب را و اگر نرسانی آنرا بمردمان بتحقیق که نرسانیده
پیغام مارا و تبلیغ رسالت ما نکرده و اگر از دشمنان و حاسدان می ترسی
که بتو آسیبی رسانند مترس که خدا تعالی نگاهدارد ترا از مردمان و هیچ
آسیبی بتو نتوانند که برسانند پس رسول صلی الله علیه و آله امر کرد بنزول
مردمان و آن روزی بود بغایت گرم و آب فراوان نیز نبود و مردمانرا
امر نمود که شاخهای درخت و خشیش در زیر پاهای نهادند و از جهازها و جوالهای
خود و بعضی گفته اند از پالانهای شتران شبیه منبر فبری ترتیب دادند
و ندا در دادند که الصلوة جامعه پس مردمان جمع شدند و آنحضرت بر منبر
رفت و فرمود که ای مردمان بدانید که نزدیک شده که مرا بعالم بالا
بخوانند و من اجابت کنم و دو چیز گران در میان شما میگذارم که دو خلیفه اند
اگر فرا گیرید هر دو را هرگز گمراه نخواهید شد یکی از دیگری بزرگترست از هم

جدا نگردند

جدا نگردند تا بر لب حوض کوثر بمن رسند و اهتمام و مبالغه بسیار در چنگ زدن
بهر دو نمود پس علی ع را بگرفت و آنقدر بالا برد که زیر بغل او نمودار شد
و فرمود که آیا نیستم من مولای شما و اولی بشما از نفسهای شما همه گفتند بلی یا رسول الله
گفت هر کس که من مولای اویم پس این علی مولای اوست بار خدایا دوست
دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد و یاری ده
و اعانت نمای هر که علی را یاری کند و اعانت نماید و خوار گردان هر که
خواری او خواهد و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله مولای او و ابو بکر و عمر و باقی
اصحاب باجماع بود پس علی علیه السلام مولای همه بوده باشد یعنی امامت
چون غیر ازین نیست که امام همه او باشد و بعد از آن از منبر بزیر آمد و
دو رکعت نماز بگذارد که جبرئیل این آیه آورد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز که امر بولایت علی کردم
و تو رسانیدی بمردم دین شما را کامل گردانیدم و نعمت خود را که ولایت
علیست بر شما تمام ساختم و راضی گشتم از شما که اسلام دین شما گردید
بقبول ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام پس حضرت رسول صلی الله علیه
و آله گفت الله اکبر علی کمال الدین و تمام النعمة و رضاء الرب برسالتی والولایة

علی ابن ابی طالب علیه السلام پس مردمان را فرمود که بر علی بامامت سلام
نمایید و تهنیت او بامیر مومنان شدن بجای آورند و جمیع مردم تهنیت بجا آوردند
گفته و عمر در تهنیت گفتن اطناب بسیار نمود و مکرر گفت که شاد باشی و خوشحالی
فراوان باد ترا ای علی که درین صباح مبارک مولای هر مومنی و هر مومنه
گشته و باشد گردیدی و چون این خبر بحارث بن نعمان الفهری رسید
نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد آنحضرت با جمعی از اصحاب نشسته بود
پس گفت یا محمد ما را امر کردی که لا اله الا الله محمد رسول الله بگوییم پس از ترا
قبول کردیم و گفتیم پس فرمودی پنج وقت نماز کنید پس از تو قبول کردیم
پس فرمودی که یکماه روزه بدارید قبول نمودیم و داشتیم پس زکوة
و حج فرمودی امتثال امر تو نمودیم پس تو هنوز باینها راضی نشدی که
حالا برداشتی پسر عم خود را و با خود بر منبر بردی و تفضیل او بر ما کردی و گفتی
که هر که من مولای اویم علی مولای اوست این از جانب تست و اصلاح دانسته
تست یا از قبل خدا تعالی و فرمان اوست و آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت
سوگند بدان خدایی که غیر از او خدایی نیست که این از جانب خدا تعالی است
پس برخاست و روی بگردانید و گفت خدایا آنچه محمد صلی الله علیه و آله میگوید

اگر حق و صدق

اگر حق و صدقست پس بباران بر ما سنگ از آسمان یا بما رسان عذاب
الیم پس ناگاه از آسمان سنگی بر سر او آمد و از دبر او بیرون شد و بعد از
آن آیه **سأل سائل بعذاب واقع** درین واقعه نزول یافت و ثعلبی نیز
همین شرح در تفسیر سوره سأل سائل تقریر و تحریر نموده است
و اگر صلاح دیده باشد انصاف کسی را بنوشته این آیه و این روایت که علمای
مفسرین چهار مذهب نقل نموده اند در امامت امیرالمومنین علی علیه السلام
و آنکه فرقه ناجیه شیعه او و پیروان اویند و ابطال امامت غیر او و آنکه همه
ایشان از فرقه هالک اند کافی و وافی است و شک و شبهه را در آن راه نیست
و ابن مغازلی شافعی نقل نموده که جمعی از بنی هاشم و غیرهم در خدمت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله نشسته بودند که ناگاه ستاره از آسمان فرود
آمد پس آنحضرت فرمود که هر کس این ستاره در منزل او فرود آید بدرستی که
او وصی منست بعد از من و برخاستند جوانان بنی هاشم و نظر کردند و دیدند
که آن ستاره فرود آمد در منزل علی ابن ابی طالب علیه السلام پس گفتند
یا رسول الله در باب علی علیه السلام غلو نمودی پس خدای تعالی این آیه را
فرستاد که **والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو**

ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی وهو بالافق الاعلی یعنی نجم ستاره
که فرود آمد که گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و خطا
ننمود و هرگز باطل نشد و نمی گوید بهوای نفس و آرزوی نفس خود و نیست
آن مگر وحی که فرستاده میشود باو و آموخت او را این فرشته سخت قوت
یعنی جبرئیل که مامور است و مستقیم در کار است در مامورات خود پس این
آیه صریحست در آنکه امیر المومنین علی علیه السلام وصی آنحضرتست لا غیر و حمیدی
در جمع بین الصحیحین آورده که این نقل نزد عایشه نمودند تصدیق آن نمود

فصل هم در بیان آیات واضحه در امامت امیر المومنین علی علیه السلام و قدر
و کمال آنحضرت صاحب کتاب شواهد التنزیل که از مشهور علمای مذهب است
باسناد خود نقل نموده که چون این آیه نازل شد واتقوا فتنة لا تصیبن الذین
ظلموا منکم خاصة واعلموا ان الله شدید العقاب یعنی پرهیز نمایید از فتنه که نرسد
آنانی را که ستم کردند از شما بس بلکه میاد آن فتنه خاص و عام کرد و بدانید
بدانید که خدای تعالی سخت است در عقاب یعنی عقاب او بغایت سخت است
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که کسیکه ستم کند علی را که بجای منست
بعد از وفات من پس گویا که انکار نموده نبوت مرا و نبوت جمیع انبیا

را

و طعنه وزیر گفته که سالها این آیه میخواندیم و نمیدانستیم که از اهل این آیه کیستند
و السیم و احمد حنبل در مسند خود و ثعلبی در تفسیر خود روایت نموده اند که چون
علی ابن ابی طالب علیه السلام را در که گذاشت که رد امانت مردم که نزد
رسول بود نماید و دیون مردم را ادا سازد و از آنجا بجای خود بخوابانید
که شب کفار در قتل او کمر بسته بودند و خانه را که در او بود احاطه کرده
بودند پس امیر المومنین علی علیه السلام بجای رسول صلی الله علیه و آله بر فراشش
او خوابید پس بجبرئیل و میکائیل وحی می آمد که شما را با هم برادری دادم
و عمر یکی را بیشتر از عمر دیگری نمودم شما کدام یک صاحب خود را ابزند که بر خود
حیات گزینید هر دو حیات را بر حیات خود نمودند پس خدای تعالی بایشان وحی
نمود که من میان محمد و علی عقد برادری بستم و علی جان خود را فدای محمد
کرد و رضا داد که او در خواب نمود برو برویه بزمین و او را از شر دشمنان
نگاه دارید و ایشان آمدند جبرئیل نزد سر وی و میکائیل نزد پای او بودند
تا صباح و در حین توجه مدینه جبرئیل این آیه را آورد که ومن الناس من یشری
نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد یعنی از مردمان کسی هست که
میفروشد نفس خود را یعنی بذل میکند جان خود را بطلب خوشنودی و رضا

قبول نمود و حضرت رسول
بفضل الهی بیرون رفته بطرف
غار [illegible] که آنحضرت بمدینه
رود و [illegible] علیه السلام

الهی والله تعالی مهربانست بر بندگان خود و یا رب درین فضل مجلس امیرالمؤمنین
علیه السلام برابری میتواند نمود لا بالله لا والله پس چون فرقه ناجیه شیعه
آل انجناب و شیعه و پیروان او صلوات الله علیه و آله روایت نموده اند
و در کتاب جمع صحاح سته نیز آورده اند که روزی عباس از بهر مفاخرت
میگفت که منم که سقایت حاج و شب و روز در مسجد مقام میتوانم نمود و طلحه
ابن شیبه میگفت که کلید خانه بدست منست هرگاه خواهم در و میتوانم رفت و علی میگفت
که من ایمان آورده ام پیش از همه و با رسول صلی الله علیه و آله و سلم نماز کردم
و صاحب جهادم با کفار پس خدا تعالی این آیه را فرستاد که اجعلتم سقایة
الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله
لا یستوون عند الله و الله لا یهدی القوم الظالمین یعنی آیا میگردانید اهل سقایت
حج را و اهل عمارت مسجد الحرام را مانند کسیکه ایمان آورده بخدای تعالی
و بروز آخرت و جهاد کرده در راه خدای تعالی برابر و مانند نیستند
نزد خدا تعالی راه نمیناید یعنی بمقصود نمیرساند مشرکان و ستمکاران را و این
آیه دلالت صریح بر فضل و کمال امیرالمؤمنین علی علیه السلام و عدم مساوات
او با دیگران دارد پس فرقه ناجیه او و اصحاب او باشند و در روایت نموده

ابن مغازلی

ابن مغازلی که مقبول مذاهب اربعه است که از ابن عباس پرسیدند
فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم کدام آیه بود که
آدم فرا گرفت از خدای خود و خدا تعالی از آدم پذیرفت گفت که آدم
گفت الهی بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که بر من ببخشای و توبه مرا قبول
فرمای پس توبه او قبول نمود و دیگری را از صحابه این فضیلت نیست که مساوی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد که در دعا توسل بدو جویند
پس امام همه او باشد و روایت نموده احمد حنبل که چون این آیه نزول
یافت که قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو ای محمد بدرستیکه
من از شما مزدی در تبلیغ رسالت و رسانیدن پیغام خدا بشما نمیخواهم
الا دوستی خویشان و نزدیکان من پس گفتند یا رسول الله کیانند خویشان
نزدیک تو که دوستی ایشان واجب است حضرت فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین
صلوات الله علیهم اجمعین و روایت نموده از خطیب خوارزمی و جمهور مفسرین
که در آیه افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه از بینه مراد رسول است
و از شاهد علی ابن ابی طالب علیه السلام که او نفس رسول است و از او است
و روایت نموده ابن جبیر و ثعلبی که چون این آیه نزول یافت که وتعیها اذن

وایضاً رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ای علی خدای تعالی مرا امر
نموده که ترا بیاموزم و دانا گردانم تعبوا عده این و بدانانم تو جمیع علوم را
پس تو گوشی که ظرف علم است یعنی هر علمی که هست در گوش تست و در این فضل
هیچکس را با او برابری و همسری میسر نشده روایت نموده زمخشری در کشاف
و گویند که او زاهد و اعلم صحابه است و ترک دنیا نمود با وجود کمال آن
مجاور که معطله شد و ثعلبی از ابن عباس و از جنس مفسرین سنیه نیز در تفسیر
خود آورده که امام حسن و امام حسین بیمار شدند و حضرت امیر و فاطمه
و جاریه ایشان فضه نذر نمودند که چون حسن و حسین برخیزند و صحت یابند
شکرانه آن سه روز روزه بدارند و چون ایشان شفا یافته بودند بوفای
نذر قیام نمودند و چون چیزی مهیا جهت نمودند و نزد ایشان از اندک بسیار
چیزی نبود امیرالمؤمنین علیه السلام از شمعون یهودی سه صاع جو قرض
کردند و حضرت فاطمه یک صاع را آسیا نمود و پنج قرص از آن پخته چون
وقت افطار پیش نهادند سایلی بر در آمد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد
مسکینی ام از مسکینان مرا طعام دهید تا خدای تعالی اطعام کند شما را از
موائد بهشت پس همه آن را ایثار نمودند و با آب خالص افطار نمودند و شب دوم
یتیمی ظاهر

بهمین طریق یتیمی و شب سیم اسیری آمد و طعام خواسته شد و به ایشان ایثار نمودند
پس چون روز چهارم شد حضرت امیر دست حسنین را گرفته نزد رسول
آمد و ایشان از شدت جوع میلرزیدند حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون
ایشان را دید گفت یا ابا الحسن این چه شدتیست که مرا رنج آورده و با ایشان
بمنزل فاطمه آمد و او را دید که در محراب ایستاده و شکم او به پشت او رسیده
از گرسنگی چسپیده و چشمهای مبارک فرو رفته چون حضرت مشاهده او نمود فرمود
که واغوثاه بار خدایا نزدیکست که از گرسنگی اهل بیت پیغمبر تو جان دهند پس
جبرئیل آمد و سوره هل اتی را در وصف امیرالمؤمنین علی علیه السلام و آل حضرت
او بر رسول صلی الله علیه و آله وسلم آورد و این سوره رفیعه در شان اهل بیت است
و مفسرین و اهل سیر و تاریخ اتفاق بر این دارند و در مجلس پنجم شرح داده شد
این فضیلت که از گذشتگان کسی نداشته و از آینده گان کسی نخواهد داشت
آیا انکار این غیر از کفر و عصیان و دخول نیران فایده دارد و روایت
نموده ابونعیم در قول خدای تعالی که الذی جاء بالصدق مراد رسول است
و از قول خدای تعالی که و صدق به علی ابن ابی طالب علیه السلام و روایت
نموده باز ابونعیم که مراد از قول خدای تعالی که هو الذی ایدک بنصره

و بالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام است و نقل نموده که ابو هریره گفت که
شنیدم که بر عرش نوشته است بعد از لا اله الا الله محمد عبدی و رسولی
ایدته بعلی ابن ابی طالب علیه السلام و این فضیلت از اعظم فضایلست که حاصل
نشده و نخواهد شد غیر او را و روایت نموده صاحب فردوس و ابو نعیم که
قول خدا تعالی که یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین یعنی ای پیغمبر
برگزیده خوف و بیم مدار از یاری و کثرت اعدا و اندیشه بخود راه مده
که من از برای تو بسم و کسی که تابع تست و جان فدای تو میسازد یعنی علی
ابن ابی طالب و بنگرید که گر این فضیلتیست که ردیف الله تعالی باشد
در بسنده و بس بودن حضرت نبی صلی الله علیه و آله را و روایت نموده حموی
که امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت قول خدا تعالی من جاء بالحسنة فله
عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها در باب دوست و دشمن ما
نازل شده که حسنه دوستی ماست که اهل بیت رسولیم و سیئه دشمنی با و با دشمنی
ما هر که بعرصه محشر آید خدا تعالی روی او را با آتش بسوزاند و روایت نموده
احمد حنبل که قول خدا تعالی و ان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون
چون نزول یافت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت که در شان کسی است که از

اوستی و دولایت

دوستی و ولایت ما گردیده اند و از آن گردیده اند و رغبت بدان کرده اند و روایت
نموده ثعلبی در تفسیر خود که امیر المؤمنین علیه السلام گفت که مراد از اصحاب
اعراف در آیه و نادی اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم ماییم که هر کرا
بسیمای او بشناسیم که محب ماست داخل بهشتش کردانیم و روایت نموده ابو نعیم
و ثعلبی در تفسیر خود که مراد از قول خدای تعالی که مرج البحرین یلتقیان علی و فاطمه
واند بینهما برزخ لا یبغیان حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و از یخرج منهما
اللؤلؤ و المرجان امام حسن و امام حسین علیهما السلام و خاص بدیشانست
این کرامت و روایت کرده حافظ ابو نعیم از ابو حنیفه که من عنده ام الکتاب
علی ابن ابی طالب علیه السلام است و روایت نموده ثعلبی از ابن سیرین که
این آیه و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا در باب رسول و علی
علیهما السلام است در وقتی که فاطمه زهرا علیها السلام را زن کرد نزول یافت
و احمد حنبل در مسند خود و ابو داود و ترمذی در صحیح خود و صاحب کتاب
جمع بین الصحاح سته در کتاب خود روایت کنند که چون رسول صلی الله
علیه و آله میانه صحابه برادری فرمود و باقی ماند دیگری امیر المؤمنین علیه السلام
اندوهگین شد و گفت یا رسول الله مرا چرا اخ نگرفتی حضرت فرمود که [illegible]

که مرا انجمن فرستاده که اختیار کردم ترا اگر برای خود و تو برادر منی اندر دنیا
و آخرت و از من بمنزله هارونی از موسی غیر از انکه بعد از من پیغمبری نخواهد
بود و تو وارث منی و بر در بهشت نوشته دیدم که محمد رسول الله و علی اخو
رسول الله و پیش از انکه آسمانها آفریده شود دیده و هزار سال نوشته بودند
و تو از منی و من از تو و تو رفیق من خواهی بود در بهشت پس این آیه
تلاوت فرمود که اخوانا علی سرر متقابلین و چون برادری مستدعی مساوات
باین فضیلت کبری و کرامت عظمی جناب ولایت مآب مخصوص است و وصی
رسول و جانشین او نیست کرا او ایها الناس رحمکم الله سوگند بر شما که هیچ دیده اید
مثل این آیات و روایات در باب هیچ یک از صحابه و خویشان پیغمبر و یا از
هیچ کس را شنیده اید که این حالات عجیبه رفیعه و اوصاف حمیده او مرتبه
بوده انیک از کتب شما و روایات از سلف شما نقل انکار را پس بر دلها
نهاده اید و از اندیشه عاقبت چنین غافل گردیده و در تیه ضلالت سرگردان
مانده اید آخر چشم بصیرت بگشایید و نظری در احادیث و روایات علمای
چار مذهب خود کنید و طوایف این دو مذهب خود را اصولا و فروعا دیده
از تعصب بگذرید خود را مستوجب غضب الهی گردانید و ما علینا الا البلاغ

[illegible]

من انچه شرط بلاغست با تو میگویم فصل در روایتی که صریحست در خلافت حضرت
امیر المومنین علیه السلام ثعلبی و جمهور مفسرین موالف و مخالف در تفسیر این آیه
آورده اند وانذر عشیرتک الاقربین یعنی بیم کن خویشان نزدیک خود را
پس رسول صلی الله علیه و آله بنی عبد المطلب را که چهل تن بودند جمع در
خانه ابو طالب نمود و امر فرمود که گوسفندی را با یک من گندم طعام نمودند
و یک صاع شیر مهیا نمودند و کسی بودی که شتری یکساله را تنها خوردی و یک
شیر تنها کشیده پس جمیع ایشان از طعام و شیر سیر بخوردند پس رسول
گفت که خدا تعالی مرا بپیغمبری خلق عموما و شما بنی عبد المطلب خصوصا فرستاده
و من میخوانم شما را به دو کلمه سبک بر زبان و گران در میزان که چون بگویید
آنرا مالک و صاحب همه عرب و عجم شوید و مطیع و منقاد شما شوند طوایف امم و
در قیامت داخل بهشت گردید و نجات از دوزخ یابید و آن دو کلمه لا اله
الا الله محمد رسول الله است و هر کس قبول کند و اجابت من نماید و قیام
نماید باین امر او برادر و وصی و وزیر و وارث و خلیفه من بعد از من از میان
امت باشد پس هیچ یک اجابت ننموده پس برخاست امیر المومنین و گفت یا رسول الله
من میگویم و بدین امر قیام مینمایم حضرت فرمود که بنشین یا علی دو مرتبه دیگر

آن سخن را اعاده نمود و کسی اجابت نکرد و هر مرتبه امیرالمؤمنین علیه السلام
اجابت نمود و حضرت در مرتبه سیم فرمود که یا علی تو برادر و وصی و وزیر
و وارث و خلیفه منی بعد از من در میان امت من پس جماعت برخواستند
و گفتند با ابو طالب که امروز اطاعت توشد که داخل دین پسر برادر خود شدی
و پسر تو امیر و حاکم تو گردید و دیگر روایت نموده خطیب خوارزمی که گفت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اگر درختها قلم و دریاها همه سیاهی گردد
و جن همه حساب کنند و انس همه نویسنده گردند نتوانند که حصر فضایل
علی ابن ابی طالب علیه السلام و حصر آن نمایند پس در باب فضل کسی که
رسول صلی الله علیه و آله این گوید و فضایل آن باین مرتبه باشد که وما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی دلالت آن کند که الله تعالی در شأن که گفت
نیز چنین میگوید پس ای [illegible] دیگری چند که با او برابری می نماید چگونه از
فضل بیهوده و ثبت این چقدر کفر ظاهر و خسران روشن و هویدا
دیگر روایت است از خطیب خوارزمی که چون خدای تعالی آدم را آفرید
و روح خود در او دمید آدم علیه السلام عطسه زد و گفت الحمد لله پس حق تعالی
بدو وحی کرد که حمد کردی ای بنده من سوگند بعزت و جلال من که اگر دو بنده

نمی بودند

نمی بودند که من اراده دارم که ایشان را در دور آخر خلق کنم در دار دنیا خلق نمیکردم
ترا پس آدم گفت خدایا پس آن هر دو از من خواهند بود خدای تعالی
گفت آری ای آدم سر بالا کن و نظر نما پس آدم سر بالا کرد دید که بر عرش
نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله نبی الرحمه و علی مقیم الحجه و هر کس بداند
حق علی علیه السلام را او پاک و پاکیزه است و هر کس انکار حق او نماید
لعنت کرده بود و ثبت الاخایب و خاسر سوگند بعزت خود خورده ام
که داخل جنت گردانم هر کس را که اطاعت او داشته باشد اگر چه عصیان
من کرده باشد و قسم بعزت خود خورده ام که داخل آتش دوزخ
گردانم هر آن کس را که عصیان او نموده باشد و اگر چه طاعت من بجای
آورده باشد و در کتاب مناقب خوارزمی مرقوم است که رسول صلعم
فرمود که بودیم من و علی نوری نزدیک خدای تعالی با هم مطابق
و آن نور تسبیح خدا میکرد قبل از آنکه آدم را بیافریند و چون آدم را
بیافرید آن نور را در صلب او نهاد و همیشه این دو نور با یکدیگر میبودند
و از صلبی بصلبی میرفتند تا در صلب عبد المطلب قسمت جدا شدند پس
یک جزء بصلب عبد الله رفت که منم و جزء دیگر بصلب ابو طالب که علی است پس

پس هر کسیکه علی از من است و من از علیم و گوشت او گوشت منست و خون
او خون منست پس هر کس علی را دوست دارد مرا دوست داشته باشد
دشمن او را دشمن دارم و هر کس بر او غضب داشته باشد من بر او
غضب داشته باشم و فقیه مغازلی زیاده بر این نقل نموده و آن است
که نبوت بر من قرار یافت و خلافت در علی دیگر روایت کرده صاحب
کتاب بشائر المصطفی موفقیه شافعی ابن مغازلی و مآل هر دو یکیست که
عباس با جمعی در مسجد الحرام نشسته بودند که فاطمه بنت اسد درآمد و اثر
زادن بر او ظاهر شده بود پس گفت ای خدا من ایمان بتو و رسل
تو و آنچه از نزد تو آمده دارم و تصدیق سخن جد خود ابراهیم خلیل علیه السلام
نموده ام و این خانه را او بنا کرده پس بحق بنا کننده این خانه و بحق
این فرزند که در بطن منست که بر من این ولادت را آسان گردان
پس دیدیم که دیوار خانه شکافته شد از طرف عقب و فاطمه از آن
شکاف داخل خانه شد و از چشم ما غایب گردید و آن شکاف بسته
شد پس ما خواستیم که در خانه بگشائیم هیچ گونه قفل گشوده نشد دانستیم
که در این سریست که مکشوف خواهد شد و چون صباح چهارم شد بیرون

آمد و علی را بر روی دست خود نهاده بود و گفت که مرا فضیلت بر زنانی
که پیش از من بوده اند زیرا که آسیه دختر مزاحم بنده که خدا پنهانی در پنهانی
بگرد و در جائی که خدای تعالی آنجا را دوست نمیداشت از روی
از روی اضطرار و مریم دختر عمران درخت خرمای دست خشک که چون
بدست خود حرکت میداد رطب برگزیده از آن میخورد و من چون
داخل بیت الحرام شدم میوه های بهشت بانواع آن و طعامهای آن
باضعاف آن خوردم و چون اراده بیرون آمدن نمودم هاتفی آواز
داد که ای فاطمه او را علی نام کن که او علیست و الله تعالی که علی الاعلاست
میگوید که نام او را از نام خود اشتقاق کردیم و او را تأدیب بادب
خود کرده ایم و واقف ساخته ایم او را بر مشکلات علوم خود و او میشکند بت
ها را که در خانه من نهاده اند میشکند و اذان بر بام خانه من میگوید
و مرا بپاکی یاد نماید و حمد و ثنای من بجای آورد پس خوشی و خوبی
باد مرا آنکه او را دوست دارد و وای بر آنکه دشمن او باشد و مخالفت
او نماید و در آن روز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سی ساله بود و بسیار
او را دوست میداشت و علی را او غسل داد و مهد او نزدیک فراش

خود فرو نهاد و گهواره او می جنبانید و او را بر سینه خود می نهاد
و میفرمود که این برادر منست و ولی من و ناصر من و پناه من و ظهر
و ظهیر من و وصی من و شوهر دختر من و امین من بر وحی من و خلیفه
من سبحان الله زهی بی انصافی که با وجود نقل این روایت که راویان
چهار مذهب نموده اند و در کتب معتبره خود ثبت کرده ابوبکر و عمر را
بر علی مقدم میدارند و فضل میدهند با آنکه در کتب ما حاشا و در کتب
خود هم یک روایت در هیچ باب در باب ایشان ندارند و از تعصب و جهالت
در دریای کفر و ضلالت غرق شده اند والله تعالی طریق رشاد در
نصیب کناد و دیگر روایت نموده اند از علمای ایشان قریب یازده کس
مثل حافظ ابونعیم و احمد حنبل در صحیح خود و ابو علی موصلی در مسند خود
و ابوبکر خطیب در تاریخ بغداد و محمد زعفرانی در کتاب فضایل و بیهقی
در تفسیر خود و عثمان ابن احمد در کتاب حسن التفسیر و ثعلبی در تفسیر خود و ابن
مردویه در مناقب و طبری در کتاب خصایص و ابو القاسم حسکانی
در فواید خود و کتاب خود و صاحب دوازده تفسیر دیگر بنوعی که ابو اسحق
شاذی گفته که گرفتم از امیر المؤمنین علی علیه السلام و توقیع یافت

ابان

بدین طریق که چون فتح مکه شد با امیر المؤمنین علی علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود بیا تا ترا بردارم که بتها را از رفها و طاقهای مکه بیفکنی که کسی بر او برنتوا
رفت و اگر چه تمام مشرکین ربیعه و مضر با هم اتفاق نمایند پس رسول صلی الله علیه و آله
علی را فرمود که پای بر کتف آنحضرت که محل مهر نبوت بود نهاد و بتها را میافکند
تا همه را بزیر انداخت و همه پاره پاره و تار و مار شدند نعم ما قال
زهی نقش پایی که در دوش احمد ز مهر نبوت مقدم نشیند و دیگر روایت
کند طبری در کتاب خصایص که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند
که هفت سال ملائکه بر من و علی صلوات میفرستادند بسبب آنکه بلند نمی شد بسوی
آسمان شهادت لا اله الا الله مگر از من و علی و دیگر روایت آمده در کتاب
یواقیت از ابی عمر که زاهد است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی
علیه السلام اول مردمانست در ایمان و اول کسیست که در روز قیامت
مرا خواهد دید و آخر کسیست که در روز آخر صاحب عهد من خواهد بود و
دیگر طبری در کتاب خصایص آورده که از ابن عباس روایت است که
شنیدم از عمر خطاب علیه اللعنه که میگفت از ذکر علی ابن ابی طالب باز
ایستید که شنیدم از رسول خدا که در علی سه خصلت که من آرزو دارم

که از آن رایکی بودی که یکی از آن مراد و سر است نزد من از آنچه اصحاب
بر آن می‌باشند و ابوبکر و ابوعبیده جراح و جمعی دیگر نزدیک پیغمبر صلی الله علیه
بودیم که دست مبارک خود بر دوش علی زده فرمود که یا علی تو اول
کسی از مسلمانان که این اسلام آورده اند و اول کسی از مومنان
که ایمان آورده اند و تو از منی بمنزله هارون از موسی دروغ
گوید یا علی آنکس که گمان برد که دوست است با من و با تو دشمن باشد
دیگر روایت نموده بیهقی که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که حکمت قسمت ده
جزو شده و نه جزو از آن علی ابن ابی طالب علیه السلام را داده شد
و یک جزو تمام مردمان را دیگر ترمذی در صحیح خود و بغوی و خوارزمی در
تألیفات خود آورده اند باختلاف لفظ مدینة العلم و لفظ دار الحکمة که رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت
الباب دیگر بغوی در صحاح خود ثبت کرده و اهل سیر با و منتقصه در کتاب
نزهة القلوب نیز نوشته است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده
که هر کس که خواهد نظر کند بسوی آدم در دانش علم او و بسوی نوح در درک
و فهم او و بسوی یحیی در زهد و پرهیزکاری او و بسوی موسی در بطش و هیبت او

وبسوی ابراهیم

و بسوی ابراهیم در حلم و وقار او پس باید که نظر کند در علی ابن ابی طالب ع
دیگر بیهقی روایت کرده باسناد خود که علی گفت که والله نازل نشده
هیچ آیتی الا که من تحقیق نموده ام که در چه چیز نازل شده و در کجا نزول
یافته و خدای تعالی بمن کرامت کرده و عطا فرموده دل دانای آگاهی
و زبان پرسیدن و پرسیده شونده و هم بیهقی از ابی البختری روایت
نموده که امیرالمؤمنین علی علیه السلام بمنبر مسجد کوفه بالا رفت و درع رسول
صلی الله علیه و آله را در بر داشت و شمشیر آنحضرت حمایل کرده بود و عمامه
آنحضرت بر سر نهاده و انگشتری آنحضرت در انگشت کرده بود پس نشست
بر منبر و جامه از شکم مبارک دور نمود و فرمود که در میان دو پهلوی من
ریخته شده علوم بسیار و معارف بیشمار و این اثر آب دهان مبارک حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و هیئت که خایانیده بمن آنحضرت خایانیدنی
و هیچ وحی بمن نیامده و بخدای سوگند که اگر گسترده شود برای من بالشی
پس بنشینم بر آن و حکم نمایم میان اهل تورات بتوراة ایشان و میان
اهل انجیل بانجیل ایشان تا آنکه تورات و انجیل بسخن در آیند و بگویند که علی
راست میگوید و فتوی در آنچه در ما نازل شده بود و در روایت دیگر است که

فرمود که از راههای آسمان یعنی همه احوالهای آن از من بپرسید
که بدان داناترم از راهها و احوال زمین و آیا نزد شما اکم الله تعالی
هیچ فرقی هست در خلافت میان کسی که بر سر منبر این گوید و میان آنکه بر
منبر رسول صلی الله علیه و آله گوید که مرا از خلافت معزول سازید که بهتر از
شما و داناتر نیستم و آنکه گوید همه کس علم و فقه بهتر از عمر میدانند حتی زنانیکه
که در پس پرده اند و شرح اینها عنقریب مفصل عرض خواهد شد دیگر
روایت نموده فقیه مغازلی شافعی در کتاب مناقب که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که در صحرای محشر هیچ سواری نبوده باشد الا ما چهار کس من
سوار باشم براق و برادرم صالح ناقه خدا را که او را کشته و عمم حمزه
ناقه عضبای مرا و برادرم علی ابن ابی طالب ناقه از ناقهای بهشت را
و لوای حمد بدست او باشد و گویند مردمان که نیست این الا ملک
مقرب یا پیغمبر مرسل یا بردارنده عرش رب العالمین پس ملکی در جواب
ایشان گوید از بطنان عرش که ای گروه آدمیان نیست این ملک مقرب
و نه پیغمبر مرسل و نه بردارنده عرش این صدیق اکبر علی ابن ابی طالب
دیگر احمد حنبل در صحاح خود از چند طریق و ابو ذکریا [illegible] که از ابن عباس

معتبر

معتبر است از دو طریق و فقیه مغازلی شافعی از هشت طریق روایت نموده اند
در باب سد ابواب که ما مصدق همه آنست که اصحاب بر در مسجد خانها داشته
بودند و همه دری در مسجد هم داشتند پس حضرت فرمود که اصحاب سد ابواب
نمودند الا علی که غیر از من و او را جایز نیست که در مسجد جنب شود و با زنان
نزدیکی و صحبت و مجامعت نمایند و جنب در مسجد بگذرند پس همه گفتند و سمعاً
و طاعتاً و از مسجد بیرون رفته سد ابواب نمودند و بعضی مثل ابو بکر و عمر
استدعای فرجه نمودند و حضرت قبول نفرمودند و چون حمزه شنید که حکم سد
ابواب خانه علی ننمودند گفت یا محمد ما را از مسجد بیرون کردی و نگاه داشتی
پسران خورد بنی عبد المطلب را پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جواب
او فرمود که اگر مرا اختیار بودی شما را حکم به بیرون نمینمودم و حکم خدا تعالی
با خراج همه و صحبت علی در روده یافته و ترا بشارت باد که از جانب خدا
و رسول او بر خیری و بعد بدین افضل علی بر جمیع اصحاب ظاهر گردید و بر خواست
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خطبه ادا فرمود و بعد از آن گفت که بخدای
سوگند که من اخراج شما از مسجد و صحبت علی در آن ننمودم مگر با بر دو فرمان
خدا تعالی و خدا تعالی نیز بموسی چنین امر کرده بود که سد ابواب خانهای

هست خود از مسجد الا باب خانه هارون و علی از من بمنزله هارون است
از موسی و او برادر منست و حلال نیست کسی را غیر از من و ذریه او که در مسجد
مناکحت نماید دیگر روایت نموده احمد حنبل در مسند خود که حضرت رسول
دست حسن و حسین را گرفت و گفت هر کس که مرا دوست دارد و مادر
و پدر این هر دو را دوست دارد در روز قیامت با من خواهد بود در
درجه من دیگر صاحب کتاب فردوس و جمع کثیر از علمای محدثین اهل خلاف
در تالیف خود آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که
دوستی علی ابن ابی طالب ثوابیست که هیچ گناهی با آن نقص و ضرر نمی
رساند و هر چند گناه و معصیت بسیار بوده باشد در جنب آن محو
و دشمنی علی ابن ابی طالب گناهیست که هیچ عبادت و طاعت با آن فایده
نرساند و نفعی ندهد هر چند بسیار باشد و اگر انصاف باشد این حدیث
کافیست از برای دوستان امیرالمؤمنین علی علیه السلام و از فرقه ناجی
بودن ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم فصل

در بیان حب اخبار و احادیث متواتره هم از محدثین و مفسرین مذهب
ایشان که انکار نتوانند کرد و در اکثر اخبار نام کتب ایشان و نام

ناقلان ایشان

ناقلان ایشان مذکور می نماید که اگر شبهه در صدق روایت داشته باشد
بمجلس رجوع نماید روایت کرده خطیب خوارزمی از ابن عباس که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر مردم جمیع بر دوستی علی ابن
ابی طالب علیه السلام جمع شوند خدای تعالی آتش دوزخ را نمی آفرید و ایضا
خوارزمی روایت میکند که اگر بنده زندگانی کند آن مقدار که نوح کرد
و گفته اند نوح هزار سال زندگانی کرده و داشته باشد برابر کوه احد طلا
و همه را در راه خدا خرج نماید و هزار حج کند پیاده و بعد از آن مظلوم در
میان صفا و مروه مقتول آید و موالی تو نباشد و ترا دوست ندارد
بوی بهشت نشنود و ایضا خوارزمی روایت کند از عبدالله مسعود که گفت
شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله که هر کس که گمان دارد که ایمان بمن
و آنچه از خدای تعالی بدان آمده دارد و با علی ابن ابی طالب علیه السلام
دشمن باشد پس بتحقیق که او دروغ گوست و ایمان ندارد و ایضا خوارزمی
روایت کند از ابی برده که گفت روزی نشسته بودیم نزد رسول صلی الله
علیه و آله که فرمود بدان خدای که جان من بدست اوست که هیچ بنده قدم
روز قیامت بر ندارد تا الله تعالی از وی پرسد از چهار چیز از عمر او که

حضرت رسول فرمود بحضرت علی که یا علی

درچه گذرانیدی در طاعت و یا در معصیت و از بدن او که بچه پروردی
بلقمه حلال یا حرام و از مال او که از کجا کسب نمودی و از محبت اهل بیت
پس عمر به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که نشانه محبت شما بعد از شما چیست پس
آنحضرت دست خود را بر سر علی نهاد و فرمود که محب من محب اینست و در کتب
که تتبع اثار و اخبار نموده اند و از سیر و تواریخ خبری دارند پوشیده نیست
که عمر و اعوان او چه ظلم و ستم بود که بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و فاطمه زهرا علیها السلام نمودند و هم درین کتاب شمه از آن از کتب
ایشان و روایت راویان ایشان عنقریب ذکر خواهد شد ان شاء الله
و ایضا خوارزمی روایت کند از عبد الله که پرسیدند از حضرت رسول
که بچه لغت خدا تعالی در شب معراج با تو خطاب فرمود پس آنحضرت
فرمود که بلغت علی ابن ابی طالب با من خطاب کرد چنانچه گمان کردم
علی است پس من گفت یا احمد من شی‌ام نه مانند شیها و مرا قیاس کسی
نتوان کرد و وصف من باشتباه نتوان نمود و اشباه را بسوی من
راه نیست تو را و علی را از نور خود آفریده ام و چون بر سر دل تو اطلاع
داشتم و در نیافتم کسی دوستتر از علی در دل تو نیست پس بزبان او

با تو خطاب

با تو خطاب نمودم که دل تو مطمئن باشد و ایضا خوارزمی روایت کند
که عمار یاسر گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که وصیت میکنم هر کس را
که بمن ایمان آرد و تصدیق رسالت من نماید چنانچه که بولایت و دوستی
علی ابن ابی طالب علیه السلام ایمان آورد و بدرستی که هر آنکه تولای او کند
بمن تولا کرده باشد و ایضا در کتاب مناقب آورده که علقمه گفت که
رسول صلی الله علیه و آله نماز صبح ادا کرد پس گفت ای گروه اصحاب من
[illegible] عم خود حمزه برادر خود جعفر را در خواب دیدم که در پیش ایشان
طبق انجیری بود که میخوردند بعد از آن دیدم که انجیرها انگور شدند
پس لحظه از آن خوردند پس دیدم که رطب گردیدند پس لحظه از آن
خوردند پس نزدیک ایشان رفتم و گفتم با ایشان که بگوئید بر شما هر دو
که کدام عمل را یافتید بهتر و افضل از همه عملها گفتند که فدای تو گردیم
به پدر و مادر که یافتیم افضل و بهتر اعمال صلوات فرستادن را بر تو
و آب دادن و دوستی علی ابن ابی طالب علیه السلام پس فرمود
که اینک جبرئیل خبر میدهد بمن که سعید کسیست که علی را دوست دارد
در حیات او و هم بعد از موت او و شقی کسیست که دشمن او باشد در حیات

۱ ۲ او و بعد از موت او دیگر در کتاب کفایت الطالب حافظ [illegible] فقی
آورده که انس روایت نموده که حضرت رسول صلی الله علیه فرمود که
بگذشتم در شب معراج بر آسمان چهارم ناگاه دیدم که فرشته بر منبری
نور نشسته و فرشتهٔ بسیار در دور وی گردند و چشم از و بر نمیدارند پرسیدم
از جبرئیل علیه السلام که کیست این فرشته جبرئیل گفت نزدیک او شو
و سلام کن پس نزدیک او رفتم و سلام کردم دیدم که برادر من و پسر
عم من علی ابن ابی طالب است علیه السلام پس گفتم بجبرئیل که سبقت نموده
بر من علی باسمان چهارم آمده است جبرئیل گفت یا محمد نه چنین است لیکن
ملائکه را محبت بسیار بود با علی و آرزوی دیدن او بسیار نمودند پس حق تعالی
این ملک را از نور بر صورت علی علیه السلام آفرید و ملائکه زیارت
او میکنند و در هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار بار تسبیح و تقدیس
خدای تعالی می نمایند و ثواب آنرا به دوستان علی علیه السلام هدیه میکنند
و اخبار درین باب حد و نهایتی ندارد و دیگر صاحب مناقب روایت
کرده از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که گفت بعد از من فتنهٔ بسیار
وقوع خواهد یافت پس باید که در آن هنگام طاعت و فرمان علی را

برخود لازم

بر خود لازم سازید که اوست که فرق نماید میانه حق و باطل و هم او
در کتاب مذکور آورده که ابو ایوب انصاری گفت که شنیدم از
رسول صلی الله علیه و آله که بعمار یاسر میگفت که ترا بقتل خواهند آورد
جماعت باغی و تو با حق خواهی بود و حق با تو ای عمار به بینی که علی سالک
طریقت و مردمان سالک طریق دیگر پس تو سالک طریق علی باش
و با او بوده از او جدائی مکن و بگذار مردمان را و طریق ایشان را اگر
هر که شمشیری حمایل کند و بر گردد در اعانت و یاری علی بر دفع دشمنان او
خدای تعالی در قیامت حمایل از آتش دوزخ در گردن او اندازد ای گروه
مردمان اندیشه درین دو حدیث نمائید که بعد از رسول صلی الله علیه و آله
چه فتنه بود که حادث شد که تا قیام قیامت برطرف نخواهد شد و باعث
آن فتنه که بود و اطاعت امیر المؤمنین علیه السلام که بر خود لازم
نمود و عمار یاسر را که بقتل رسانید و دشمن علی که بود و عمار یاسر
سالک طریق که بود و که شمشیر در یاری علی بر داشت و که تیغ در دشمنی علی علیه السلام
حمایل کرد فانتبهوا ایها الغافلین الی متی فاعتبروا یا اولی الابصار دیگر
نسائی و ترمذی در او صحاح خود از جابر انصاری روایت نموده اند

از دیگر جا هر [illegible]
شمشیری از اعانت دشمنی علی
حمایل کند خدای تعالی از حمایل [illegible]

که رسول صلی الله علیه و آله در طایف علی علیه السلام را طلب نمود و با او
مدت دراز راز گفت تا آنکه مردم گفتند که چه دراز کشید راز گفتن
رسول صلی الله علیه و آله با پسر عم خود چون رسول خدا این شنود فرمود
که والله من با او راز نگفتم خدا تعالی با او راز گفت یعنی مرا فرمود
که با او راز گویم دیگر خطیب خوارزمی در کتاب مناقب آورده که
سلمان گفت که گفتم یا رسول الله که هر پیغمبری را وصی بوده وصی تو کیست
فرمود که وصی من و محل اسرار من و محرم راز من و بهترین کسی که
بگذارم بعد از خود که وعده های مرا بانجام خواهد رسانید و ادای
دین من خواهد کرد و دین مرا قایم خواهد داشت علی ابن ابی طالب است
و ایضا در کتاب مناقب آورده اند که رسول صلوات الله علیه فرمود
که هر نبی را وصی بوده و وصی و وارث من علی ابن ابی طالب است
و ایضا در کتاب مناقب آورده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
برادر و وزیر من و بهترین کسی بعد از من علی ابن ابی طالب است
و ایضا در کتاب مناقب آورده اند که رسول صلی الله علیه و آله
گفت که جبرئیل نزد من آمد و دو بال خود گشود و بر یکی نوشته بود

که لا اله الا

که لا اله الا الله محمد نبی الله و بر دیگری نوشته بود که لا اله الا الله علی الوصی
اخبار و روایات درین باب زیاده از حد حصر و احصاست و ایضا در کتاب
مناقب آورده خطیب خوارزمی که ابن عباس گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله
در صحن خانه خود خوابیده بود و سر در کنار دحیه کلبی داشت پس علی علیه السلام
درآمد و گفت السلام علیک چگونه صباح کرد رسول خدا دحیه کلبی گفت
بخیر پس گفت یا علی من از جمله دوستاران توام و ترا چندان مدحت است
که نتوان شمرد تو امیر المؤمنین و قاید الغر المحجلین یعنی سردار روسفیدان
جهانی و تو سید ولد آدمی الا پیغمبر و لوای حمد بدست تو خواهد بود
و ترا و شیعه ترا با محمد و تابعان او به بهشت خواهند کشید هر که
رستگاری یابد و سود کند کسیکه تولا بتو نماید و خسارت و زیان بیند
کسیکه از تو روی بگرداند یقین که دوستان محمد دوستان تواند
و دشمنان محمد دشمنان تو هرگز دشمنان تو شفاعت محمد را نخواهند دید
نزدیک من آی یا صفوة الله پس سر حضرت رسول را از کنار برداشت
و در کنار علی نهاد پس چون رسول چشم مبارک گشود گفت که این آوازها
و همهمه چه بود پس علی آنچه دحیه گفته بود باز گفت پس آنحضرت صلی الله علیه و آله

فرمود یا علی او دحیه کلبی نبود جبرئیل امین بود که ترا خواند بنامی که
خدای تعالی ترا بآن نام کرده و خدای تعالی محبت تو در سینهای مومنان
انداخته و بیم تو در سینهای کافران و ابن مردویه که از اعیان سنت
در مناقب خود آورده که انس ابن مالک گفت که رسول صلی الله علیه و اله
گفت که بهشت مشتاق چهار کس است از امت من و من دلیری نتوانستم
نمود که بپرسم آن چهار کس کیانند پس با ابو بکر و عمر و غیر ایشان گفتم که
معلوم نمایید گفتند که میترسیم که ما از آن چهار کس نبوده باشیم و عار
بقبیله ما راه یابد پس آمدیم نزد علی و حال بدو گفتیم گفت که من این
بپرسم پس اگر از ایشان باشم شکر خدای تعالی بجای آورم و اگر از ایشان
نبوده باشم درمیخواهم که مرا از ایشان گردانند پس بجناب نزد
رسول صلی الله علیه و اله آمد و من با آنجناب بودم و رسول صلی الله علیه و اله
سر در کنار دحیه کلبی داشت و در خواب بود پس چون دحیه علی علیه السلام را
دید برخواست و سلام کرد و گفت سر ابن عم خود تو بگیر یا امیر المؤمنین که
تو از من سزاوارتری و چون رسول صلی الله علیه و اله بیدار شد گفت
این دحیه نبود جبرئیل بود انس گفت که پیغمبر فرمود که بهشت مشتاق چهار
کس است

کس است از امت من پس پرسیدم آن چهار کس کیانند پس دست
مبارک را بسوی علی کرد و گفت تو والله اول ایشانی تو والله اول ایشانی
پس علی گفت مادر و پدرم فدای تو باد آن سه کس دیگر کیستند فرمود
که مقداد و سلمان و ابوذر دیگر در کتاب خوارزمی آورده که پیغمبر صلی الله
علیه و اله فرمود که در لیلة الاسری چون بسدرة المنتهی رسیدم الله تعالی
بمن خطاب نمود که ای محمد مردم را دیدی و آزمودی بالطوع رغبت
کدام نمودی و کدام یک را بالطوع مطیع خود دیدی گفتم که علی را گفت
راست گفتی یا محمد پس آنکس را برای خود خلیفه کردی که از تو بامت رساند
احکام ترا و دانا سازد بندگان مرا بکتاب من که نمیدانند گفتم خدایا
تو از برای من اختیار کن چه اختیار تو اختیار منست پس گفت اختیار نمودم
از برای تو علی را پس او را خلیفه و وصی خود ساز که او مخزن علم و حلم
منست و امیر المؤمنین است که پیش از او احدی این اسم نیافته و نیست
هر کسی را که بعد از و بیاید یا محمد علی رایت هدایت و امامت اطاعت
من و نور دوستان منست و او کلمه ایست که متقیان لازم دارند اطاعت
او را و هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته باشد و هر که او را

دشمن دارد مرا دشمن داشته باشد واگر این احادیث از سعید ابی
رادی بطریق ثابت نرسیده باشد **فصل** فی خبر الطایر واین حدیث نزدیک
خواص وعوام بتواتر رسیده وجمهور اهل اسلام روایت کرده اند که انس
ابن مالک گفت باختلاف روایات دیگر ومعنی که جهة رسول صلی الله علیه وآله
مرغ بریان آوردند آنحضرت فرمود خدایا دوسترین خلق خود را بمن رسان
که با من از این مرغ بریان بخورد ومن با خود گفتم که خدایا از انصاری را
برسان پس امیر المؤمنین علی علیه السلام آمد ودر بزد گفتم کیست گفت علی
گفتم که رسول صلی الله علیه وآله بکاری مشغول است پس برفت ورسول
چنانچه اول گفته بود گفت پس علی علیه السلام باز آمد باز همان گفتم
وباز برفت پس رسول صلی الله علیه وآله همان گفت که در آن دو بار گفته بود
باز علی علیه السلام باز آمد ودر را از هر دو بار سخت تر زد پس رسول صلی الله
علیه وآله گفت یا انس در را بگشا پس در را گشودم وعلی علیه السلام در آمد
پس رسول صلی الله علیه وآله گفت که از چه سبب دیر آمدی یا علی گفت که سه بار
آمده ام انس مرا رد کرده است پس رسول صلی الله علیه وآله گفت ای انس
چه چیز ترا باعث این شد گفتم یا رسول الله دعای تو شنودم وخواستم که مردی
از انصار باشد

از انصار باشد که بیاید پس گفت ایا در انصار بهتر از علی کسی هست وابن
روایت نموده واحمد حنبل از سیزده طریق در مسند خود آورده وفقیه مغازلی
از چند طریق وحمیدی در جمع بین الصحیحین وترمذی در صحاح خود که چون
رسول صلی الله علیه وآله بخیبر آمد امیر المؤمنین علی علیه السلام درد چشم بدانمرتبه
داشت واز حرب عاجز بود پس مرحب بجنگ بیرون آمد وحضرت رسول
رایت را بابو بکر داد واو با جمع مهاجرین بحرب رفت وزود هزیمت یافته
بازآمد پس عمر را فرستاد واو نیز در ساعت منهزم بازآمد وطبری وثعلبی
وبیهقی در کتاب دلایل النبوه وصاحب حلیه وجمع کثیر از اهل سنت آورده اند
که هر دو که انهزام یافته بازآمدند اظهار بد دلی یاران وتبعه خود می نمودند
وچون حضرت رسول صلی الله علیه وآله حال بدینگونه مشاهده فرمود گفت
که فردا بدهم این رایت را بمردی که خدای تعالی اورا ورسول اورا
دوست دارد وخدای تعالی اورا دوست دارد وشتابنده غیر گریزنده باشد
وباز نگردد تا فتح نماید وبر داشتن رایت حق اوست نه دیگری وچون
علی علیه السلام بدرد چشم ودرد سر گرفتار بود وصحابه را انجا طمع رسید که
مقصود از نعت این جناب تواند بود هر یک از اکابر صحابه گردنها کشیدند

و باید اگر صاحب رایت ایشان باشند از فعل آنحضرت خود را اظهار ساختند
پس آنحضرت کس بطلب امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد و آنجناب بر شتر
سوار شد و چون نزدیک رسید شتر را خوابانید و دست آنجناب گرفته
نزد آنحضرت آوردند آنحضرت آب دهن مبارک را در چشم او کشید و فی
الفور صحت یافت و رایت نصرت آیت را بآنجناب عطا فرمود و گفت
برو که جبرئیل با تست و نصرت پیشاپیش تو و ترس و بیم ثابت است
در سینه مردم خیبر از تو زیرا که ایشان در کتاب خود خوانده اند که
کسی که بر ایشان غلبه کند و متفرق سازد نام او ایلیاست باید که چون
بدیشان برسی نام خود بگوئی که منم علی ابن ابی طالب که بتحقیق ایشان
خوار خواهند شد و امیرالمؤمنین علیه السلام نزد حصار آمد و مرحب که
بسیار رعنائی بود از حصار بیرون آمد زرهی پوشیده و مغفری بر سر نهاده
و بر سر مغفر گوهری برابر بیضه تعبیه کرده و دو ضرب میانه ایشان رد شد
پس امیرالمؤمنین علی علیه السلام تیغی زد که بر آن گوهر آمد و از او مغفر را
و سر او را شکافت و شمشیر به انتهای او رسید و بروی [illegible]
و جبرئیل و ملائکه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله تکبیر گفتند و دانا

دادند

دو نیم شد و چون یهود آن نام آنجناب شنیدند گفتند بقوم خود که این حصار بدست
این مرد گشوده خواهد شد پس همه در حصار شدند و در را بستند حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام در را از حصار برکند و بر سر دست گرفته پل ساخت
بر خندق تا مسلمانان از بالای آن از خندق گذشتند و چهل مرد آمدند
آن در را اسپر ساختند چند ذرع دور فکندند تا هفتاد ذرع گفته اند و تا هفتاد
کس متوجه شدند که بردارند و آنجناب علیه السلام فرمود که کندم در خیبر را
بقوت جسمانیه اما کندم بقوت ربانیه اکنون این گروه مسلمانان در
همین حدیث بدیده بصیرت نگاه کنید و از معنی آن غافل مشوید و خود را
نادان مگردانید و باعث گفتن حضرت رسول ص آن بود که فردا بدهم
رایت کسی را الی آخره بذکر و اگر مفهوم مخالف را چنانچه مذهب حنفیه است
اعتبار نمائید و ملاحظه نمائید که لازم می آید فعلیکم بالفکر الثاقب والرای
الصائب دیگر روایت نموده اند جمع کثیر مثل احمد حنبل از چند طریق و حمیدی
در جمع بین الصحیحین و بخاری در صحیح خود و شافعی ابن مغازلی در کتاب خود
و ابوالقاسم کوفی که از اعیان رجال ایشانست در کتاب ذکر الروایات
آورده که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله عزیمت تبوک نمود و تبوک بر مسافت دور

بود از مدینه در حوالی مدینه جبلی بود که انتظار رخصت می بردند که مدینه را
عمارت نماید رسول صلی الله علیه وآله علی را خلیفه خود کرد و در مدینه بجای
خود گذاشت چون انجماعت دانسته گفتند که پیغمبر صلی الله علیه وآله
از علی ملول شده بدین وسیله علی رنجید و چون این سخن علی شنود
نزد رسول صلی الله علیه وآله آمد گفت که مرا میگذاری میان زنان و
کودکان پس حضرت صلی الله علیه وآله گفت که در مدینه ترا بجهت نگاهبانی [?]
ایا راضی نیستی که باشی از من بمنزله هارون از موسی الا انکه نخواهد
بود بعد از من پیغمبری و چون از جمله منازل هارون آن بود که خلیفه
موسی بود و اگر زنده بماندی بعد از خلیفه ادمی بود پس علی
خلیفه رسولست چه در حیات او چه در ممات دیگر روایت نموده ابن مغازلی
شافعی که رسول صلی الله علیه وآله گفت که تو قسمت کننده بهشت و دوزخی
و تو بحساب داخل بهشت شوی و هم ابن مغازلی شافعی روایت کرده
که علی از مقابل پیغمبر صلی الله علیه وآله می آمد پیغمبر فرمود که من و این حجتیم بر امت
و در روز قیامت و در کتاب مناقب خود ابن مردویه آورده که رسول
گفت که علی بهترین بشر است و هر که ابا نماید کافر است و در کتاب مصابیح نیز

بجهنم باجور [?]

بعینه این حدیث نقل شده و نیز آورده که گفت رسول خدا که بهترین کسی که
بعد از من بر زمین بود علی ابن ابی طالب و خوارزمی در کتاب خود
روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه وآله گفت که هر که خلافت برپای دارد
با علی یعنی با وجود علی خلافت کند پس او کافر است و هم او روایت کند
که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که یا علی غم مدار اگر کسی که بمیرد و دشمن
تو باشد زیرا که نصرانی بمیرد یا یهودی و در کتاب مناقب خطیب الخطبا
روایت نموده که گفت که پیغمبر صلی الله علیه وآله بعلی که نیست مثل تو در میان
مردمان الا مانند قل هو الله احد در قران که هر کس یکبار آنرا بخواند
چنانست که ثلث قران خوانده است زیرا که سه بار بخواند چنانست که تمام
قران خوانده است پس هر که ترا بر زبان دوست دارد بدرستی که ثلث
اسلام را دوست داشته است و هر که دوست دارد ترا بزبان و دل و جوارح
بدرستیکه دوست داشته است اسلام را تمام و سوگند بخدای که مرا بحق پیغمبری
فرستاده است که اگر اهل زمین ترا چون اهل آسمان دوست دارند
هیچکس را عذاب نکند و روایت نموده خطیب خوارزمی که انس ابن
مالک روایت نموده که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که ابابکر و عمر را که

که نزد علی روید که شما گوید که درین شب چه خبر بجهة او حصول آمده منهم
بر اثر شما می آیم انس گفت که ایشان میرفتند و منهم بر اثر ایشان رفتم پیش
ایشان اذن طلبیدند علی علیه السلام بیرون آمد و عرض حال کردند
که رسول صلی الله علیه و آله آمده و گفت که یا علی بدیشان حدیث کن آنچه
از بهر تو امشب بوقوع آمده گفت مرا شرم می آید فرمود که حدیث کن
ایشان را که خدا را از حق شرم نمی آید پس علی گفت من آب از جهة
طهارت میخواستم پس نماز بامداد کردم و ترسیدم که نماز فوت شود
پس حسن را براه حسین را براه طلب آب فرستادم و دیر شد
آمدن ایشان اندوهگین شدم پس دیدم که سقف شکافته شد و سطلی
فرود آمد پوشیده بمندیلی و چون بزمین رسید مندیل از آن دور
شد پس در او آب دیدم پس از آن آب طهارت کردم و نماز کردم
بعد از آن سطل و مندیل بالا رفت شد و سقف بهم آمد پس رسول ص
فرمود که سطل از بهشت بود و آب از نهر کوثر و مندیل از استبرق
جنت کیست مثل تو یا علی و حال آنکه جبرئیل خدمت تو میکند و در روایت
هم خطیب که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی درین امت چنانست که کعبه

در دنیا

در دنیا و نظر در او عبادتست و حج بسوی او فرض یعنی زیارت علی علیه السلام
و روایت نموده خوارزمی که ابن عباس گفت که نظر کرد حضرت رسول ص
و گفت یا علی تو سیدی در دنیا و تو سیدی در آخرت هر که ترا دوست
دارد بدرستیکه مرا دوست داشته است و دوست دار من دوستدار
خداست و عدوی تو عدوی منست و عدوی من عدوی خداست وای
بر کسی که با تو عداوت نماید بعد از من و خطیب از سعد بن زراره
روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در شب اسری بمن وحی
فرمود خدا تعالی در باب علی علیه السلام سه بار که او امام المتقین و سید
المسلمین و قاید الغر المحجلین است بسوی جنات النعیم و هم خوارزمی روایت
کند که ابن عباس گفت که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز
قیامت شود خدا تعالی امر کند بجبرئیل علیه السلام که بر در بهشت بنشیند
و نگذارد که کسی داخل بهشت شود الا کسی که با او براتی از علی علیه السلام
بوده باشد و هم خوارزمی روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که روز قیامت صراط را بر کنار دوزخ نصب نمایند و هیچکس
بر آن نتواند گذشت الا کسی که با او باشد نوشته از ولای علی و محبت او

وروایت کند شافعی مغازلی در کتاب خود که ابوسعید خدری وجابر بود
و ابن شیرویه و ابوحنیفه و ابن ابی لیلا بعیادت او آمدند و گفتند که تو
روایت بسیار از رسول صلی الله علیه و آله داری ما را در باب علی
حدیثی کن گفت که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون قیامت شود
حق سبحانه و تعالی گوید یا علی که در بهشت داخل کن کسی را که دوست
دارد ترا و در دوزخ ران کسی را که ترا دشمن دارد پس علی بر کنار
دوزخ نشیند و فرماید که این برای دشمن و بهشت برای دوستان
من و روایت نموده ثعلبی در تفسیر خود و ابن مغازلی در مناقب که
انس ابن مالک بساطی بهدیه از نزد حذیفه برای پیغمبر صلی الله علیه و آله
آوردند پس فرمود که بخوان علی و ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر
و عبدالرحمن عوف و ابوعبیده جراح و سعد وقاص و سعید را
و گفت که بر بساط نشینید منهم با ایشان بر بساط نشستیم و با علی راز
بسیار گفت پس علی بباد فرمود که ~~این موضع کهف و رقیم است~~ بلند

که ای باد بردار ما را
بعد از آنکه باد [illegible]

ما را پاره راه برد و فرمود که ای باد ما را بر زمین بگذار پس فرمود
که این موضع کهف و رقیم است برخیزید و بر برادران خود سلام کنید

همه برابرا

ما همه یک یک سلام کردیم و جواب ندادند چون علی علیه السلام سلام کرد
گفتند علیک السلام و رحمة الله و برکاته آنگاه علی علیه السلام گفت که چون
بود که جواب برادران ندادید گفتند که ما بعد از موت سخن جز با نبی
و اوصیا نتوانیم گفت پس باد را فرمود که ما را بردار و به مدینه رسان بعد از
لحظه خود را در مدینه دیدیم و روایت نموده ابن مغازلی که ابن عباس
گفت شنودم که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس خواهد زیستن خود
چون زیستن من و مردن خود چون مردن من و داخل شدن بهشت
پروردگار من پس باید که دوست دارد علی ابن ابیطالب و ذریت
او را و روایت نموده خطیب خوارزمی در کتاب خود و بیهقی و یافعی
در سیر خود و حمدالله قزوینی در کتاب نزهة القلوب که چون علی علیه السلام
بعد از فتح خیبر نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد گفت یا علی اگر نه آنست که
ترسیدمی که طایفه از امت من در باب تو آن گویند که نصاری
در باره عیسی گفتند هر آینه در باب تو گفتمی مقالتی که نگذشتی تو بر هیچ جمعی
الا که خاک قدم ترا بر میداشتند و بآن استشفا میجستند ولیکن این
بست ترا که تو از من بمنزله هارونی از موسی غیر از آنکه بعد از من پیغمبری

نخواهد بود و تو ادای ذمه من خواهی نمود و تو مقاتله با اعدای دین
بر سنت من خواهی نمود و تو در آخرت نزدیکترین خلق الله بمن خواهی بود
و تو بر حوض کوثر خلیفه من خواهی بود و بدرستی که شیعه تو بر منابرهای
از نور خواهند بود و با روهای سفید و در گرد من خواهند بود
و من شفاعت ایشان خواهم کرد و خواهند بود در بهشت همسایه من
و ای علی جنگ با تو جنگ با منست و بدرستیکه فرزند تو فرزند منست و تو
ادای قرض من خواهی نمود و وعدهای من بجای خواهی آورد و بدرستیکه
حق در زبان تست و در دل تست و با تست و در چشم تست و ایمان
با گوشت و خون تو آمیخته است چنانکه با گوشت و خون من و هیچ دشمن
تو بحوض کوثر نرسد و هیچ دوست تو از حوض کوثر غایب نگردد و بتحقیق
که خدای تعالی نسل من در صلب تو نهاده پس تو عزیزتر و اکرام
تر خلقی نزد من و دوست تو گرامی تر است نزد من از باقی امت من
و روایت نموده احمد حنبل و ثعلبی و ابن مغازلی که امیر المؤمنین علی علیه السلام
با حضرت رسول الله هفت ساله نماز گذارد که هیچکس نگذارد و اول کسیکه
تصدیق رسول الله نمود علی علیه السلام بود و رسول صلی الله علیه فرمود

که فرشتگان بر من و علی هفت سال صلوات میفرستادند که با من نماز خواند و
نگرد و شهادت از غیر من و او باسمان نمیرفت و روایت نموده ابن مغازلی
که ابوذر غفاری گفت که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که دشمن علی را
بر خلافت بحق داند بعد از من او کافر است و او محاربه کننده با خدا و رسول
اوست و روایت نموده هم ابن مغازلی که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
من دعوت ابراهیمم زیرا که چون ابراهیم گفت که بگردان اماما از ذریت من
جواب آمد که عهد من یعنی امامت بستمکاران نرسد و ابراهیم گفت که ستمکار
کیست گفتند آنکه بت پرستیده باشد پس ابراهیم گفت که هرکه پیروی کند مرا
از منست پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود که منتهی شد دعوت ابراهیم
بمن و علی که هرگز ما سجده بت نکردیم پس مرا نبوت و علی را خلافت داد
و روایت نموده احمد مردویه باسناد خود که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که
هر که منکر ولایت علی علیه السلام باشد خدای تعالی بر او غضبناک باشد و قبول
نکند از و هیچ عملی و عطا و فرشته تف در روی او اندازند و حشر گردانند او را
سیاه روی و ازرق چشم و روایت کند ثعلبی باسناد خود که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بمیرد بر دوستی آل محمد شهید میرد و هر که بمیرد

بر دوستی آل محمد تائب میرد و هر که بمیرد بر دوستی آل محمد ملک الموت اورا
بشارت بهشت دهد و منکر و نکیر نیز اورا بشارت بهشت دهند و هر که
بمیرد بر دشمنی آل محمد چون بقیامت آید نوشته باشد میان دو چشمش
که ناامید از رحمت خدایست و نشنود بوی بهشت و روایت نموده خطیب
خوارزمی که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که علی را دوست دارد
خدای تعالی نماز و روزه اورا مقبول نماید و دعای او مستجاب شود و هر که
دوست دارد علی را عطا کند خدای تعالی باو بعدد هر رگی که در بدن
اوست شهری در بهشت و هر که دوست دارد علی را ایمن باشد از حساب
و میزان و صراط و هر که بمیرد بر دوستی آل محمد بدرستیکه من کفیلم و ضامنم
که اورا به بهشت برند که با انبیا بوده باشد و هر که خصم آل محمد باشد
چون بقیامت درآید نوشته باشد در میان هر دو چشمش که ناامید از رحمت
خدایست و هم خوارزمی و جمعی کثیر روایت نموده اند که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که خدای تعالی چندان فضل به برادرم علی ابن ابی طالب کرامت نموده
که حصر آن نتوان نمود و از بسیاری آن پس هر که ذکر فضیلتی از فضایل علی کند
و مقر و معترف بدان باشد بیامرزد خدای تعالی هر گناهی که کرده باشد

در ایام

در ایام گذشته و هر گناهی که کند در ایام آینده و هر که بنویسد فضیلتی از
از فضایل او را بیامرزد خدای تعالی هر گناهی را که بدین حاصل کرده
باشد پس فرمود که نظر در روی علی ابن ابی طالب علیه السلام عبادتست
و نام او بردن و ذکر او کردن عبادتست و خدای تعالی قبول ننماید ایمان
هیچ بنده مگر بولایت علی علیه السلام و دوستی او و تبرا و بیزاری از دشمنان
او **شعر** تعریف علی گفتگو ممکن نیست ؛ گنجایش بحر در سبو ممکن نیست **فصل** در بیان ۱۲۷
از احادیث که در باب حضرت فاطمه و احوال او علیها السلام علما اخبار
مذکور نموده اند اخطب خوارزمی روایت کند باسناد خود که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نام کرده شد دخترم بفاطمه بسبب آنکه
خدای تعالی باز داشت اورا و هر کس را که دوست دارد اورا از آتش
دوزخ و نیز در کتاب مناقب روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که فاطمه پاره ایست از من ایذای من کند و آزار من رساند هر که ایذای
او کند و آزار او بمن رساند و روایت نموده احمد حنبل و خوارزمی که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفت بفاطمه علیها السلام که ای فاطمه بدرستیکه خدای تعالی
غضب کند بغضب تو و رضا گیرد برضای تو و روایت نموده زمخشری

در تفسیر خود که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه پاره ایست از من هر که
اذای او کند اذای من کرده باشد و هر که اذای من کرده اذای خدا
کرده باشد و روایت نموده حاکم نیشابوری که معتقد چهار مذهب است
که حضرت پیغمبر صلعم الفقدر فاطمه را دوست میداشت که در وقت مکالمه او
میفرمود که فدای تو پدرت ای فاطمه قدر و مرتبه و دوستی از زیاده
تصور نتوان کرد و روایت نموده جار الله بن عمر زمخشری که پیغمبر صلعم
فرمود که فاطمه سرور سینه منست و پسران او میوه دل من و شوهر او
نور دیده من و امامان که از اولاد ویند چنان پروردگار من و ایشان
حبل المتین اند میانه خدا و خلق و هر کسی که چنگ زد بدامان ایشان نجات
یافت و هر که تخلف ورزید از ایشان هلاک شد و روایت نموده صاحب
جمع میانه صحاح سته که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه بهترین زنان
بهشت است و روایت نموده خطیب خوارزمی در کتاب مناقب که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود منادی ندا کند
از زیر حجابهای کبریای کرده مردمان چشمها بر هم نهید و دیدها از دیدن
بپوشید و سرها بزیر اندازید که فاطمه دختر محمد صلعم میخواهد که از صراط بگذرد

دهم در کتاب مذکور روایت نموده که عایشه گفت که چون رسول خدا بیمار شد
فاطمه آمد و بر بالین پدر نشست پس رسول صلی الله علیه و آله در گوش او سخنی گفت
پس فاطمه در خنده شد و چون حضرت رسول از عالم رحلت نمود پرسیدم
که سبب گریه و باعث خنده چه چیز بود فرمود که اول بار گفت که در این مرض
رحلت خواهم نمود پس گریه کردم دوم بار گفت که زودتر و پیشتر از همه اهل
و اقربا بمن ملحق خواهی شد و تو سیده زنان بهشت خواهی بود پس سر خود
بالا کردم و خندیدم و هم در کتاب مذکور روایت نموده که امیر المومنین
علی علیه السلام فرمود که چون داخل شدم در خانه فاطمه پس ابتدا کرد
بسلام بر من و گفت که پدرم فرمود که هر که سلام کند بر من و بر تو سه روز
بدرستیکه مر او راست جنت پس گفتم فاطمه را که این در زمان حیات پیغمبرست
و حیات تست یا بعد از موت و نیز گفت که در حیات ما و بعد از موت ما و روایت
نموده خوارزمی ایضا باسناد خود که رسول صلی الله علیه و اله فرمود که فرشته
از خدا اذن خواست که زیارت من کند و بشارت دهد مرا بفاطمه که سیده
زنان امت منست و حسن و حسین سید جوانان بهشت اند و روایت نموده
مولف کتاب جرح و تعدیل که حضرت رسول صلی الله علیه و اله بیمار شده و فاطمه

بعیادت آمده گریه کرد چنانکه اشک از رخساره مبارک او میریخت پس پیغمبر
بدو گفت که چه چیز میگریاند ترا ای فاطمه گفت یا رسول الله میترسم بر تو
پس رسول خدا او را تسلی داد و فرمود که ای فاطمه خدا تعالی نظر کرد
در زمین نظر کردنی پس اختیار کرد پدر ترا و کرد حبیب او را نبی و پیغمبر خود
پس دویم نظر کرد و اختیار نمود شوهر ترا پس وحی کرد بمن که او را
شوهر تو سازم و او را وصی خود گردانم بدانکه از کرامت خدا تعالی است
بتو که شوهر تو اعلم اهل جماعت و احکم مردمان در اسلام و مقدم مردمان
زمانست پس حضرت فاطمه خندان شد و شادمان گردید و باز رسول
فرمود که یا فاطمه ما اهل بیتیم که سه خصلت ما عطا فرموده اند که هیچکس از اولین
نداده و کسی از آخرین نخواهد داد نبی ما بهترین پیغمبرانست و او پدر تست و وصی ما
بهترین اوصیاست و او شوهر تست و شهید ما بهترین شهداست و او حمزه عم
پدر تست و روایت نموده شافعی ابن مغازلی و احمد حنبل و بخاری و امام
احمد بیهقی و جمهور مفسرین که ابوبکر و عمر علیهم اللعنه خواستگاری حضرت فاطمه
علیها السلام نمودند فرمود که او کوچک است و اعراض نمود و گفت توقع حکم
الهی دارم هرچه حکم فرماید خدا تعالی بجا آورم و سعد ابن معاذ انصاری گفت

بعلی

بعلی که یا علی نمی آئی پیغمبر را چنانکه غیر از تو خواهد دختر پیغمبر تو ده پس علی
بدو گفت که یا سعد من صاحب چیزی از مال دنیا نیستم و با ما زری نیست بیغ
ونه سفید سعد گفت که تو خواستگاری کن که قبول خواهد کرد پس علی علیه السلام
نزد رسول الله آمد و حضرت رسول بدو گفت که یا علی اگر حاجتی داری بگو
که باجابت مقرون است علی علیه السلام گفت آمده ام که خطبه کنم بفرمان خدا
و رسول او فاطمه دختر ترا پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مرحبا و مرحبا
و بلال فرمود که بدرستیکه فاطمه دختر خود را بزنی بپسر عم خود دادم و میخواهم
که طعامی مهیا شود بر اهل امت من درین نکاح برو ای بلال و گوسفندی
و پنج مد نان بیاور و جمیع مهاجر و انصار را بلال بفرموده عمل نمود
و مردم همه چون از طعام خوردن فارغ شدند بلال فرمود که از برای
زنان هم پس رسول نزد زنان رفت و فرمود که دختر خود را بزنی
بپسر عم خود علی دادم و چون خواست که دست فاطمه بدست علی دهد فاطمه
گریان شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من بخودی خود ترا
بعلی ندادم ولیکن خدا تعالی در آسمان ترا بعلی داده و جبرئیل خطبه خوانده
والله تعالی او را تزویج نموده و امر بدرخت طوبی شده که بانواع حلی و حلل زیب

و زینت دنیا و قوت خود را بیارایند و حور العین جهت نموده‌اند و شاد
در دو جواهر فردوس نموده‌اند ای فاطمه بدرستیکه ترا بزنی به بهترین اهل
اقربای خود دادم و شوهر تو سید و بزرگوار است در دنیا و سید
و بزرگوار است در آخرت و دوست او دوست علی دارد و چند دعا در شان
ایشان فرمود و چون بمنزل علی رفتند و اسما بنت عمیس متوجه خدمت
فاطمه بود و حضرت رسول دیگر بار دعا کرد که این هر دو از منند و من
از ایشان چنانچه خدایا رجس و ناپاکی از من برداشته و مرا پاک و پاکیزه
ساخته رجس از ایشان نیز بردار و هر دو را پاک و پاکیزه دار و ابن عباس
گفت که چون علی و فاطمه بخانه برفتند حضرت رسول در پس ایشان برفت
و جبرئیل بر دست راست و میکائیل بر دست چپ و هفتاد هزار فرشته
از عقب ایشان برفتند و تسبیح خدا میخواندند و تقدیس او میکردند
و روایت نموده خوارزمی باسناد خود و یافعی در تاریخ خود که حضرت
فاطمه علیها السلام گریه کنان نزد حضرت رسول صلعم آمد پس حضرت استمالت
او نمود و گفت چه چیز ترا گریه آورده است ای فاطمه در جواب گفت
زنان قریش میگویند که شوهر ترا مال نیست و پدر تو ترا بکسی داده که مال ندارد

پیغمبر صلی الله علیه

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت الله تعالی ترا بدو داده بدرستیکه خدای تعالی نظر
کرد در دنیا و اختیار کرد از همه خلایق پدر ترا و او را نبی کرد و دیگر باره
نظر کرد و اختیار کرد شوهر ترا و وصی و وزیر من ساخت بدرستیکه علی اشجع
مردمانست بدل و داناتر ایشان بعلم و حلیم‌تر ایشانست بسکون و وقار و مقدم
ایشانست بجود و کرم و نیکوتر ایشانست بخلق ای فاطمه لوای حمد و کلیدهای
بهشت نزد من خواهد بود و من بعلی خواهم داد پس آدم و هر که بعد از
او تولد یافت در زیر لوای او خواهد بود ای فاطمه فردای قیامت علی بر لب
حوض مقیم گشته دوستانت مرا آب خواهد داد و فرزندان تو حسن و حسین
سید جوانان اهل بهشت خواهند بود و نام ایشان در توریة مذکور است
بشبر و شبیر مسمی بحسن و حسین پس بسبب کرامت محمد و کرامت ایشان هر دو
نزد الله تعالی و بپوشانیدند پدر ترا دو حله از حلل بهشت و علی را بپوشانیدند
دو حله از حلل آن و لوای حمد که بدست من باشد و امت من در زیر او باشند
بعلی دهم بسبب کرامت علی نزد خدا تعالی و منادی ندا کند که جد تو ابراهیم
نیکو جدیست و پدر [illegible] ابو طالب نیکو برادریست و هر گاه میخوانم
مرا الله تعالی علی را با من میخواند و با من علی نیز اجابت میکند و در هر حالتی

که من باشم علی با من باشد یا فاطمه علی و شیعهٔ او همه رستگارانند ای رحمت
خدا رسید کان روز قیامت ای فاطمه گریه مکن که لابد مفارقت واقع
خواهد شد پس گریه فاطمه زیاد شد و گفت ای پدر بزرگوار من ترا
در روز قیامت کجا یابم فرمود که در زیر لوای حمد که بشفاعت امت
مشغول باشم گفت اگر آنجا نیابم فرمود که بر صراط که جبرئیل بر دست
راست و میکائیل بر دست چپ من باشد و اسرافیل گرفته باشد ازین
مرا در پیش من و ملائکه در پس پشت من باشند و من مشغول باشم یارب
امتی امتی آسان گردان بر ایشان حساب را و هر چیزی در آن روز گوید
نفسی نفسی و من گویم امتی امتی پس اول کسیکه بمن رسد تو و علی و حسن
و حسین علیهم السلام خواهید بود پس خدای تعالی گوید که ای محمد اگر امت تو
مجرم باشند یا گناه کنند بیامرزم ما دامی که بمن شرک نیاورده باشند
و اعدای ترا دوست گرفته باشند و روایت نموده مسلم بخاری در مسند خود و واقدی
و صاحب طبقات در تاریخ خود از ابو سعید خدری که چون آیه وآت ذا القربی حقه نازل شد
رسول ص فاطمه را بخواند و فدک را بفاطمه داد و فاطمه وکیل خود را بدانجا فرستاد
و تصرف نموده و سه ساله وکیل فاطمه در آنجا بود و حاصل آن را بحیطه تصرف در آورده

[illegible]

و حاصل فاطمه میداد و چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله از دنیا رحلت
فرمود و مردم ابابکر را خلیفه کردند ابابکر بمشورت عمر فرستاد که وکیل
فاطمه را از فدک بیرون کردند و چون فاطمه علیها السلام شنید با ابابکر
گفت که چیزی که از حضرت پدرم سه سال شد که بمن داده است چرا می
میگیری گفت که گواه میباید فاطمه فرمود که فدک در تصرف منست احتیاج
به گواه نیست گواهی گفت لابد است فاطمه امیر المؤمنین و حسن و حسین و قنبر و
ام ایمن و اسماء بنت عمیس را گواه گذرانید ابوبکر گفت فدک ازآن تست
و درین باب کاغذی نوشت و بفاطمه داد ناگاه عمر خبر یافته متوجه مسجد
شد و در مسجد کاغذ را بقهر و غلبه از فاطمه گرفت و پاره کرد فاطمه
فرمود که چنانچه کتاب مرا دریدی شکم تو دریده شود و شد الله تعالی
و عمر نزد ابابکر آمد و گفت که گواهی علی معتبر نیست که علی شوهر اوست
و جر منفعت میکند و حسن و حسین فرزند اویند و گواهی فرزند در حق مادر
قبول نباشد و قنبر بنده است و شهادت او اعتبار ندارد و ام ایمن
و اسماء دو زنند شهادت ایشان عمل نباید کرد و ضعف این اقوال از
چند وجه است اول آنکه از صاحب گواه خواستن درین خصوص خلاف دین

اسلام جایز نیست دویم آنکه خدای تعالی بر طهارت و عصمت فاطمه علیها السلام
و علی و حسن و حسین علیهم السلام گواهی داده است بقوله انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس از فاطمه علیها السلام
طلب گواه نمودن و او را در دعوی او صادق ندانستن و در شهادت
امیر المومنین و حسنین رد کردن خطائیست عظیم و مستلزم انکار قرآن
و احادیث و موجب کفر صریح و در صحاح ایشانست که گواهی خزیمه ابن ثابت را
رسول صلی الله علیه و آله بدو گواهی اعتبار نموده با آنکه معصوم
نبود و دعوای فاطمه معصومه و شهادت سه معصوم چنانچه آیت مذکور
شاهد است و گواهی ام ایمن که رسول صلی الله علیه و آله بدو گواهی
برابر نهاده و گواهی اسماء بنت عمیس که رسول صلی الله علیه و آله
او را از اهل بهشت گفته آیا برابر گواهی خزیمه ابن ثابت نزد ایشان
نبوده هیهات هیهات از این اعتقادات فاسده و اقوال باطله
و معلوم است که مقصد و مطلب ایشان منع حقوق اهل بیت و دفع ایشانست
بر هیچ و هر طریق که میسر شود و رد دعوای فاطمه و شهود مذکوره متضمن
طعن خدا و رسول اوست استغفر الله استغفر الله و طرفه آنکه جابر ابن

عبدالله

عبدالله دعوی نمود که فلان مبلغ نزد رسول صلی الله علیه و آله دارم
ابوبکر از بیت المال بی گواه و بینه بدو داد و جابر عبدالله گفت که
قبضه رسول گفت بمن ده که گفت از مال بحرین تو را خواهم داد و ابوبکر
بمجرد این دعوی بدو داد و از این معلوم است که غرض ایشان غیر از
آزار و اضرار آل و عترت او نبوده است و چون قبول دعوای
فاطمه علیها السلام ننمودند و رد شهادت آن حضرت کردند حضرت
فاطمه علیها السلام فرمود که ترکه رسول بحکم خدای تعالی بمن میراث
میرسد ایشان بعد از اندیشه بسیار گفتند که ابوبکر از رسول صلعم
شنوده که میراث از انبیا نگیرند و ترکه ایشان صدقه بود فاطمه
گفت ای پسر ابی قحافه در کتاب خداست یا در سنت رسول او که
تو از پدر خود میراث گیری و من از پدر خود میراث نگیرم و حق تعالی
میفرماید که و ورث سلیمان داود و جای دیگر میگوید در قصه زکریا
و یحیی یرثنی و یرث من آل یعقوب و جای دیگر میگوید للذکر مثل حظ
الانثیین و آیه مواریث در قرآن بسیار است و همه حجت است و دفع
حجت بخبر واحد کردن خلاف دین اسلام است و خلاف قرآن و سنت

کردن محض کفر و کافریست القصه فاطمه بعد از مناظره و مجادله
بسیار آزرده برخاست و گفت یا ابتاه ای پدر بفریاد من رس
پدر ببین که بدیدم آنچه تو بمن میگفتی از رنج رسانیدن این قوم بمن
و فرزندان من پس ایشان و گریان با زنان بنی هاشم از مسجد بیرون
رفت و دیگر ابو بکر را ندید و با او سخن ننمود تا از دنیا رحلت نمود
و بعضی گفته اند که بعد از رسول صلی الله علیه و آله شش ماه زنده بود
و در روایتی آمده است که هفتاد و پنج روز بیشتر نبود و وصیت با امیر المؤمنین
علی علیه السلام نمود که او را بشب دفن نماید که ایشان خبر نشنوند
و نماز بر او نگذارند زیرا که هرکه نماز بر فاطمه کند بهشت او را واجب شود و قبر او
بموجب وصیت او پنهان کردند چنانچه تا حال پنهانست و اکنون اگر
عقل کار فرمایند و بدیده انصاف نظر فرمایند هویدا و ظاهر گردد
که چه مقدار قبایح است درین اعمال و اقوال که لایق اهل رسول خدا
و اهل بیت آنحضرت که خدا تعالی در حق ایشان فرموده که اذهب الله
عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا نیست الا لایق پیغمبر از آنجهت که خدا تعالی
فرموده که وانذر عشیرتک الاقربین و او انذار علی و فاطمه و حسن و حسین
نموده یعنی

ننموده و تبلیغ رسالت نکرده تا ایشان دعوی باطل کردند و بدروغ گواهی
دادند و ایشان نیز او عباس عم خود و یکی از صحابه را نیاموخت الا ابا بکر را
که از پیغمبران میراث کسی نبرد و ایضا لازم آید که رسول صلی الله علیه و آله
محبت و شفقتی باهل بیت خود نداشت با آنکه حدیث و روایات سابقه بر خلاف
این ظاهر و باهر است و هر کسی که تمیزی داشته باشد پوشیده نیست که
فاطمه بر ابا بکر غضب داشت غایت غضب و انکار این کردن جهل و عناد است
و دیگر این حدیث که بخاری و مسلم و حمیدی و خطیب و جامع صحاح سته نقل
کرده اند و بر صحت آن اتفاق نموده اند که رسول فرموده که فاطمة بضعة منی
یؤذینی ما یؤذیها و نیز فرموده فاطمة بضعة منی من اغضبها فقد اغضبنی و من اغضبنی
فقد اغضب الله و نیز فرموده که من اغضب فاطمة فآذاها فقد آذی اباها
لازم آید که خدا تعالی و رسول صلی الله بر ابا بکر و معاون او غضب شده اند
و غضب دارنده او اذی خدای و رسول صلی الله علیه و آله نموده و هر کس
اذای خدا و رسول کند خدا و رسول بر او خشم داشته باشند او مستحق
نیران و عذاب جاودان باشد پس معلوم شد که آن فرقه که او را
خلیفه و امام میدانند فرقه هالک اند که جاودان در دوزخ بوده عذاب

الهی گرفتار خواهند بود و فرقه ناجیه نشد الا شیعه اثنی عشریه و مسلم
بخاری و جامع صحاح سته آورده اند که ابو بکر فاطمه را بغضب آورد
و اذای بسیار بدو رسانید و فاطمه علیها السلام بر او نفرین کرد و دیگر
او را ندید تا رحلت فرمود و خدای تعالی در محکم کتاب خود میفرماید
ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة پس گواهی
داده اند که خدای تعالی بر امام و خلیفه ایشان لعنت کرده که اذای فاطمه نموده
و او را بغضب آورده و اذای خدای تعالی نموده بسبب اذای فاطمه و پدر
و طرفه آنکه انکار شیعه مینمایند که بر او و پیروان او لعن مینمایند اما لعنت
کردن بندگان خدا بر ابو بکر که منکر او نیند بدتر از لعنت نمودن
خدای تعالی بر او بنوعی که خود اثبات نموده اند و ازین طرفه تر که اخطب
خوارزمی که از علمای اهل سنت است در کتاب مناقب از ابا ذر
روایت کند که هر که غصب خلافت کند یعنی علی بعد از من بدرستیکه او کافر است
و حرب کننده خدا و رسول او است ای گروه آدمیان نگاه کنید در این
حدیث که در او گنجایش تاویل نیست که چون دلالت صریح دارد بر کفر هر که
بر خلافت علی منازعت نماید و خود را خلیفه با وجود او داند و محارب خدا

و رسول صلی الله علیه و آله او باشد نعوذ بالله من ذلک و غرایب عجیب تر آنکه
از اهل سنت که بعد از آنکه گواهی داده اند بر امام و خلیفه خود بکفر و گواهی
داده اند بلعنت کردن خدای تعالی بر او چگونه تولی بدو مینمایند و اعتقاد خلافت
و جانشینی رسول خدا بدو دارند و انکار شیعه مینمایند و بر ایشان چنانچه
گذشت لازم می آورند و لازم آورده که از آن راه بیرون شدن
ندارد و حق بطرف شیعه باشد که جدا جوینده از جمعی که اصحاب ایشان
بکفر امامان خود گواهی دهند و مخالف امامان که آیه تطهیر با چندین آیه
که مفسرین ایشان آورده اند که در شان ایشان نزول یافته است و چندین
هزار حدیث که کسی احصای آن نتواند نمود چنانکه یکی از خلفای عباسی
از احمد حنبل پرسید که چند حدیث در شان علی ابن ابی طالب علیه السلام
یاد داری گفت هزار حدیث مسند و مرسل از رسول صلی الله علیه و آله
در حق ایشان نزول یافته و بثبوت میان موافق و مخالف رسیده است
که دوست ایشان دوست خداست و رسول خدا و دشمن ایشان دشمن
خدا و رسول خداست و در روز قیامت از همه سؤال از محبت و عداوت
ایشان خواهند نمود پس طعنه بر شیعه زدن و ایشان را بد دین

کفش پسندیده نباشد و عاقلان و آگاهان تفاسیر و احادیث دانند
که بدین و بیدیانتی و مناقضات در دین و مذهب گشته اگر
انصاف نموده باشد همین معامله فدک کافیست از ستم و ظلمی که بر دختر رسول
نمودند و آیه تطهیر و احادیث که در شان او خود دیده ان جزاف آوردند
پس پشت انداختند و آنچه معتقد ایشان بود در ایذای آن بر او
کوشیدند و دنیا را بر آخرت گزیدند **وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب**
ینقلبون **فصل** در آنچه در وقت بیماری از رسول خدا و غیر آن وقوع
یافت روایت نموده ابو داود سجستانی در سنن خود و ترمذی در صحیح خود
و مسلم و حمیدی و احمد حنبل و غیرهم که چون اثر بیماری بر رسول صلی الله
علیه و اله ظاهر شد در ساعت اسامه را طلبیده فرمود که ترا امیر لشکر
خود ساختم جمیع مردمی که هستند در تحت فرمان تو در آوردم الا بنی
عبدالمطلب را که بدومة الجندل روی و اهل آنرا باسلام در آوری و الا
جزیه بر ایشان لازم سازی زود متوجه شوی و اسامه بیرون رفته از
مدینه لشکرگاه ساخت و مردم بعضی رفتند و روز دیگر که دید هنوز جمعی نشسته
که بیرون نرفته اند فرمود که لعنت بر کسی باد که تخلف نموده ابا نماید از لشکر

اسامه و باز بنشسته و باتفاق ابو بکر و عمر از جمله متخلفان بودند چون مرض شدت
یافت نوبتی که برای نماز بیرون فرماید و اندک غشی طاری شده بود
چون بلال دو سه نوبت گفت الصلوة یا رسول الله عایشه گفت که بگویند
ابا بکر با قوم نماز گزارد و بعضی گویند که این امر نموده رسول بود لکن بر
تقدیر چون رسول صلی الله علیه و اله آواز ابو بکر بشنید دستی بر دوش فضل
ابن عباس افکنده به مسجد در آمد و از ضعف پاهایش در زمین میکشید و نزد
محراب آمده امامت قوم نموده ابو بکر را معزول ساخت و عجب حالتست
که پیشنمازی او را هر چند امر نموده عایشه باشد دلیل صحت خلافت او سازند
و عزل او را که در جمیع کتب خود ثبت نموده اند اعتبار نمی نمایند
و تخلف ایشان از جیش اسامه مستحسن میشمارند و اگر در نماز کردن مأموم
یا در امر خاص کسی را خلیفه نمودن باعث خلافت عام میشود بایستی که
ابو لبابه که در غزای بدر و ام مکتوم که در عام الفتح و ابوذر که در غزای
احد خلیفه بر مدینه بودند و پیشنمازی قوم میکردند حضور صاحب ایشان را
معزول نکردند و کسی را که انکار آن نرسیدی بسبب همین دلیل و چون
رسول صلی الله علیه و اله دید که جمعی از جیش اسامه تخلف مینمایند و در هر باب

سخنی میگویند فرمود که بیاورید دوات وقلمی که بنویسیم برای شما کتابی که بعد از
عمل نمایید و بعد از من هرگز گمراه نشوید پس عمر گفت که احتیاج باوردن
دوات وقلم نیست ونوشتن چیزی وعبارت این سخن او بعینه این بود که [illegible]
ونعوذ بالله از این عبارت هذیان میگوید وکتاب خدا تنها در میان
ماست بس است ما را وانکار این سخن ای اهل سنت شما فایده ندارد زیرا
که صاحب کتاب برهان النزول واحمد حنبل وعبد بن حمید وحمیدی در
کتاب جمع بین الصحیحین وغیرهم در کتب خود آورده اند وبحد تواتر رسیده
وحقا این سخنیست که هیچ نفسی تجویز گفتن آن بپادشاه جابر متکبر نمیکند
دیگر نکند بشرطیکه مسلمان باشد از چنین خلیفه که اهل اسلام را که گوینده
این سخن را از اهل اسلام شمرند وکرا آیه وما ینطق عن الهوی ان هو الا
الا وحی یوحی نسبت این سخن بکند تعالی است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
وسبب منع عمر این بود که در مدت مدید توجه ومحبت پیغمبر صلی الله علیه وآله بعلی ع
دیده بود واحادیث بسیار در وصف او شنیده بود وحکایت روز
غدیر خم از یاد او نرفته بود وآتش رشک وحسد در جان او افروخته ویقین
میدانست که نوشته موافق مکالمه روز غدیر خواهد بود ومقصدی که با خود
نقش بسته



نقش بسته بود صورت نخواهد گرفت ودوستان او خاشند از این معنی که روز
قیامت هر ضلالت وگمراهی وهر خلاف ومنازعتی که در میان امت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وقوع یافته وخواهد یافت گناه آن در گردن عمر خواهد
بود وبقول رسول الله صلی الله علیه وآله که برای شما بنویسم کتابی که تا ابد
گمراه نشوید هرگز ضلالت وگمراهی وگفتگو نشود ودر میان اهل ادیان یهود
وهمه گمدین پیدا شده وهفتاد وسه فرقه گشته اند وهفتاد ودو فرقه آتش
دوزخ گرفتار شده اند ودر جمیع تواریخ مسطور است که حضرت رسول ص
فرمود که طلبید دوست وبرادر مرا پس هر یک از عایشه وحفصه از دنبال
پدر خود فرستادند چون در آمدند حضرت رسول صلی الله علیه وآله سر بر بالین
نهاد وبا ایشان سخن نکرد وعایشه گفت میخواهد علی را چون علی را [illegible]
باز گشت وعلی را با سینه خود ضم کرد ومدتی با او راز گفت وانگشتری خود را
در انگشت او کرد وپس بلال را خواند وگفت ای بلال زره ومغفر من
وجامه که در احد پوشیده ام وعلم وذوالفقار وعمامه که در لیلة الاسری
داشته ام وتازیانه وعصا ونعلین مرا حاضر ساز واسپ من که عقاب ودلدل است
ودو شتر من که غضبا وقصوی است ودو اسب من که ذی الجناح وحیزوم است

وخرمن که بعضورات بیاور وچون بلال بیاورد همه را بعلی ابن ابی طالب
داد و لب برلب و دهن برگوش او نهاده با او راز میگفت و پشت سینه
او باز داده داشت تا از دنیا رحلت نمود و وصیت بعبارت برجفای
قوم فرمود و چون روح مطهر او را حضرت بنزد خود برد امیر المؤمنین
و عباس و فضل و جمعی از بنی عبد المطلب آنحضرت را غسل دادند و ابا بکر
و عمر و بیشتر اهل انصار در سقیفه بنی ساعده بقرار دادن امر خلافت مشغول
بودند و در تغسیل و تکفین آنحضرت حاضر نبودند فصل در بیان خلافت ناحق
ابابکر بدان ارشدک الله تعالی که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
رحلت فرمود مردم در سقیفه بنی ساعده که آن صفه بود که جهة انجام مهام از او
اجتماع میکردند جمع شدند و در باب خلافت سخن نمودند و گفتند که چون
علی علیه السلام و عباس و بنی هاشم بتجهیز پیغمبر مشغول اند خلیفه تعیین می باید کرد
که اگر ایشان باشند بدیگری نخواهند گذاشت و بعد از بیعت سخن ایشان
بجای نخواهد رسید پس ابابکر و عمر و عبد الرحمن عوف و خالد بن ولید
و سعد وقاص و ابو عبیده جراح و مولی حذیفه و جمع انصار گفتند که چون
پیغمبر ما نماند لا بد است از خلیفه پس انصار بیان گفتند که از ما میری و از شما امیری

و گفتگو بلند شد و سعد عباده انصاری را پایمال کردند که مشرف بر هلاک شد
و بعد از مجادله بسیار ناگاه عمر دست ابوبکر بگرفت و بیعت نمود و بعد از او
خالد بن ولید و سالم مولی حذیفه پس جمعی که حاضر بودند طوعا و کرها مگر زبیر
و خالد بن سعید العاص و ابی ابن کعب و جمعی دیگر که منکر حدیث روز غدیر
بودند و هم در لحظه در نزد جمعی که حاضر نبودند فرستاده و بوعده امارت
و جوایز و وعید و قتل و غارت بیعت گرفتند مثل عکرمه ابی جهل و عثمان
ابن حارث و ابو موسی اشعری و غیرهم و دیگر روز ابوبکر بر سر منبر رسول صلعم
رفت و فغان از مردمان برخاست و بعد از ادای خطبه گفت ای گروه
مردمان من از شما بهتر نیستم اگر حکم من نهج سداد یابد مرا یاری کنید و امداد
من نمائید و اگر بر خلاف آن باشد طریق صلاح بمن نمائید و نصیحت دریغ مدارید
پس جمعی برخاستند و گفتند ای ابا بکر از خدا بترس و خلاف قول رسول الله
منمای و حدیث روز غدیر یاد آور و وصایای پیغمبر را که نسبت بعلی کرد
فراموش مکن و میان قوم سخن بغضب رسید و چون خلافت باختیار قوم است
و از جانب خدا و رسول نصی در باب خلافت او نیست بدان او بجای پیغمبر
نشستن بهیچکس جایز نبوده است او را خلیفه رسول خواندن از دیانت نیست

دور است و امام احمد بیهقی در تفسیر خود نوشته است که چون وحی آمد بموسی
که بنزد فرعون رود و او را دعوت کن گفت واجعل لی وزیرا من اهلی هارون
یعنی مرا وزیری بده و مقرر دار از اهل من خدا تعالی هارون برادر او را
وزیر او کرد و با او نزد فرعون فرستاد با آنکه این آیه دلالت واضحه
دارد که رسول صلی الله علیه و آله را وزیری می باید که وزیر اهل عترت او باشد
و در دعوت کافه خلایق از جن و انس تا روز قیامت که در هر جا صد
فرعون بیش بوده و خواهند بود چه وزیر حاشا که تواند بود دور از آیه
گذشته و حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی دلیلیست ظاهر و برهانیست
باهر بر خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام و تعیین رسول صلی الله علیه و آله
مر او را و حضرت رسول صلی الله علیه و آله هرگز از مدینه بغزا و غیر غزا بیرون
نرفت الا که خلیفه بجای خود تعیین فرمود و هرگز لشکری نفرستاد الا که
امیری معین نکرد و فرمود که اگر او کشته شود فلان امیر خواهد بود چنانچه
در غزای موته اختلاف بهم رسید و همیشه وصیت میفرمود که باید که کسی خواب
نکند تا وصیت او در زیر سر او نبوده باشد و هر که بی وصیت بمیرد مردن
جاهلیت باشد و حمیدی و بخاری بصحت این دو حدیث حکم نموده اند [illegible]

والحق انهم

مرتکب که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بی وصیت و تعیین خلیفه رحلت نموده و آیا
تعیین خلیفه بیش از آن تواند بود که در غدیر خم و در غیر آن نموده و کدام وصیت
مانده که در باره علی علیه السلام و عترت خود ننموده و در حق خلفای ثلثه کدام
حدیث است که از اینها وضع نکرده اند یا خبر و آن حدیث که محدثین ایشان
ایراد نموده اند و چگونه با وصاف فرا یافته خود نقل کرده اند و از مثالب
آنکه در کتب خود نوشته اند فراموش ساخته اند و روایت و ارباب سیر
و تواریخ و صحاح سته نموده اند که در غزای احد ابوبکر و عمر و عثمان بعد از
سه روز بمدینه آمدند و در غزای حنین چون ابابکر از کثرت لشکر مسلمانان
معجب بوده گفت ما امروز غالب خواهیم شد اتفاقا شکست بر مسلمانان شد
بواسطه عجب و گفت ابوبکر چنانچه قرآن بدان ناطق است ویوم حنین اذ
اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و خلفای ثلثه و غیرهم فرار نمودند و رسول را
بدست محنت و شدت جنگ و صعوبت محاربت باز دادند و غیر از امیر المؤمنین
و سفیان ابن حارث ابن عبد المطلب و عباس کسی با رسول الله نماند و همه از
از حضرت رسول مفارقت نمودند پس هرگاه [illegible] جناب آنحضرت
از آنحضرت مفارقت جسته باشند و رحم با غیر روا دارند دیگر از فرار چه غلط

که بصنوف مناقب موصوف بود در میان شمات ودر وقت مردن گفت که
کاشکی از رسول صلی الله علیه وآله پرسیده بودم که آیا انصار را در خلافت حقی هست
یا نه واین سخن دلالت میکند بر آنکه در صحت خلافت خود شک داشته است ودر
مرض خود میگفت که کاشکی ترک میکردم فرستادن بخانه علی علیهما السلام
علی علیه السلام وکاشکی بر دست دیگری بیعت میکردم که او امیری بودی ومن
وزیر او بودمی وهشام بن محمد بن السائب الکلبی که از اعلم علمای اهل سنت
کتابی تصنیف نموده در مثالب بعضی صحابه نوشته شد که با امیر المؤمنین ع
والا دیگر مثلبه نماند نه در نسب ونه در حسب ایشان وگفته که ابو قحافه
یهودی با جره گرفته بود که معلمی پسرش میکرد روزی که شنود که مردم
بر ابوبکر بیعت کردند تعجب بسیار نمود ودر که ابوبکر منادی کرد عبد الله
جدعان بود وآنچه درین کتابها آمده مانند معیشت او وعیالان او هی
بود وای معتقدان او در خلافت او هیچ شما را شرم نمی آید از چنین میشود که
وهیچ اندیشه در کفار روگردا از دین ودیانت وحسب ونسب وفضل وکمال
او میکنید واز رسول روز جزا خود را از اهل ها رساخته اید وبه لکوتا
شیطان در چاه ضلالت افتاده اید وعنقریب بجزای اعتقادات فاسد

از جمله لازم می آید بر خود کشیده باشند واز آنحضرت شرم وحیا کرده
باشند واز عار وملامت اندیشه نموده باشند چه عجب که بعد از آنحضرت
از اهل بیت او مفارقت نمایند وکینهای دیرینه که در سینه دارند وظاهر
شونهند ساخت در ضمن این دعاوی باطله بظهور رسانند وحمیدی
در کتاب جمع بین الصحیحین آورده که آنحضرت فرمود که بعد از من پشت
بر یکدیگر آورده بر هم حسد خواهید برد ودشمنی با هم خواهید نمود وبغض
وعداوت با هم خواهید داشت وهرگاه رسول صلی الله علیه وآله این گفته شده
بچه حجت خلافت ابوبکر حق تواند بود وعمر از عداوت حضرت رسول ص
بر ابابکر بیعت کرد وروایت نموده غزالی در کتاب منهاج العابدین که
خلیفه وامام باید که عالم باشد بجمیع جهات شریعت واحکام قرآن از محکم
ومتشابه وناسخ ومنسوخ وعام وخاص وظاهر وباطن تا از خدا وابن شبه
وخدا انبیا ع برگزیده هر کرا که صاحب آن می شود تمام شد سخن غزالی
وهر کس اندیشه نماید وداند که ابوبکر در چهل ودو سالگی بشرف اسلام مشرف
شد وعلم ومعرفتی نداشت ودر احکام شرع غلط بسیار مینمود ودر بر سر منبر گفت
که مردمان مرا از خلافت معزول سازید ومن بهتر از شما نیستم وحال آنکه علی ع

اللهم دبغ

و اعمال باطله خود گرفتار خواهید شد وما علینا الا البلاغ المبین
و روایت نموده حمیدی در جمع بین الصحیحین که عمر گفت که بیعت ابو بکر بی فکر
و اندیشه بود و خدای تعالی از شر آن مهاجر و انصار و همه را نگاه داشت
یا نگاه دارد که مخلص شر بود یا اگر اول کسی که بیعت کرد عمر بود و جهت
که غیر از عمر هر کس این بکند او مستحق کشتن گشتی و بخاری و مسلم هم روایت
نموده اند که بیعت ابا بکر بی فکر و اندیشه و بی مشورت انصار و مهاجر
و جماعت مسلمانان و اتفاق ایشان وقوع یافت پس ای فضلا خلافت
ابو بکر چون صحیح باشد و پسندیده و در جمیع سیر و تواریخ نموده گفته اند
که امیر المومنین علی علیه السلام و بنی هاشم و جمع دیگر بیعت ننمودند تا مدت
شش ماه ابن مردویه روایت نموده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که مردم بعد از من سه گروه شوند گروهی اهل حق و امام ایشان [illegible] از کس
یکیست که ناپاک از سوختن چون در آهن زیاده میشود و گروهی مترددد
میان آن و این و امام ایشان نکیبت از کس و چون از امام اهل حق
پرسیدند که کیست گفت علی ابن ابی طالب است علیه السلام و زبان از نام
آن دو دیگر نگاه داشت و خطیب خوارزمی و ابو الفرج بخاری نیز با معنی
ادا نکرده اند

روایت نموده اند پس معلوم شد که غیر از برادران علی علیه السلام بر طینت
نبوی که علمای شما اعتراف نموده اند و روایت نموده احمد حنبل و نسائی
ابن مغازلی و جامع صحاح ستة و ثعلبی در تفسیر خود که چون سوره برات
نزول یافت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بابا بکر داد که بمکه برد و بر
مشرکان بخواند ناگاه جبرئیل آمد که حق تعالی میفرماید که نبرد بغیر از تو
یا کسی که از تو باشد پس رسول صلی الله علیه و آله علی را بخواند و گفت
شتر غضبا را بنشین و از پس ابو بکر برو و سوره برات را از وی بگیر و به مکه
در مشرکان بخوان و عهد ایشان را بشکن و ابا بکر را مخیر ساز میانه مراجعت
نمودن و همراه آمدن و در مکه امیر المومنین علی علیه السلام ابو بکر را دریافت
و سوره از او بستد و ابو بکر بمدینه مراجعت کرد و گفت یا رسول الله فرود
آمد [illegible] من چیزی فرمود که نه و لیکن جبرئیل بمن آمد که نرساند
از تو این پیغام اگر خود برسانی یا مردی که از تو باشد و علی از منست
و من از اویم و علی در روز عید چهل آیه بر جمیع مشرکان خواند و عهد ایشان
بشکند و مقرر داشت که بعد از ین سال حج نکنند و برهنه طواف ننمایند
و خدای تعالی و رسول او بیزار است از مشرکان و هرگاه خدای تعالی و رسول او

ابوبکر را اهل آن نمی دانند که چند آیه از سوره برائه بر اهل مکه بخواند از کجا
اهلیت امامت عامه خلایق او را حاصل شد و عمر و خالد و عبد الرحمن عوف
و غیرهم بهتر از خدا و رسول او میدانند که او را اهل رسانیدن پیغامی
که یک جزو است از هزار جزو خلافت نمیدانند و ایشان او را اهل خلافت
رسول صلی الله علیه و آله و کافه خلایق میدانند و اگر دیده انصاف ایشان
سنت کور نیست چرا نظر در این روایت نمیکنند و خود را از فرقه ناجی
در واقع نمی سازند و دعوی چنان نمایند که هیچ فایده بدیشان نمیرسد بدتر از این
بدتر و عجب تر آنکه دعوای بیعت امیر المومنین علی علیه السلام بوجهی میکنند
که کفر ایشان لازم می آید روایت کرده مسلم و بخاری و طبری در تاریخ خویش
و واقدی و ابن عبد ربه و صاحب کتاب اصناف الکلام و عمر بن شبه
که همه از اعیان علمای ایشانند که چون امیر المومنین و حسنین و عباس
و بنی هاشم و جمعی از اصحاب آنحضرت بیعت نکردند ابو بکر عمر و خالد ولید
و مولای حذیفه را با جمعی کثیر فرستاد که علی را از خانه بیرون آورند
که بیعت کنند و اگر امتناع نماید با او مقاتله نمایند و عمر پاره هیزم
با خود آورد و گفت بخدا که میسوزم بر شما خانه را تا بیرون آیید برای

بیعت و فاطمه علیها السلام گفت که ای عمر خانه من میسوزانی بر من و فرزندان
من گفت بلی والله که خانه را میسوزانم و هر که با علی در اوست تا بیرون آیند
و بیعت کنند و از قبایح آنچه ممکن بود بجا آوردند و در کتاب سقیفه ابو عبیده
و حمیدی روایت نموده که سخن بسیار شد و مبایعت صورت نیافت تا بعد
از شش ماه که فاطمه علیها السلام از دنیا رحلت نمود آیا حرمت دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله
و فرزندان و عترت اهل بیت او بآن اهتمام خدا و رسول در حق ایشان
چنین بایست داشت و کدام روز پیغمبر کسی را به بیعت بدینگونه خوانده است
و اگر کسی با یکی از ایشان … که در هر گوشه … آرند چنین مقدمه پیش آورد
فتوی بکفر و قتل او میدهند و از کینه و عداوت اهل البیت این اعمال
و افعال که محض کفر است جایز میدارند و از رشد و حالت عمر میدانند
بارک الله ای مسلمانان بارک الله ای مسلمانان عمل بآیات قرآن چنین
آیه و آنچه بدایه لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی چنین باید نمود
و ایشان با این اعتقاد خود را از فرقه ناجیه باید شمرد و در روایت کرده
بخاری در صحیح خود که اسامه زید لشکرگاه خود رفت و جمعی را که
رسول صلی الله علیه و آله در تحت حکم او کرده بود طلب داشت پس ابوبکر

مکتوبی نوشت باسامه باین طریق که این مکتوبیست از ابو بکر خلیفه رسول خدا
باسامه زید اما بعد باید که اسامه بداند که مردم مرا لایق خلافت دانسته
و خلیفه کرده اند و در عظایم امور مرا بحضور عمر بسیار احتیاج است باید
که رخصت توقف عمر دهی والسلام و اسامه در جواب او نوشت که ای ابو بکر
مکتوبی از تو بنزد من آمد آخر آن نقیض اول آن اگر تو خلیفه رسو[ل]
چه دخل دارد دیدن مردم ترا لایق خلافت و خلیفه کردن و اگر مردم
ترا خلیفه ساخته اند خود را خلیفه پیغمبر گفتن چه وجه دارد و چه کس رخصت
توقف ترا ای ابا بکر داده که تو رخصت توقف عمر میخواهی و یافعی و بناکتی
در تاریخ خود ثبت نموده اند که در وقت بیعت بر ابا بکر پدر او ابا قحافه
در یمن بود ابا بکر نامه بوی نوشت که این نامه ایست از خلیفه رسول خدا
ابو بکر بسوی تو ای ابا قحافه اما بعد بدان که قوم چون بهتر از دیگران
بود مرا خلیفه کردند باید که متوجه مدینه شوی والسلام و وی در جواب نوشت
که ای ابا بکر نامه جاهلانه که بمن نوشتی و انجام آن خلاف آغاز و ابتدای
آن نقیض آخر آن اگر رسول ترا خلیفه کرده مردم را چه اختیار بود و اگر
مردم ترا خلیفه ساخته اند خود را خلیفه رسول ساختن عین جهالت است و ناد[انی]

[catchword:] ابی بکر

و اگر کسی بسبب خلافت تو شده است من از تو او با و السلام و یحیی
خود را خلیفه رسول صلی الله علیه و آله خواندن امر است عظیم و محبت با بر خدا تعالی
و تصدیق رسول او و ابا بکر را رسول خدا در عقب اسامه کرده بود و از کی او را
مرتبه حاصل شد و روایت نموده احمد حنبل که زاذان گفت که علی ابن ابی طالب
علیه السلام در وقتی که در رحبه بود و بعضی مردم بیعت بر ابا بکر کسی دیگر گفت
هر که شنوده از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه باید که گواهی دهد پس سیزده کس
برخواسته و گواهی دادند و هم در مسند خود حنبل سی کس گفته و نام همه
مذکور است و ابو بکر هیچ نگفت و مستور و پوشیده نیست بر کسی که تتبع آثار
سلف نموده باشد که اهل سنت اثبات خلافت ابو بکر باجماع امت مینمایند
و هرگز ثبات آن نمیتوانند نمود زیرا که مثل علی ابن ابی طالب علیه السلام و امام
حسن و امام حسین و فضل و عباس و عبد الله و پسر انس و اکابر صحابه مثل
اباذر غفاری و عمار یاسر و مقداد کندی و سلمان فارسی و جمیع بنی هاشم
و غیرهم بیعت بقول شیعه هرگز و بقول سنی تا شش ماه نمودند پس اجماع اهل
حل و عقد در زمان واحد نشده باشد و اگر تعیین امام و خلیفه بنص خدا

ورسولت چنانچه شیعه گویند که معاویه و یزید و آل مروان و بنی عباس
دعوی خلافت کردند و مشغول شدی نمود و این همه فتنه و اختلاف و قتل
واقع نشدی و خلاف فرمان خدا تعالی و رسول او وقوع نیافتی و از عدم
تعیین وصی و خلیفه لازم می آید که علم ابو بکر بصلاح حال مردم بیش از خدا
و رسول صلی الله علیه و آله بوده و فکر دین و اندیشه حوال کافه خلایق زیاده
از خدا و رسول داشته است زیرا که خلیفه و جانشین تعیین نمود و عمر را وصی خود
ساخت بخلاف خدا و رسول خدا که بزعم ایشان تعیین ننمودند و چون
عرصه جدال و مضمار سخن گشاده است از طرفین سخن بسیار نموده اند و تطویل
ماده و مقال خواهند نمود اما اگر بدیده انصاف بروایات و احادیثی که
علمای ایشان در مصنفات خود آورده اند چنانچه شرذمه از آن ذکر یافت
کنند و عصبیت برطرف سازند و خود را از اهل مأویهم جهنم و بئس المهاد
نگردانند و از شرذمه یوم المعاد و شرمساری خدا و رسول صلی الله علیه و آله
باز نمانند زهی سعادت ایشان و الا چه من انچه شرط بلاغ است با تو
میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال فصل در خلافت ناحق عمر و چون
او بد هند رحمهم الله تعالی که روایت نموده عبد ربه در کامل التواریخ که چون ابو بکر
اولی لها

مریض شد عهدنامه نوشت برای عمر بعثمان و یکی از انصار داد که برود آن
بخواند پس عثمان و آن مرد گفتند این گروه عهدنامه ابو بکر است اگر قبول
دارید بخوانیم طلحه ابن عبد الله گفت بخوانید و اگر چه نام عمر در او مذکور شده
و عمر طلحه گفت که بچه گمان کردی که بنام من باشد گفت بدانکه والی ساختی
تو او را دیروز رواو و آلی گردد ترا امروز عمر انکار کرد و بخندید و چون
سخن طلحه ظاهر گردید و هم عبد ربه در کتاب عقیدت آورده که اگر مردم
خلافت عمر را مکروه می شمردند و ابو بکر گفت بسوی مردم شد و بشیره خود
گفت که بیعت کنید چون ایشان بیعت نمودند طوعا و کرها دیگر کسی که حاضر
نبود بیعت کرد و کسی در آن مجمع نام روز غدیر نبرد و وصیتهای حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که درباره اهل بیت فرموده بود در پس پشت
افکندند و هم در آن روز ابو بکر بدار الجزا رفت و بعد از غسل و کفن او
بگفته عمر و عایشه او را در پس سر رسول صلی الله علیه و آله مدفون ساختند
اما عمر را در خانه رسول خدا احصه و حقی بود که خانه رسول الله را گورستان
سازد و حرمت رسول الله را و مرقد مطهر او چنین سبک شمرد و عایشه هم چه حقی
داشت زیرا که اگر میراث میگویند که مدد بهتال یافته است حصه شد زن

دیگر دختر آنحضرت کو که قسمت نموده و اگر قسمت می یافت معلوم که بعایشه
چه مقدار میرسید با آنکه ابوبکر از رسول خدا روایت نموده است که از
پیغمبران میراث نگیرند و ترکهٔ ایشان صدقه است پس بر این تقدیر
از جمیع مسلمانان باشد و عمر و عایشه از آن از کدام مسلمانان گرفته
و چه کس ایشان را رخصت داد و شوان گفت که خانه از عایشه بود زیرا
که عایشه را در مدینه خانه نبود و هرگز خانه نداشت و خانه از رسول صلی الله
علیه و آله بود و حمیدی و محمد بن سعد صاحب طبقات و مسلم روایت کرده اند
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مرا در خانهٔ من دفن کنید و نفرمود
که مرا در خانهٔ عایشه دفن نمائید و ایضا فرمود که میان منبر من روضه ایست
از روضهای بهشت و اسناد بخانه خود کرد نه بعایشه و عباس گفت دیگر
او را بر سر نهادیم و طبری و واقدی نیز چنین آورده اند که یا ایها الذین
امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم ای کسانی که ایمان آورده اید
داخل مشوید بخانهای پیغمبر مگر آنکه دستور دهد شما را پس این خلافت از عمر
و عایشه که واقع شد دیگر روایت کرده اند مردم بسیار چون ثعلبی و طبری
و واقدی و زهری و بخاری و مسلم و جابر و اکثر مورخین که در حدیبیه حضرت رسول

باسهل بن

باسهل بن عمرو صلح نمود و عزیمت مراجعت بمدینه کرد و آن بر عمر گران آمد و گفت آیا
تو نبی پیغمبر خدا و ما بر حق نیستیم و خصم ما بر باطل فرمود که بلی پس عمر گفت چرا صلح نمودی
گفت من رسول خدایم آنچه کنم بفرمان او کنم و عصیان نتوانم باز گفت که نه تو گفتی
که بیاییم بکعبه و طواف کنیم فرمود که بلی اما نگفتم که درین سال بدرستی که خواهم آمد
و طواف خواهم کرد و عمر نزد ابوبکر رفت و گفت از آن روز که مسلمان شده ام
شک نیاورده ام الا درین روز آیا از این روایت قدح عمر لازم نمی آید که
که اعتراض بر پیغمبر صلی الله علیه و آله می نماید یا نه و چرا غافلست از آنکه بگو و ما ینطق عن الهوی
آن اعتراض بر حضرت و گمان دروغ بر پیغمبر داشتن نعوذ بالله چنین کفر است
و شک در دین بقول اکثر ایشان رده است و هر گاه نزد شما رده عمر ثابت
شد بنوعی که خود روایت کردید توبه او از کجا ظاهر شد که او را خلیفه میدانید
و حکم ولایت او میکنید و مدعای شما از روایات که نقض امامان شما لازم
می آید چیست کوری کم ازین نمی باید و اسلام دیگر روایت کرده حمیدی در کتاب
جمع بین الصحیحین در حدیث نود و پنجم که چون عبد الله ابی سلول منافق فوت شد
پسر او بخدمت رسول خدا آمد و درخواست نمود که حضرت بر او نماز کند و چون
رسول صلعم برخواست عمر دامن او بگرفت که آیا نماز خواهی کرد بر او بدرستی که

پروردکار تو تراانهی کرده پس آنحضرت فرمود که خدا عیبها را مخفی کرداننده
فی الواقع پیغمبر صلی الله علیه وآله برابر عمر فرمود که عمر باد دهد اورا خدا عیبها

[illegible]

که پیغمبر صلی الله علیه وآله ظاهر بود که عمر شک در نبوت او دارد که اورا مخاطب
نمود وبا و فهمانید که بدی باطن تو بر ما پوشیده نیست و الحق چنین بیکو
اعتقادی

اعتقادی لیاقت خلافت دارد فاعتبروا یا اولی الابصار دیگر روایت نموده در جمع بین
الصحیحین که نماز سنت رمضان در زمان رسول صلی الله علیه وآله و عهد خلافت ابوبکر

[illegible]

کتاب خود آورده که عمر در زمان خلافت خود عمرو عاص را والی مصر ساخت
پس عمرو عاص با آنکه از جمله دوستان عمر بود که شتر کرا داناد خدا عیبها

زمانی که در آن عمرو عاص عمل برای عمر کند که من می‌شناسم او را والله که حطب
خار کشی میکرد با عمرو و عمر دلال الابل بود و ما رب زشت گردان قومی را که
چنین شخصی را با چنین حسب و نسب بر بنی هاشم که در جاهلیت و اسلام امرا و
بزرگان با جاه و جلال بوده اند مقدم دارند و پیشوای کافه خلایق دانند و عترت
رسول صلی الله علیه و آله را از مرتبه که بدان وصیت فرموده معزول گردانند
فخذلهم الله تعالی فی الآخرة الباقیة فاعمالهم واقوالهم فی الدنیا الفانیة
یعنی خوار گرداند ایشان را خدای تعالی در آخرت که باقیست پس عملهای ایشان
و اقوال ایشان در دنیای فانی دیگر روایت نموده غزالی در کتاب احیا که
حذیفه صاحب اسرار رسول صلی الله علیه و آله بود و عمر در زمان خلافت خود
از وی پرسید که مرا رسول خدا هرگز در میان منافقان نام برد یا نه حذیفه گفت
که نفس خود و حال خود دانا تری و الحق اگر عمر در نفس خود نفاق نیافته
بود بخود گمان منافقی نداشت چرا این سوال بایست نمود و چون خدا تعالی نگاه
او میخواست او را اگر رد کر ساخت دیگر روایت نموده حمیدی در آخر کتاب جمع
و زمخشری در کشاف که روزی عمر بر سر منبر گفت که هر که مهر زن زیاد کند از پانصد درهم
پس او را سیاست نمایم و داخل بیت المال گردانم پس زنی گفت یا عمر

الکو میخ

آنچه خدای تعالی بر ما حلال کرده تو حرام میگردانی و خدای تعالی در قرآن مبارک میفرماید
فرموده وآتیتم احداهن قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا پس عمر گفت که هر که هست
داناتر است از عمر حتی زنان در پرده و درین حدیث بیان فریقین گفتگوی بسیار
شده و که در محل مذکور است دیگر روایت نموده اند جمیع محدثین در صحاح سته
و مفسرین در تفاسیر خود و کسی مخالفت ننموده که چون ابولؤلؤ عمر را زخم زد
و دانست که از آن زخم صحت نخواهد یافت ترک تعیین کسی نمود و امر
خلافت را بشوری در میان شش نفر گذاشت عبدالرحمن عوف و علی و عثمان و طلحه
و زبیر و سعد ابی وقاص و او گفت که اگر سالم مولای حذیفه زنده بودی
مرا در استحقاق خلافت او شکی بدل نمیرسید با آنکه او از قریش نبود و امیر المؤمنین
و انجا حق حاضر بود و نه و طعنی هر یک از اصحاب شوری توجهی کرد و اظهار کراهت
کرد که امر مسلمانان بگردن یکی از اینها می اندازم پس گفت اگر به دو بخش شوند
در هر بخشی که عبدالرحمن باشد آن بخش را معتبر دارید و چهار در طرفی باشند
و دو در طرفی اعتبار نشر کنند و چون کسی از بیعت تخلف کند گردن او را
بزنند با آنکه نزد ایشان هر شش از عشره مبشره اند و کسی را که رسول صلی الله علیه
از اهل بهشت گفته باشد آیا کشتن او لایق است و ابونعیم حافظ اصفهانی در کتاب حلیه

الاولیا آورده که چون وقت احتضار عمر رسید گفت کاشکی من گوسفندی
بودم از قومی که مرا فربه کردندی وچون دوسترین القوم نزد ایشان
آمدندی مرا بکشتندی ونصف مرا بریان ونصف مرا خشک کردندی ومرا بخوردندی
پس شدمی سرگین کنده بودمی واز بشر نبودمی وبموجب حدیث صحیح نبوی که در جمیع
صحاح سته نقل نموده اند که جنت حاضر آمده بموت یعنی نزد مردن الا که
هر چند جا ومقام خویش را در بهشت یا دوزخ وازین گفتن عمر در وقت مرگ
وازان ابو بکر که سابقا ذکر یافت روشن وهویداست که ایشان جا ومقام
خود در کجا دیده اند وتفاوت گفتن ببین که چون امیر المومنین علیه السلام
زخم یافت فرمود که فزت برب الکعبة یعنی سوگند بخدای کعبه که رسیدم بآرزوی
خود ورستگار شدم از هر محنتی آسوده شدم وفی الجمله عبد الرحمن دست علی گرفت
که بر کتاب خدا وسنت رسول صلی الله علیه وآله بیعت کن پس دست علی علیه السلام
بگذاشت ودست عثمان بگرفت وهمان گفت وعثمان قبول کرد که بر طریق شیخین
رود پس بر وی بیعت کرد ومردم بعد از وی بیعت کرد ومردم بعد از وی بیعت نمودند
وعبد الرحمن مشورت نموده وبوصیت عمر رفت چون ابن عم عثمان بود ومنهما
معتدله اتفاق وقوع یافته بود وروایت نموده ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه
که از جمله ائمه

که از جمله ائمه شافعیه است وصدر الائمه وخوارزمی در کتاب اربعین وامام
طبرانی در تاریخ خود ومیانه اهل اسلام بتواتر رسیده که عامر بن واثله گفته
بودم روز شوری در مجمع مردمان که امیر المومنین علی علیه السلام گفت که بیعت
کردند ابا بکر را وبخدا سوگند که بامر خلافت من ازو اولی بودم وسزاوارتر
بخوف وبیم ازجهه آنکه مبادا قوم برگردند بکفر وبزنند شمشیر بیکدیگر را اطاعت
نمودم وابو بکر باز بیعت ستد برای عمر ومن ازو بامر او اولی وانسب بودم
واز آنکه مردم بازگردند بسوی کفر اطاعت کردم وشما میخواهید که بعثمان بیعت
کنید این هنگام اطاعت نمیکنم وسخن شما می شنوم وبدرستی که عمر کرده بود مرا در
سلک پنج نفر ونپذیرفت همه را الحال بخدا سوگند که اگر میخواستم تکلم نمودم
بچیزی که توانائی نمی داشت نزد آن نه عرب ونه عجم ونه معاهد ونه مشرک شما
پس فرمود که ای مردمان شما را سوگند میدهم آیا در میان شما هست کسی که
او را برادری مثل برادر من جعفر طیار باشد که در بهشت با ملائکه طیران
نماید غیر از من گفتند نه فرمود که آیا در میان شما کسی هست که مر او را عمی
مثل عم من حمزه باشد که شیر خدا وشیر رسول اوست وسید الشهدا است
غیر از من همه گفتند نه فرمود که آیا در میان شما کسی هست که او را زوجه مثل

زوجه من فاطمه زهرا که دختر سید المرسلین است و سیده النساء است و در بهشت

غیر از من همه گفتند نه فرمود که آیا در میان شما کسی هست که او را دو فرزند باشد

مثل دو فرزندان من حسن و حسین که سید جوانان بهشت اند غیر از من گفتند

نه فرمود که آیا در میان شما کسی هست که سخن در از گفته باشد با رسول

روز ده بار و از عقب صدقه داده باشد غیر از من گفتند نه فرمود که

آیا در میان شما کسی هست که رسول صلی الله علیه و آله در وی گفته باشد من کنت مولاه

فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و باید که برسانند این را حاضران

و غایبان غیر از من گفتند نه فرمود که آیا در میان شما کسی هست که رسول

گفته باشد جایی که مرغ بریان آوردند که خدایا برسان بمن دوسترین مردمان

بخود و بمن و زیاده باشد دوستی او از همه مردم بتو و بمن که بخورد از این

مرغ با من و من آمدم و با او خوردم غیر از من گفتند نه فرمود که آیا در

شما کسی هست که رسول صلی الله علیه و آله گفته باشد که فردا بدهم این رایت را

بکسی که خدا و رسول خدا او را دوست دارند بر نگردد تا خدا بدست او فتح

بر دست او ظاهر نسازد غیر از من گفتند نه فرمود که آیا در میان شما کسی هست

که رسول صلی الله علیه و آله به بنی ولیعه گفته که بفرستم مردی را بسوی شما که نفس او

نفس من

نفس من و فرمان برداری او فرمان برداری من و معصیت او معصیت من باشد

و قتل کند شما را بشمشیر غیر از من گفتند نه فرمود که آیا در میان شما کسی هست که

رسول صلی الله علیه و آله گفته باشد که دروغ گوید هر کس که گمان کند که مرا دوست

میدارد و بغض علی داشته باشد غیر از من گفتند نه فرمود که آیا در میان شما

کسی هست که در یک ساعت سه هزار فرشته بر او سلام کنند که از جمله ایشان باشد

جبرئیل و میکائیل در وقتی که جهت رسول خدا آب از چاه آوردم غیر از من

گفتند نه فرمود که آیا در میان شما کسی هست که از آسمان او را ندا داده باشند

که لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار غیر از من گفتند نه فرمود که آیا در میان

شما کسی هست که جبرئیل علیه السلام با وی گوید که مساوات این است که تو میکنی در روز

حنین پس رسول صلی الله علیه و آله گفت که او از منست و من از اویم و جبرئیل

گفت که من از دو شما ام غیر از من گفتند نه فرمود که در میان شما کسی هست

که رسول صلی الله علیه و آله با وی گوید که من قتال نمودم بر تنزیل قرآن و تو قتال

خواهی نمود بر تاویل قرآن غیر از من همه گفتند نه فرمود که آیا در میان شما

کسی هست که رسول صلی الله علیه و آله با او گفته باشد که مقاتله خواهی کرد با ناکثین

و با قاسطین و با مارقین غیر از من گفتند نه فرمود که آیا در میان شما کسی هست

که آفتاب برای او برگردیده است جهة او که بگذارد نماز عصر را در وقت آن گفتند
نه فرمود که آیا در میان شما کسی هست که رسول صلی الله علیه وآله با او گفته باشد
که سوره برائت را از ابوبکر بستان و گفت ابوبکر به رسول که نزول یافت در باب
من چیزی پس رسول صلی الله علیه وآله جواب گفت که به درستی که جبرئیل آمد و گفت که نرساند
این سوره را تو یا کسی از تو باشد و علی از تست غیر از من گفتند نه فرمود
که آیا در میان شما کسی هست که رسول صلی الله علیه وآله به او گفته باشد که دوست
ندارد ترا الا مؤمن متقی و دشمن ندارد ترا الا کافر شقی غیر از من گفتند نه
فرمود که سوگند بر شما که آیا معلوم شما نیست که رسول صلی الله علیه وآله امر فرموده
بود به بستن در خانهای شما و گذاشت در خانه مرا پس شما سخن درین باب
گردید پس رسول صلی الله علیه وآله گفت که من نبستم در خانه شما و نگشودم در خانه
او را الا که خدا تعالی در خانه شما بست و در خانه او گشود گفتند آری فرمود که سوگند
بر شما که آیا معلوم شما هست که رسول صلی الله علیه وآله در روز طایف با من راز گفت
بدون مردمان و راز گفتن به دراز کشید پس شما گفتید این راز که با او
چه بدراز کشید با پسر عمش راز تو پس رسول صلی الله علیه وآله گفت که من با او
راز نگفتم خدای تعالی با او راز گفت من در میان واسطه بودم غیر از من گفتند

آری فرمود

آری فرمود که بر شما سوگند که آیا معلوم شما هست که رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که حق تعالی با علی و علی با حق میگردد و جنبش که میگردد گفتند آری
فرمود که آیا معلوم شما هست که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که میگذارم
در میان شما دو چیز بزرگ کتاب خدا و عترت خود را که گمراه نشوید مادام که
دست در هر دو زده باشید و از هم جدا نشوند تا بر حوض کوثر بمن رسند
گفتند آری فرمود که آیا در میان شما کسی هست که رسول صلی الله علیه وآله
در وقت فرار مشرکان گفت که کیست که خود را فدای من سازد و در
خوابگاه من بخواب آید غیر از من گفتند نه فرمود که آیا در میان شما کسی هست
که مبارزت کرد با عمرو بن عبدود العامری وقتی که خواند شما را به بیرون
آمدن غیر از من گفتند نه فرمود که آیا در میان شما کسی هست که گفته باشد
رسول صلی الله علیه وآله به او که سید عرب مؤمنی غیر از من گفتند نه فرمود
که آیا در میان شما کسی هست که رسول به او گفته باشد که نخواستم از خدای تعالی
چیزی الا که خواسته باشم از برای تو مثل آن غیر از من گفتند نه فرمود
که آیا در میان شما کسی هست که کشته باشد مشرکان قریش را پیش از من
گفتند نه فرمود که آیا در میان شما کسی هست که نماز به قبله گذارده باشد

پیش از من گذشته‌اند فرمود که آیا در میان شما کسی هست که غسل داده باشد
رسول صلی الله علیه و آله را غیر از من گفتند نه فرمود که آیا در میان
شما کسی هست که آخر عهد رسول الله با او بوده و او را در قبر نهاده غیر از من
گفتند نه و درین باب صدر الائمه موفق بن احمد خوارزمی روایت نموده
از محمود بن زمخشری که سوگند داد امیر المؤمنین علی علیه السلام اهل شوری را
که آیا سوگند میدهم که جبرئیل فرود آمد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت خدای تعالی
امر میکند ترا که دوست داری علی را و دوست داری کسی را که علی را دوست
دارد گفتند بلی فرمود که سوگند میدهم شما را بخدا که هیچ میدانید
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون مرا باسمان هفتم بردند ندا کرد
منادی از پس حجاب که نیکو پدریست پدر تو ابراهیم خلیل و نیکو برادریست
برادر تو علی ابن ابیطالب عبد الرحمن بن عوف گفت که شنیدم و الا گوشم
کر باد پس فرمود که میدانید که رسول صلی الله علیه و آله گفت انت منّی بمنزلة
هارون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی گفتند بلی پس فرمود که هیچ احدی
هست از شما که او را این منزلت باشد و ما صبر کنیم تا حکم خدای تعالی
درین جهت چه باشد و هم صدر الائمه روایت نموده که علی علیه السلام اعتقاد

عمر بن

محبت بریشان کرده است و عبد ربه در کتاب عقیدت آورده و ابو هلال در
کتاب اوایل و همه اهل تاریخ در کتب خود آورده اند که امیر المؤمنین علیه السلام
در عقب مبایعت بعد از اشارت ظاهر و باطن و صریح و کنایه از تمام و آزار
آنجا که تقدم بر او جستند و از آنانکه بیعت با ایشان کردند فرمود که بود
امری چند از حق میل بدان کردید و نبودید در آن ستوده و بدرستی که نزدیکست
ابرار عترت من و اعلم مردمانند بدرستی که ما اهل بیتیم که از علم خدا است
علم ما و بحکم خدا است حکم ما اگر پیروی کنید راه یابید هر که بما ملحق شد
نجات یافت و الا غرق شد و امثال اینچنین بسیار فرموده و خطبه شقشقیه
در نهج البلاغه ناطق است و روایت بسیار موافق و مخالف در باب خطای
عمر و صاحب او در تالیف خود نقل نموده اند و آنکه حضرت امیر المؤمنین
اصلاح می آورد آنها را چنانچه عمر با وجود بغض و کینه که با علی داشت
بنوعی که از احوال و افعال او بر اهل تواریخ پوشیده نیست بارها گفته
که اگر علی نبود عمر هلاک میشد و اهل چهار مذهب و محدثین ایشان احادیثی
که در باب شیوخ خود روایت نموده اند در فصل علیحده آورده خواهد شد
ان شاء الله تعالی فصل در بیان خلافت عثمان و برخی از احوال و آثار او

بدانکه اهل تاریخ مانند یافعی و واقدی و طبری و غیرهم احوال او را بعبارت
مختلفه در مؤلفات خود آورده اند اما در مضمون چون قریب بیکدیگرست و
احمد بن اعثم کوفی که از ثقات اهل سیر و معتمد علیه جمهور است همه
الفاظ و عبارت محصل از او بدین گونه در سلک تحریر و تقریر کشیده که چون
نوبت خلافت بسعی عبدالرحمن بن عوف بعثمان رسید عمال عمر را معزول کرد
و بجای ایشان خویشان خود را نصب نمود و بصره را بعبدالله عامر کریز
داد و کوفه را بولید بن عقبه بن ابی معیط و مصر را بعبدالله ابی سرح و فلسطین را
بعمرو عاص و شام را بر معاویه مقرر داشت و چون بنی امیه ولایات را ضبط
خود کردند ابوسفیان نزد عثمان آمد و گفت دولت ما باز آمد ببین که
چنانچه دولت ما باز آمد دین ما هم باز آید ای بنی امیه بخورید مال بیت المال را
چنانچه شتران علف بهار را می خورند که سوگند بخدا که نه بهشت است و نه دوزخ
و عثمان هیچ نگفت و هر که شنید قدح در عثمان نمود و از بیت المال عطای
بی اندازه می نمود چنانچه بعبدالله بن خالد بن العاص سیصد هزار درم
داد و حکم العاص را که پیغمبر از مدینه بیرون کرده بود بمدینه آورد و او را
وزیر خود کرد و انگشتری خود بدو داد و صد هزار درم هم از بیت المال مسلمانان

بعطا کرد

به او عطا کرد و خمس افریقیه بمروان داشت و دختر خود را با او نکاح نمود و بازار
مدینه را بحارث پسرش داد و مال فراوان از بیت المال به او بخشید و این
کار صحابه را ناپسند افتاد و طعن عبدالرحمن میکردند که او خلافت بعثمان داد
و صحابه باتفاق مکتوبی نوشته بودند و افعال ناشایسته او را در آن درج نموده
و بعمار که پسندیده حضرت رسول بود و بزرگ صحابه دادند که باو دهد
عمار چون بعثمان داد بخواند و فرمود که عمار را بزدند زدنی سخت و خود نیز
لگد بسیار بر شکم او زد و عمار رنجور شد تا نیم شب و بعلت رنجوری شد و باد
فتق پیدا کرد و ابا ذر در شام بود و معایب عثمان را میگفت و معاویه بعثمان
نوشت و عثمان بمعاویه امر کرد که ابا ذر را بر شتری بی پالان درشت
رو نشانند و همراه او مرد عنیف درشت خوی که نگذارد که در راه آرام کرد
بمدینه فرستاد و معاویه بدان عمل نمود و ابا ذر بسیار کوفته و رنجور
بمدینه آمد و عثمان چون او را بدید گفت هیچ دیده ها بیدار تو روشن
مباد چرا در شام از من سخنان ناشایسته میگفتی گفت من هر کجا که باشم حق
نگویم پس گفت که گواهی میدهم که رسول صلی الله فرمود که پسران ابی العاص
مال خدای را وسیله دولت خود کنند و بندگان خدا را چاکران خود

این کار بطور رسید پس عثمان گفت که بزنید بر گردن او و او را بیرون کشید
و بربذه فرستید عمار گفت که همسایگی کرکان و سگان دوستر دارم از همسایگی تو
پس بنی مخزوم نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمدند که عثمان چنین گفته است
و ما تحمل نکنیم و غیر از تو کسی این کار را اصلاح نتواند آورد پس علی علیه السلام
نزد عثمان آمد و گفت در کارها چرا تأمل نمیکنی پیش از این ابوذر را که از صلحا بود
بیرون کردی و مردم همه بر تو انکار نمودند و حالا می شنوم که عمار را هم
بیرون کنید این طریق خوب نیست و از خدا بترس و صحابه رسول خدا را
مرنجان عثمان گفت نخست ترا بیرون می باید کرد امیرالمؤمنین علیه السلام گفت
ترا این قدر نباشد و اگر خواهی بیازما و برخواست عثمان از سخن خود
پشیمان شد و دست از عمار بداشت و چون عمال او در عمل بودند ستم
و ظلم بجد می نمودند و کثرت شکایت نزد او آوردند و فایده نداد و جمعی کثیر
از مصر و عراق و اطراف و جوانب در مدینه جمع شدند و عثمان از بیم در خانه
خود رفت و بر بام شد و گفت که از من چه دیده اند مردم برادشمردند اعمال
قبیحه او را که بنزدیک صد و آن بعضا درسید چنانکه تفصیل و مجلش تحریر یافته
و عثمان هر یک را جواب گفت و امیرالمؤمنین علی علیه السلام میانه ایشان صلح

ساختند و در دین خدای خیانت کنند و خدا عقاب بندگان را از ایشان خواهد
داد و پس عثمان از امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسید که تو شنوده بود
گفت نشنوده ام اما ابوذر دروغ نگوید که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که آسمان
سایه نیفکنده است بر کسی راستگوتر از ابوذر پس عثمان گفت ابوذر دشمنی میکند
و دروغ میگوید مرا بگوئید که با این بد کذاب چکنم امیرالمؤمنین علیه السلام
گفت که او را مرنجان بسبب نامه معاویه که ابوذر دوست خدا و رسول است
عثمان چون این سخن علی شنید بیامد و با ابوذر گفت برخیز از شهر ما بیرون
شو ابوذر گفت چنان کنم که همسایگی تو سخت ناخوش است پس او را بربذه
فرستاد و او در ربذه بجوار رحمت حق رفت و مالک اشتر با جمعی که از مکه می آمدند
بکفن و دفن او قیام نمودند پس مالک برخواست که خدایا ابوذر صحابی محمد صلی الله علیه و آله
و رسول تو اقرار آورده و پیغمبر تو او را عزیز داشت او را حقیر شمردند
و از زیارت خانه تو او را محروم کردند و از شهر بیرون کردند خدایا
سزا و جزای ایشان بده و چون بمدینه آمد خبر وفات او رسید عمار در مجلس
عثمان بود و گفت خدایا ابوذر را بیامرز عثمان گفت که ای کاسه کمان
داری که من از بیرون کردن ابوذر پشیمان شده ام عمار گفت بخدا اگر مرا

بی ابا از زهر

نمود و عبدالله بن سعد ابی سرح را از امارت مصر معزول ساخت و محمد بن
ابا بکر تفویض نمود و جمعی با ایشان و نامه ها نوشت و هر یک متوجه مقام خود
گردیدند و مردم بعد از طی چند منزل شتر سواری دیدند که گفت من غلام عثمانم
و بمصر میروم بد گمان شدند که مکتوبی داری گفت نه و چون بار او جستند نامه در میان
مطهره او یافتند که در او مکتوب بود به خط و نیّت که امیرالمؤمنین عثمان بن عفان بسوی
عبدالله بن ابی سرح که چون عمر بن بدیل و ورقا خزاعی و علقمه و دیگر [illegible]
مصر که به آنجا آیند بگیر ایشان را و دست و پای ایشان را ببر تا در میان خون بمیرند
و محمد ابا بکر را به حیله که باشد بکش و در حکومت خود ثابت باش والسلام
پس همه ایشان بسوی مدینه مراجعت نمودند و کس نزد مردم کوفه فرستادند
و کیفیت حال معلوم نمودند مردم باز جمع آمدند و مردم مدینه که آن کتاب دیدند
تعجبها نمودند و با دیگران همداستان شدند و عثمان منکر شد که خبر ندارم
امیرالمؤمنین علی علیه السلام به وی گفت که غلام و شتر از تست گفت آری گفت خط
و مهر تست گفت آری گفت مهر تست گفت آری امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت
که نامه را غلام تو میبرد و بر شتر تو سوار و خط و مهر تو و تو از آن خبر داری
پس به درستی که خیانت عجیبی و طرفه احوالی و کاری بعد از آن قوم گفتند

که خود را از خلافت

که خود را از خلافت خلع کن و الا آماده قتل باش و بعد از قیل و قال بسیار کار
او بقتل رسید. و طلحه و زبیر و سعد وقاص با اتفاق مردم مصر و کوفه بامر محاصره
قیام نمودند و عایشه بعثمان فرستاد که مال امانت بخوردی و دین را تباه
کردی و رعیت را ضایع ساختی و بلاد را بنیکان واگذا نمودی خدا تعالی ترا
محروم گرداناد و مردم را بر کشتن او تحریص مینمود پس مردم از در و بام
درآمدند و چند کس را از غلامان و جمعه او بقتل آوردند و مردان در میان
زنان در خانه او کشته شد و محمد ابا بکر بخانه درآمده کار او ساخت و بعضی
گفته اند که محمد ابا بکر چند پیکان تیر بر روی او زد و پس کنانه بن بشر درآمد
و عمودی بر سرش زد و سیف داد و از هر طرف بر او شمشیر ها زدند تا بقتل آمد
لعنة الله علی عثمان بن عفان و از خطاها در مسئله آنست که روایت نموده
مسلم در صحاح خود که زنی بعد از شش ماه عروسی خود فرزند آورد و عثمان
برجم او حکم کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که خدا تعالی میفرماید که
وحمله و فصاله ثلثون شهراً و دیگر فرموده که وفصاله فی عامین یعنی زمان
حمل و زمان شیر دادن سی ماهست و جای دیگر فرموده که زمان شیر دادن
دو سالست پس زمان حمل شش ماه باشد و عثمان گفت بخدا که نزد عثمان [illegible]

نیست و روایت نموده سدی که از جمله مفسران است که رسول صلی الله علیه و آله
قسمت اموال بنی نضیر نمود عثمان بعلی گفت که من و تو فلان زمین را
التماس میکنیم اگر داد با هم ترکیم پس اول عثمان اظهار نمود و حضرت باو
داد و چون علی علیه السلام حصه خود خواست عثمان استناع نمود و علی گفت
بیا تا نزد رسول صلی الله علیه و آله رویم که میانه ما حکم کند عثمان گفت که
رسول صلی الله علیه و آله پسر عم تست میترسم که حکم کند برای تو پس این
آیه نزول یافت واذا دعوا الی الله ورسوله لیحکم بینهم اذا فریق منهم معرضون
وان یکن لهم الحق یاتوا الیه مذعنین افی قلوبهم مرض ام ارتابوا ام
یخافون ان یحیف الله علیهم ورسوله بل اولئک هم الظالمون یعنی چون خوانده شوند
بحکم خدا و رسول گروهی از آن اعراض کنند و اگر حکم بر ایشان باشد
بیایند بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرمان برند و اگر دانند که حکم بر ایشان
خواهد بود در باز زنند یا در دلهای ایشان بیماریست یعنی کفر و میل بظلم
یا در شک افتاده اند در پیغمبر و اعتقاد درستی او ندارند یا می ترسند که
که حیف نماید خدا تعالی بر ایشان در نزول حکمی و میل نماید رسول صلی الله علیه و آله
بسوی پسر عم و داماد خود و چنین نیست بلکه اینکه ایشان بر ایشان ظالمان

دستمکاران

ستمکارانند آیا این آیه دلالت بر ایمان و ستم عثمان ندارد و در باب پیغمبر
این اعتقاد باید داشت که او جانب پسر عم خود گیرد و خلاف حکم خدا تعالی
نماید و هرگاه خدا تعالی او را ستمکار گوید چه حجت او را خلیفه میدانند و سخن
عبد الرحمن عوف را بر سخن خدا تعالی ترجیح میدهد اللهم احفظنا من شرور
انفسنا ومن سیئات اعمالنا وانت ارحم الراحمین ای پروردگار نگاهدار
ما را از بدی نفسها و از بدی عملها و تو رحم کننده کانی و در روایت کرده
هم سدی در تفسیر خود که در احد چون آن مصیبت برسید عثمان گفت که من بشام
میروم که مرا آنجا دوستانست از یهود و فرا گیرم از وامان عثمان میخواست
که یهودی شود و طلحه نصرانی پس این آیه در شان هر دو نزول یافت که
یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض
ومن یتولهم منکم فانه منهم ان الله لا یهدی القوم الظالمین یعنی ای گروه مومنان
مگیرید یهود و نصاری را بدوستی که بعضی از ایشان دوستان بعضی را
و هر که از شما ایشان را خواهد و میل بوجهت و معاونت ایشان نماید بدرستیکه
او هم از جمله ایشان باشد و بدرستیکه خدا تعالی راه نمی نماید ستمکاران را
و در تاریخ واقدی و در تاریخ ثقفی مثالب عثمان که مشهور است بخط کاری

و عدم صلاحیت او امر خلافت را بسیار است **فصل** در بیان خلافت
حقه امیر المومنین علی ابن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه وسخن بسیار
در هر باب مذکور شد وبعد از ثبات حجت که قبول آمد بر امیر المومنین ع
اول طلحه بیعت نمود ودست طلحه در احد زخمی یافته بود ومعیوب بود واهل
عرفان گفتند عجب حالتی شد که اول دستی که در بیعت بدست امیر المومنین
علیه السلام رسیده شل بود والبته بیعت طلحه پایدار نخواهد بود وجمله مردمی
که در مدینه بودند بیعت نمودند وسه روز از کشتن عثمان گذشته بود که کسی
او را دفن نکرده بود که یک پای او را جانوران خورده بودند وحکم نمود
که او را بردارند وحکیم ابن حزام بر او نماز کند واو را در گورستان
بقیع دفن نمایند وبیهقی روایت نموده که او را در گورستان جهودان
دفن ساختند وپیغمبر دیواری که در میان گورستان جهودان ومسلمانان
امر نموده بود معاویه آن را برداشت تا همه یکی شد وآنچه در خانه او از مال
بود بیرون آوردند وبعد ولایت عمال فرستاد ودوازده روز نزدیک بهم
روی بلستان ولایت شام نیاوردند وطلحه وزبیر با امید امارت ولایت
بایشان خلافت نیامده واز هر گونه سخنها مذکور شد که ایشان را معلوم شد

که حصول مراد ایشان در خدمت امیر المومنین علیه السلام صورت ندارد وبایکدیگر
سخن شکستن بیعت در میان آوردند ویکروز نزد آنجناب آمدند که نیت عمره
داریم جهت بجا آوردن عمره واجازت میخواهیم امیر فرمود که شما بسبب عمره
نمیروید ومیدانم که در خاطر چه دارید هر کجا خواهید بروید ایشان عازم
مکه شدند وعبد الله عامر کریز پسر عم عثمان بود وامیر بصره بود با ایشان رفیق
شد وگفت که نیکو کردید که بیرون آمدید که من بجهت این مرد تیغ زن وچندین
هزار درم شما را مدد کنم ودر روزی که عثمان را محاصره داشتند عایشه عازم
مکه شده وگذار او بر آنها که محاصره عثمان قیام داشتند واقع شد وایشان را
بر کشتن عثمان تحریص نمود ودشنام بسیار بعثمان داد که هنوز پیراهن رسول ص
کهنه نشده است ودین او را کهنه ساخته است بکشید این پیر کفتار را او را
که زنده نگذارید وچون عمره بگذارد متوجه مدینه شد ناگاه در راه دید
که عبد الله بن سلمه از مدینه می آید از وی پرسید که کار عثمان بکجا رسید گفت
کشته گردید گفت شکر مر خدای را که دست آل عاص از سر امت رسول ص
کوتاه شد بگو که مردم بر که بیعت کردند گفت بر علی ابن ابیطالب علیه السلام
گفت آه بعد از این بهم کردن خلافت به بنی تیم نشد وکاشکی آسمان بکلی بر زمین نهادی

تا مردم بر علی بیعت نکردند بیعت ننمودند بالجمله چون بیعت نمود طلحه و زبیر نزد او
آمدند با گروهی از بنی امیه و او را بر طلب خون عثمان تحریص مینمودند و او
خود غیر از آن آرزو داشتند و عمال عثمان همه در مکه بودند و جمیع مالها
که از ولایتها آورده بودند نزد طلحه و زبیر و عایشه آوردند و لشکر بسیار
مرتب داشته عزیمت بصره مصمم ساختند و عایشه نزد ام سلمه آمد که تو از زنان
رسول صلی الله علیه و آله بزرگتری و اول با هجرت کردی اکنون بر تو روشن است
که قوم بجور و عدوان عثمان را بقتل آوردند و در بصره هواداران بسیارند
با من رفاقت نمای که طلب خون آن مظلوم نماییم ام سلمه گفت ای دختر ابا بکر
تو مردم را بر کشتن او تحریص مینمودی و میگفتی که بکشید این پیر کفتار را و ترا با خون
عثمان چه کار او از بنی امیه و تو از بنی تیمی این چه اندیشه است که کرده بر سر حرم
رسول خدا بیرون می آیی از خدا بترس و از آن کلمه که رسول صلی الله علیه و آله
از آن خبر داده اندیشه کن و وصیت آنحضرت را فراموش مکن و خود را
زیانکار دنیا و آخرت مساز و از شرمساری روز جزا یاد کن عایشه خشمگین شد
و از نزد او بیرون آمد و نزد حفصه شد و مقصد خود بیان کرد حفصه گفت
سمعا و طاعتا باتفاق عازم بصره شدند و ام سلمه نامه بامیر المومنین علیه السلام نوشت

وجمیع جبار

وجمیع جبارات در آن درج کرده مصحوب پسر خود فرستاد و پس امیر المومنین
عزیمت بصره نمود و در میانه جنگ عظیم شد و مردم بسیار بقتل آمدند و آنحضرت
بعد از اتمام ~~عزیمت بصره نمود~~ ظفر یافت و عایشه را بمدینه فرستاد و چنانچه در
جمیع کتب احادیث روایت نموده اند که رسول صلی الله علیه و آله گفت که تو
بعد از من با ناکثین یعنی عهد شکنان که طلحه و زبیر باشند و با قاسطین یعنی
جورکنندگان که معاویه و اصحاب اویند و با مارقین یعنی از دین جهندگان
که اهل نهروان باشند مقاتله خواهی نمود و آنحضرت با هر طایفه جنگ نمود بنوعی که
در جمیع تواریخ مذکور است اکنون اگر کسی از روی فکر صایب ملاحظه نماید
چه مقدار تناقض درین روایات هست و داند که تناقض درین چه مرتبه
محالست چون علی ابن ابیطالب علیه السلام باتفاق هست در کفر و ارتداد
هر کس با آنحضرت قتال و جدال نموده توقف جایز ندارند و در کتب اهل
سنت بهمقدار فضایل و مناقب که نقل نموده اند چنانچه شمه سابقا مذکور شد
آیا بچه حجت و برهان او را باور نداشته جمعی را که کرامات مثالب ایشان
در کتب خود نوشته اند بر او مقدم میدارند و باز روایت چند از کتب
ایشان نقل میشود که درجه اتم است در روایت کند خطیب خوارزمی که از رسول

٧٠

فرمود که جبرئیل نزد من آمد و دو بال خود باز کرد بر یکی نوشته بود که لا اله
الا الله محمد نبی الله و بر دیگری نوشته بود که لا اله الا الله علی وصی و روایت
نموده طبری در کتاب خصایص که عمر گفت که خود را نگاه دارید از غیبت
نمودن در باب علی ابن ابی طالب که از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم
که در علی سه خصلت است که یکی از آن بهتر است نزد من از هر چه آفتاب
و ماه بر او می تابد روزی رسول صلی الله علیه و آله دست بر کتف علی زد و فرمود
که یا علی اول مسلمانی که اسلام آوردند و اول مومنانی که ایمان آوردی
و تو از من بمرتبه هارونی از موسی دروغ گوید کسی که گمان کند که مرا دوست
میدارد و دشمن تو باشد و روایت نموده حنبلی وف که امیر المومنین
گفت که رسول صلی الله علیه و آله مرا به یمن فرستاد و من خورد سال بودم
گفتم یا رسول الله قضا نمیدانم پس آنحضرت دست بر سینه من زد و فرمود
اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه سوگند بخدا که دانه سبز رویاند که دیگر هرگز شک
نکردم در قضا میان دو کس و روایت نموده خوارزمی که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که یا علی خوشحال مر آنکس را که ترا دوست دارد و در است گوید
در باب تو و ترا راست گو دارد و وای کسیکه دشمنی با تو کند و در باب تو
دروغ گوید

دروغ گوید و ترا دروغگوی داند و هر که ترا دوست دارد و بر تو گواهی براستی
دهد بدرستی که برادر تو باشد در دین تو و شریک تو باشد در بهشت تو
و هر کس ترا دشمن دارد و بر تو گواهی بدروغ دهد بر خدای تعالی واجب که
روز قیامت او را در مقام دروغگویان بدارد و معلوم است که مقام
دروغگویان نیست الا دوزخ و روایت نموده ثعلبی در تفسیر خود که ابا ذر
گفت که از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم با این دو گوش خود و الا کر باد و دیدم با این
دو چشم خود و الا کور باد که میفرمود علی قاید و پیشرو نیکانست و کشنده
کافران نصرت یابنده است اگر نصرت او کنند و خوار شوند آنانکه او را
خوار کنند و روایت نموده زمخشری که عمر گفت که شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله
که فرمود که اگر زمین و آسمان در کفه ترازو نهند و با ایمان علی بسنجند هر آینه
ایمان علی زیاده آید و روایت نموده احمد حنبل که عبد الله عباس گفت که
شنیدم از علی ابن ابی طالب علیه السلام که میگفت من بنده خدایم و برادر رسول
و من صدیق اکبرم و غیر از من نگوید این سخن را مگر کافری پلید و افترا کننده
بدرستی که هفت سال پیش از مردمان با رسول خدا نماز گزاردم و روایت
نموده نیز احمد حنبل که رسول صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین گرفت و فرمود

که هرکس برادرت را دوست دارد و این برادر را و پدر و مادر این برادر را در بهشت
با من خواهد بود و در درجهٔ من روز قیامت خواهد بود و روایت نموده
صاحب کتاب فردوس از ابن مسعود که یک روز محبت آل محمد بهترست از
عبادت یکساله و هرکس بر محبت آل محمد صلی الله علیه و آله بمیرد به بهشت رود
و روایت نموده خوارزمی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل
از نزد خدا الحکم بمن آورد که فرض ساختم دوستی علی ابن ابیطالب علیه السلام
بر مردمان پس برسان از من بر مردمان و روایت کند خوارزمی که رسول
فرمود که علی موضع سر من و وصی من و بهترین مردم بعد از من است و وعده
من بجای خواهد آورد و قضای دین من خواهد نمود و روایت نموده ابن
از بریده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بهترین مردمانی که بر زمین
روند بعد از من علی ابن ابیطالب است و روایت نموده خوارزمی و جمهور مفسرین
از ابن عباس که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم که علی بیامد و سلام کرد رسول
جواب داد و به آمدن او اشارت فرمود و برای او برخاست و میان دو چشمش
بوسید و دست در گردن او کرد و پس عباس پدرم گفت یا رسول الله آیا علی
دوست داری رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای عم والله که خدا تعالی از من بیشتر

از من او را

در صلب او نهاده و بقیه ذریت من در صلب این کرده و روایت نموده ابن
مغازلی شافعی از چندین طریق که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آن دو فرشته
که موکلند بر علی فخر میکنند بر سایر فرشتگان که بر خلایق موکلند زیرا که بالا نبرند
چیزی که موجب خشم الهی باشد و روایت نموده شیخ المحدثین که در صحرای معابر
کوه آن سنگی پیدا شد که موسی نوشته بود بعبرانی که لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله و روایت نموده ثعلبی در تفسیرش که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که طوبی درختیست در بهشت که اصل آن در خانه علی و در خانه هر مؤمنی شاخی
باشد و نوبت دیگر فرمود که طوبی درختیست در بهشت که اصل آن در خانه من
و در خانه هر مؤمنی شاخی باشد عمر گفت که یکبار گفتی که اصل آن در خانه علی باشد
و حالا میگوئی که اصل آن در خانه من است آنحضرت فرمود که خانه من و علی یکیست
آیا این سوال از ادب بود و متضمن اعتراض بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نبود و روایت
نموده اند جمهور موالف و مخالف که رسول صلی الله علیه و آله بعمار گفت که حضرت
فرقهٔ جابر ظالم گمراه ترا خواهند کشت و لشکر معاویه او را بقتل آوردند و هرکس
معاویه را موافق سخن رسول صلی الله علیه و آله غاوی و گمراه گوید چرا بر او اعتراض
باید کرد و باید دانست که از اعتراض بر او اعتراض بر رسول صلعم لازم می‌آید

وروایت کرده شیخ المحدثین واخطب خوارزمی که اسما بنت عمیس گفت که فاطمه
زهرا علیها السلام فرمود که دیدم زنی با علی علیه السلام سخن میگوید پس ترسیدم
پس اخبار کردم بآن پدر خود را فرمود که ای فاطمه بشارت باد ترا بپاکی
نسل پس بدرستی که حق سبحانه وتعالی تفضیل نهاده شوهر ترا بر سایر خلق
وامر کرده زمین را که با او سخن گوید واورا اخبار کند بانچه جاری شده
وشود بر روی از شرق تا غرب وروایت نموده احمد حنبل که رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که خدای تعالی از نور روی علی هفتاد هزار فرشته خلق نموده که
استغفار میکنند از برای او ودوستان او تا روز قیامت **فصل** در بیان
روایات مختلفه متفرقه وحکایات غریبه که در کتب خود مذکور نموده اند وروایت
نموده اند جمهور اهل سیر که مردی یهودی از احبار ایشان نزد ابابکر آمد وگفت
تو خلیفه پیغمبر ورسول این امتی گفت بلی گفت ما در تورات دیده ایم که خلفای
پیغمبران اعلم امت ایشان میباشند پس مرا خبر ده که خدای تعالی کجاست در آسمانست
یا در زمین ابوبکر گفت در آسمان هفتم بر عرش است یهودی گفت پس زمین
خالی است از خدا ابوبکر گفت این سخنان زندیقانست از پیش من برو
والا بگویم ترا بقتل رسانند پس او برخواست واستهزا میکرد بر دین اسلام

بلغ [illegible]

پس امیرالمؤمنین علیه السلام به او رسید وفرمود که خدا را مکانی نیست وهیچ
مکانی از وی خالی نیست وعلم او محیط است بمکان وانچه در مکانست ومن ترا
خبر دهم از انچه در کتب شماست پس فرمود که شما در بعضی کتب خود دیده اید
که موسی نشسته بود که فرشته از شرق نزد او آمد وموسی به او گفت که از نزد
که می آیی گفت از نزد خدای تعالی پس دیگری از غرب ودیگری از آسمان هفتم
ودیگری از زمین هفتم گفتند در جواب موسی که از نزد خدا می آییم پس موسی
گفت که زهی بزرگ خدایی که خالی نیست از وی مکانی وبمکانی نزدیکتر از مکانی
نیست پس یهودی گفت که حق اینست که گفتی وتو سزاوار مکان رسولی نه این
مرد پیر وروایت نموده گنجی وواقدی وزمخشری وبخاری وغیرهم که سلیمان
اعمش گفت که منصور عباسی شبی مرا طلبید باخود گفتم که درین وقت شب
طلب نموده است مرا الا از برای آنکه از من بپرسد از فضایل علی ابن ابیطالب
پس اگر بگویم مرا خواهد کشت پس غسل کردم وکفن در پوشیدم وآمدم
ونزد او بود عمرو بن عبید بصری پس منصور مرا نزدیک خود طلبید وبوی
حنوط از من شنید گفت ای سلیمان این بوی حنوط چیست بخدا که اگر راست
نگویی از قتل تو نیایم گفتم ای امیر در میان شب مرا خواندی بخود گفتم که درین وقت

مرا خواندن از بهر پرسیدن است از فضایل امیرالمومنین علی علیه السلام و اگر گویم
و او را خبر دهم امر قتل من نماید پس کفن پوشیدم و آمدم و چون این بگفتم
راحت یافت و گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم گفت ای سلیمان نام
تو چیست گفتم عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عباس گفت قرابت من از روی
معلوم است تو چند حدیث در فضایل علی علیه السلام یاد داری گفتم کم
ده هزار حدیث و زیاده گفت ای سلیمان من در فضایل علی علیه السلام حدیث
روایت میکنم که فراموش سازی هر حدیث که یاد داری بدانکه من از
مروان میگریختم شهر بشهر و وادی بوادی و تقرب میجستم بدوستان علی ابن
ابیطالب علیه السلام و نان و کسوة بهم میرسانیدم تا آنکه ببلاد شام رسیدم
و دیدم که در مساجد بهر صلاح لعنت میکنند بر علی پس روزی بمسجدی
رفتم و نماز ظهر گذاردم و جامهٔ کهنه پوشیده داشتم اما چون امام سلام
باز داد تکیه بر دیواری کرد و مردم خاموش بودند بواسطه دوستی آل
محمد صلی الله علیه و آله نام کردم من بخود گفتم امروز چیزی بمن خواهد داده شد
و از جوانی که در پهلوی من بود پرسیدم که این شیخ و این دو پسر کیستند
گفت که این دو پسر از شیخ است و درین بلد سوای این شیخ کسی دوست علی علیه السلام نیست

حضرت امام خود ناگاه دو پسر
درآمدند امام گفت مرحبا بشما
و بکسی که شما را حسن و حسین نام نهاده
صح

نمی دانم

پس من نزدیک شدم بشیخ و گفتم آیا ترا حدیثی گویم که چشمت روشن شود پس گفتم
که پدرم از جدم از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرد که شیخ گفت پدر تو کیست
و جد تو گفتم محمد بن عبد الله بن عباس که گفت با رسول صلی الله علیه و آله بودم که فاطمه
علیها السلام گریان درآمد که یا رسول الله صباح حسن و حسین بیرون رفته‌اند
و هر چند جستم ایشان را نیافتم پس پیغمبر صلی الله علیه و آله بیک یک میگفت که بطلب روید
تا آنکه هر کس را فرستاد و پس همه آمدند و نیافتند رسول صلی الله علیه و آله غمگین شد
بسیار و بر در مسجد بایستاد و گفت که بحق ابراهیم خلیل تو و آدم صفی تو که ایشان
دو دیدهٔ من اگر در بر یا در بحر ایشان را سلامت دار که جبرئیل آمد که خدا
سلام میرساند که غم و اندوه مدار که ایشان فاضلان دنیا و آخرت‌اند و من
فرشته را موکل ایشان کرده‌ام که حفظ ایشان در خواب و بیداری بکند پس
متوجه شد جبرئیل و هوایی او فرشته تا حظیرهٔ بنی نجار پس دید که ایشان در خواب‌اند
و آن فرشته یکبال خود فرش ایشان کرده و بال دیگر را بر ایشان پوشیده
و چون بیدار شدند حسن را رسول و حسین را جبرئیل علیه السلام برداشتند
و چون رسول صلی الله علیه و آله بمسجد در آمد فرمود که مردم را ندا کردند پس جمع شدند
که ای گروه صحابه من آیا بشما گویم که بهترین مردمان بجد و جده کیست گفتند بلی

فرمود که حسن و حسین که جد ایشان رسول خداست و جده ایشان سیده زنان بهشت
آیا شما را خبر دهم به بهترین مردمان به پدر و مادر گفتند بلی فرمود حسن و حسین
که پدر ایشان علی است و خدا و رسول او را دوست میدارند و مادر او فاطمه دختر
پیغمبر است آیا شما را دلالت کنم به بهترین مردمان بعم و عمه گفتند بلی فرمود
حسن و حسین که عم ایشان جعفر طیار است و عمه ایشان ام هانی دختر ابو طالب
آیا شما را دلالت کنم به بهترین مردمان از خال و خاله گفتند بلی فرمود که حسن و حسین
که خال ایشان قاسم و خاله ایشان زینب است ای گروه مردمان بدانید که جد و
ایشان و پدر و مادر ایشان و عم و عمه ایشان و خال و خاله ایشان در بهشت اند
و هر که ایشان را دوست دارد در بهشت است و هر که دشمن دارد در آتش دوزخ بود
و چون این کلام شیخ جابر بن داود و ابتری و از آن مسجد بیرون آمدم و به جای
دیگر رسیدم که موذن بانگ نماز میگفت از اشتر فرود آمدم و به مسجد در آمدم
دیدم که مردی نقاب بر روی خود انداخته نماز میکند و در سجود روی او دیدم
که بر روی خنزیری ماند پس گفت که برادر من بود که این جامه و اشتر بود و
به آنکه من موذن بودم هر صباح هزار بار علی علیه السلام را لعن میکردم و روز
جمعه لعن بسیار نمودم در خواب شدم دیدم که نبی و علی و حسن و حسین در جایی نشسته

و حسین برو و مرا آب بده پس نبی صلی الله علیه و آله گفت یا حسن این خصه را
آب ده حسن گفت چگونه آب دهم که او هر روز هزار بار لعن میکند بر پدر من
پس پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که لعنت خدا بر تو باد پس تف در روی
من انداختند و چون بیدار شدم خود را بدین گونه دیدم پس منصور
گفت ای سلیمان آیا از فضایل علی علیه السلام عجب تر ازین دو حدیث شنیده
بودی که ای سلیمان که دوستی علی ایمانست و بغض علی نفاقست و دوست نمیدارد
علی را مگر مومنی و بغض او ندارد مگر کافری پس گفتم یا امیر الامان گفت
که ترا امانست گفتم چه میگویی در آنکه میکشند اینها را گفت در آتش دوزخ
خواهند بود همیشه چنانکه پس گفتم چه میگویی در حق کسی که میکشد اولاد ایشان را
و اولاد اولاد ایشان را پس سر در پیش انداخت و گفت ملک و پادشاهی
عقیم است و روایت نموده خوارزمی که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مر خدای را
است مخلوقی که نه اولاد آدم اند و نه از اولاد ابلیس و لعن میکنند دشمن
علی ابن ابیطالب علیه السلام را فصل در بیان متفرقات بسم الله الرحمن
الرحیم سلام علی عباده الذین اصطفی و روایت نموده ابو الفرج در تاریخ
آل عباس که مامون چهل کس را از علمای چهار مذهب که همه در علم

اهل بیت سعی داشته بعد از آنکه پیمان بسته و عهد نموده که از انصاف
درنگذرند مباحثه و مناظره بسیار شد و هیچ دلایل به اندازه در میان
آوردند و هر چهل کس اعتراف نمودند که علی علیه السلام از جانب خدا
و رسول او منصوص بخلافت است و مامومان و غیر او را در خلافت حقی نیست
و در این ابیات بسیار است بهر آنکه اگر شیعه را مجال سخن باشد تا هزار
مجلد کتاب که هر یک مشتمل است بر این دعوی و هیچ باره چه عقلیه و چه نقلیه بکار
می زنند و از یکی از مشایخ شافعی پرسیدند که چه میگویی در شان علی ابن ابی طالب
گفت چه گویم در باب کسی که دوستان از بیم دشمنان فضایل او را هر
گز اظهار ننمودند و دشمنان پوشیدند چه پوشیده ماند مدتی است و اند سال
برسر منابر نام آنجناب را و اهل بیت او گفته و نام ایشان از کتب خود محو
نموده تالیفات به اندازه در مدایح بنی امیه نمودند مع هذا از شرق تا غرب
مملو است از مناقب و محامد او و حق مخالفان اگر بقول صحیحه نظر کنند و از فضایل
عالیه و مناقب شافیه او اطلاع حاصل نمایند بهتر آنکه با قطع نظر از نص خدا
و رسول صلی الله علیه و آله بعد از رسول خدا خلیفه بحق اوست و روایت نموده
حمیدی و مسلم که پیغمبر صلی الله علیه و آله امر بزیارت کافه مسلمانان فرمود

وحالا ما

وحالا ما ملاحظه میکنیم که جماعتی که خود را اهل سنت میشمرند شکر زیارت فرزندان
رسول الله و بدان رغبت نمی نمایند و تردد بقبر حنیفه و مالک و شافعی و حنبل
می نمایند هرچند ایشان از عوام الناس اند و از رسول صلی الله علیه و آله
و صحابه در باب ایشان روایتی نیست و در تعظیم ذریت رسول صلی الله علیه و آله
در حیات و ممات بنوعی که خود روایت نموده اند چندین روایت هست نیست
الا بسبب عداوت با اهل بیت پیغمبر و محض ضلالت و گمراهیست که بنی تیم و بنی عدی
و آل حرب و بنی امیه بر بنی عبدالمطلب و بر آل ابوطالب مقدم داشته اند و گویند
که پیغمبر تعیین وصی ننموده است پس بایست و وصیت نکرد و در صحاح سته مذکور است
که رسول صلی الله علیه و آله مدام امت را بوصیت کردن میفرمود و چگونه عقل
قبول کند که خود بی وصیت از دنیا رحلت فرماید و از مضمون این آیه غافلند
که اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون وارد است
نمود و شیخ عسکری که از اعیان اشخاص ایشانست در کتاب زواجر که در قدح
شیعه نوشته که در روزی که سر امام حسین علیه السلام را نزد یزید آوردند
گفت که دیگر دوستان ایشان همدیگر ما را سنی خوانند و ابن بطه در کتاب
خود آورده که حجاج در روز بیعت با معاویه که سال چهلم از هجرت بود مردم را بیعت

کرد لیث و جماعت یزید پیروی او نمود و آن سال را العام السنه موسوم نمود
وابن عبد ربه در کتاب خود آورده که روز بیعت معاویه را عام السنه و روز
مصالحه امام حسن را با معاویه عام الجماعه گفتند و روایت نموده ابن مسکویه
در تاریخ ندیم الفرید که چون مامون خواست که ولی عهد خود ابو الحسن علی ابن
موسی الرضا را نماید بر بنی عباس بسیار گران آمد و بعد از قیل و قال
بسیار باتفاق با مامون کتابی نوشتند و نکوهش او کردند و در حسب او
علی ابن موسی الرضا علیه السلام و ترک رخود نمودن و مامون جواب ایشان
بدین منوال نوشت و چون جواب بسیار مطول بود در آن اختصار نمود که
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آل محمد علی رغم
انف الراغمین اما بعد بدرستی که دانسته شد کتاب شما و خلوص نیت و تدبیر شما
و گردانیدن روی شما از حق و انداختن کتاب الهی را از نظر اعتبار و پشت
بران کردن افلا یتدبرون القران الایه آیا تدبر و تفکر نمیکنید از فرمان
نا ازنا فرمانی گذرند و دهند که دوست حق و دشمن او کیست یعنی انکه از زن گرفتن
با مامون از ترک کردن او که اگر نه چنین است که گویند مامون ترک جواب کرد
بواسطه رضای کوه عقول شما و قلت اقرار شما و بدی تدبیر شما گوش نکرد و نهفتن

بل سیدی

ناپسندیده شما را و بدرستی که خدای تعالی فرستاد محمد را که اشرف قریش بود
بخانواده بنی عبد المطلب افضل بود نه بلال و اول کسی که ایمان
بوی آورد خدیجه بود و مواسا نمود آنحضرت را بمال خود و بعد از وی امیر المؤمنین
هشت ساله بود هرگز بت نپرستید و ابو طالب پدر او متکفل امر رسول
بود و دفع مضرت قوم از آنحضرت مدام مینمود و چون ابو طالب بجوار رحمت
حق شد قوم اجماع نمودند که او را بکشند پس هجرت فرمود و قیام نمود
هیچکس با آنحضرت مانند علی ابن ابیطالب علیه السلام بدرستیکه نفس خود را فدای
آنحضرت کرد و همیشه فرود می آورد پهلوانان و دلیران و دور از او نبود
بر همه و کسی هرگز برادر ابری نبود و عالم تر بود در دین خدا و بر همه مقدم
بود و بکتاب خدای تعالی دانا تر و شناسای حرام و حلال او بود و صاحب
اخوت بقول سید کونین که انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی
و صاحب روز طایف و دوستر مردمان بخدا و رسول او و صاحب گشودن در مسجد
و صاحب رایت در خیبر و کشنده عمرو بن عبدود و برادر یکیان برابر رسول
او بود و صاحب آیه و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا و زوجه او
و دو فرزند برگزیده او بود و پسر عم و داماد رسول صلی الله علیه و آله بود و که در شان

جبرئیل بفرمان ملک جلیل خدای ان و پسر ابوطالب است و بزرگ قریش
بود در نصرت حضرت رسول صلی الله علیه وآله اعانت نمود و نفس نفیس رسول
مقبول خدا ساخت در روز مباهله بود و نبودند ابو بکر و عمر و عثمان و مانند ایشان
و بحکم او عمل میکردند و اجرای مینمودند و انچه او میفرمود و بجناب سوگند
که اگر قادر می‌بودند صحاب او رنج می‌نمودند امر خلافت را از دیگران
و چون مقدم داشتند عباس را برادر و خدای تعالی میفرماید اجعلتم سقایة
الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن امن بالله والیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله
لا یستوون عند الله که مراد از سقایه حاج عباس است و از امن بالله علی علیه السلام
و بجد سوگند که انچه در شان امیر المومنین است از مناقب و فضایل و ایات
قران و خصایل نیکو اگر میبود دیگر او احق خلافت میداشت و چون بخت طالع
بر ما مسلمانان شد اعانت بخت بکسی که عبید الله عباس بود
برادر و صله رحم و چون امر بما رسید دشمنی ایشان کردیم و کشتیم ایشان را
بیشتر و بنی می‌کشند کسی را که شمشیر از غلاف بیرون اوردی و کشتیم هرکرا
یافتیم از ایشان و سوال کرده خواهیم شد که چرا کشتیم اولاد رسول را
دور آب دجله و فرات چرا انداختیم هیهات هیهات بدرستیکه هر که بدی کند

بنی ...

بانکی جزای آن خواهد یافت و اگر چه خیر باشد و انچه گفته‌اند که این امر کنند چون
از شما پس بعزم سوگند که شما رتبت داشتید برای برادرم امین که مامون را
بکشد و خدای تعالی نصرت داد چنانچه میفرماید ومن بغی علیه لینصرنه الله و انچه را که
کردید که از نهایت برحذر ترک نمودن و ولیعهد دیگر را کردن بدانید
که مامون برابو الحسن علی بن موسی الرضا بیعت کرد دیگر از روی چیزی
معلوم بود که بر پشت زمین از او دانا تری نیست و نه طاهرتری و نه زاهد
تری و نه بزرگتری بدرستیکه موافق رضای خدای تعالی بیعت با او کردم و بعزم
سوگند که عباس پسرم بدل من دوستر بود اما نخواستم امری که خلاف
رضای خدای تعالی باشد بتقدیم رسانم و بجلال سوگند که گمان ندارم که کرده‌ایم
علی از این بیعت پاکیزه‌تر و برضای خدای نزدیکتر و گفتن شما که از دین پدران
در گذشتن پسندیده نیست و از ننگ گفتن قریش است که انا وجدنا علی ابائنا
علی امة و انا علی اثارهم مقتدون وای بر شما که این فرا گرفته نشود
و شما دانا باشید که اگر خوک و حمدونه بر شما حاکم شوند ایشان را خواهید خواند
امیر المومنین و بعزم سوگند که پدران و مادران همه عباس بودند که مسلمان شدند
و شما مسلمان نشدید که مرتد گردیده اید و از اهل شرک شده اید و چه تفرقه‌ها میکنید

شما را از بنی امیه و کسی را که غایب است فرج شکم است چه غم دارد دشمنی هر که
پیغمبر رسول ورود بود که شما را در غلهای آتشین در کشند برای دشمنی امامان
بحق و توکل من برضای تعالی بود و السلام و روایت کرده است صاحب طبقات
و اهل سیر و تاریخ فاطمه که گفتند علی بن ابی طالب علیه السلام که مردمان میگفتند
که امیر المومنین علیه السلام چنانچه با اهل جمل و صفین جنگ نمود چرا با ابو بکر و عمر
و عثمان منازعت نکرد آنحضرت فرمود که ای مردم از شما بمن رسیده که گفته اید
که چه بود علی را که با ابو بکر و عمر و عثمان محاربه ننمود چنانچه با طلحه و زبیر و عایشه
و معاویه کرد بدرستی که اقتدا کردم بهشت پیغمبر اول نوح که گفت رب انی مغلوب
فانتصر یعنی من مغلوب شدم مرا نصرت ده پس اگر گویند که او مغلوب نبود
پس تکذیب کرده باشید قرآن را و اگر باشد همچنان پس علی عذر آورده
رتبت دویم از ابراهیم علیه السلام که گفت واعتزلکم وما تدعون من دون الله
یعنی کناره میگیرم از شما و از انچیزی که میخوانید و میپرستید بغیر خدا تعالی پس
اگر گویند که او کناره کرد از ایشان بی اکراهی پس کافر شده باید و اگر گویند
که او مکروه دید و کناره کرد پس وصی رسول صلی الله علیه و آله عذر آورده است
سیم لوط علیه السلام که گفت بقوم خود که لو ان لی بکم قوة او اوی الی رکن شدید

یعنی اگر

یعنی اگر مرا قوتی باشد هر آینه شما را دفع کنم یا پناه گیرم برکن سخت یعنی بقبیله
و عشیره پس اگر گویند که بود او را قوتی پس بدرستی که کافر شده و الا وصی
پیغمبر عذر آورنده است رتبت چهارم یوسف علیه السلام که گفت رب السجن احب
الی مما یدعوننی یعنی ای پروردگار من زندان دوستتر دارم از انچه مرا این زنان
بدان میخوانند پس اگر گویند او خوانده نشد بسوی چیزی که موجب خشم خدا است
پس بدرستی که کافر شده باید و اگر گویند خوانده شد و حبس را اختیار کرد زندان را
پس وصی عذر آورنده است رتبت پنجم موسی علیه السلام که گفت ففررت منکم
لما خفتکم فوهب لی ربی حکما و جعلنی من المرسلین یعنی گریختم از شما که ترسیدم
که مرا بکشید و بخشید مرا خدای من علم با نبوت و گردانید مرا از جمله پیغمبران
خود پس اگر گویند که او گریخت بی خوف و بیم بدرستی که کافر شده باید و اگر
گویند که گریخت بجهة ترس و بیم پس وصی عذر آورنده است رتبت ششم هارون
علیه السلام که گفت یا بن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی فلا تشمت بی
الاعداء ولا تجعلنی مع القوم الظالمین یعنی ای پسر مادر من قوم مرا بیچاره دیدند
و نزدیک بود که مرا بکشند پس شاد مگردان بمن دشمنان را و مگردان
مرا از گروه ظالمان پس اگر گویند که بیچاره نشمردند او را و مستوجب کشتن

او نکردند پس کافر شدند و اگر گویند که بیچاره شدند و او را دستوری بر کشتن
او نشد پس وصی عذر آورنده تر است از پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله که گریخت
بغار اگر گویند گوییم که گریختن از ترس بود پس کافر شده بود و اگر گویند
که از ترس گریخت پس وصی عذر آورنده تر است پس گفتند مردمان
که راست فرمودی یا امیرالمؤمنین و این عذرست و آنچه اگر صحبت و بیجا
نبوده باشد همین روایت در اثبات بطلان خلافت تیمی و عدی و بنی
امیه کافیست زیرا که چون گفته شد که یا امیرالمؤمنین چرا با ابوبکر و عمر و عثمان
جنگ نکردی چنانکه با عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و اهل نهروان کردی
فرمود که ایشان را اعوان نداشتم و مستمسک شدم بعذر رخصت پیغمبر صلی الله علیهم
اجمعین و ایشان را چون اصحاب جمل و نهروان نیست اگر چنین بودی
بایست گفت که با ایشان جنگ خلاف رضای خدا است و روایت
نموده ابن مردویه که از علمای مذاهب است و شافعی بن مغازلی
در کتاب خود که ابن عباس گفت که با رسول الله و علی بباغی گذشتیم
پس علی علیه السلام گفت چه نیکو باغیست این باغ رسول صلی الله علیه و آله
گفت که باغ تو در بهشت نیکوتر از این است تا آنکه گذشتیم بهفت باغ و هر هفت فرمود

که باغهای

که باغهای تو در بهشت بهترست از اینها ناگاه رسول صلی الله علیه و آله بسیار گریه
کرد گفتند سبب گریه چیست فرمود که از کینهاییست قوم را برای تو یا علی و ظاهر
نشکنند مگر بعد از من پس علی علیه السلام گفت که دین من سالم باشد فرمود که
آری یا علی و علی را وصیت بمصابرت فرمود و گفت بعد از من امت من متفرق
بهفتاد و سه گروه شوند و سر مبارک خود سوی آسمان کرد و عرض کرد که
ستارگان امان آسمانند و منم امان اصحاب خود و چون بروم بیاید
بایشان آنچه که بیاید از اختلاف و آفات و الحق بعد از پیغمبر چه بسیار بسیار
شد و قتل عترت رسول صلی الله علیه و آله و دوستان آل رسول صلی الله علیه و آله
چه بنی امیه و چه بنی عباس چندان نمودند که در حد احصا نیامده اند و اگر عمر نگذاشتی
که رسول صلی الله علیه و آله وصیت نامه نوشتی این اختلاف واقع نشدی و از کی
سوال نمودند که در حق ابوبکر و عمر چه گویی گفت باتفاق امام و خلیفه اند و اطاعت
ایشان واجب و لازم است بر ما اما روز جزا نمیدانم که حال چگونه خواهد بود
زیرا که باعث اختلاف و فتنه و قتل و غارت در میان امت محمد صلی الله علیه و آله
تا روز قیامت ایشان شده اند و از منع نوشتن رسول صلی الله علیه و آله چیزی که
گمراه نشوند و از بیعت ابابکر و روایت نموده احمد بن موفق الخوارزمی در کتاب

جامع الروایات که نزد ابوبکر آمدند جمعی از نصارا که مقدم و دانشمند ایشان جاثلیق
بود گفت با ابوبکر در انجیل یافتیم که بعد از عیسی علیه السلام رسولی آید نام او محمد
و یا گفته که پیغمبر شما آن رسول است و در کتب خود دیدیم که پیغمبران از دنیا
بیرون نروند تا جای خود را وصی نمایند بوصی که در میان امت ایشان حکم
فرماید و اعلم ایشان و بهترین ایشان باشد در جمیع اوصاف کمال پس تو آن
وصی که از تو پرسیم آنچه بدان محتاجیم عمر گفت آری اینست جاثلیق گفت خبر ده
مرا از فضل خود بر ما در دین ابابکر گفت که ما مؤمنانیم و شما کافران و مؤمن از
کافر بهتر است جاثلیق گفت این دعوی را حجتی باید و خبر ده مرا که تو مؤمنی نزد
خدای یا نزد خود ابوبکر گفت که من نزد خود مؤمنم و ندانستم که نزد خدا هم
جاثلیق گفت که آنی یا تو را اگر شک کنند هم در نفس خود و هم در خدای خود
و هستی در دین خود بر یقین پس گفت که مرا خبر ده که ترا نزد خدای تعالی منزلتی
هست در بهشت که دانی آن را گفت که مرا منزلی هست در بهشت که من وعده کرده
و ندانم که بآن خواهم رسید یا نه جاثلیق گفت که پس امید داری بمن منزلی
چنانکه برای خود گفت آری پس جاثلیق گفت که نبینم ترا اگر مرد امیدواری ترسنده
بر نفس خود پس ترا فضلی و زیادتی در دانش نیست پس گفت که خبر ده مرا که ترست

بجمیع علم

بجمیع علم رسول صلی الله علیه و آله گفت نه گفت پس چون خلیفه رسولی و ترا علم نیست
بآنچه محتاج شوند امت او که ترا مقدم قوم کرده پس عمر گفت ای نصرانی خموش
والا گردنت بزنم جاثلیق گفت که این عدالت که کشید کسی را که جهت هدایت دارد
نزد شما آمده باشند و بر حق است که برود که ناگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام
حاضر آمد و قصه را بدو عرض نمودند فرمود که ای نصرانی بگذار که از گذشته و آینده
هرچه پرسی ترا خبر دهم نصرانی گفت آنچه با ابوبکر گفته بود که مؤمنی نزد خدای تعالی
یا نزد نفس خود آنجناب فرمود که من مؤمنم نزد خدای تعالی چنانچه مؤمنم نزد
عقیدت خود جاثلیق گفت الله اکبر این کلامیست که دلالت دارد بر صحت این سخن
پس گفت مرا خبر ده که حال منزل تو در بهشت کجاست و کدام است فرمود که منزل
من در فردوس با رسول الله است و در این شک و شبهه ندارم که خدای این وعده
نموده جاثلیق گفت که وعده دادن خدا را بچه دانستی فرمود که بکتاب [illegible]
بپیغمبر خود صلی الله علیه و آله گفت بچه دانستی که پیغمبر خود صادق است فرمود که
بمعجزات و آیات باهره جاثلیق گفت خبر ده مرا که خدای تعالی امروز کجاست
فرمود که او متعالیست از این و از مکان لایزال بوده و مکان نبوده و امروز
نیز بر آن حالت که بوده و تغیر بدان راه ندارد پس گفت [illegible]

دریافته شود یافته باشد و طریق معرفت او چگونه است فرمود که الله تعالی از آن
بزرگتر است که وصف کرده شود و بمقدار چه و چندان و او را بحواس در توان یافت
و او را بقیاس توان نمود و طریق معرفت او صنایع ظاهره و آثار باهره است جل جلاله
و عم نواله جاثلیق گفت صدقت والله هذا هو الحق پس خبر ده از آنچه پیغمبر شما
در حق مسیح فرموده است که او مخلوق بوده از کجا ثابت شده و نفی الهیت چگونه است
پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ثابت شد مخلوقیت او بتصویر و تغییر او
از حالی بحالی و زیاده و نقصان و نفی او از نبوت و عصمت و جلالت و قدر رسول
نکرد و وحی آمد که او را همچون آدم خلق کرد بی پدر پس جاثلیق گفت که
اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک وصی رسول الله حقا که تو
سزاوار مقام او نه دیگری پس عمر گفت که شکر خدای را که ترا اراده است
نمود و باید که بدانی که علم رسول صلی الله علیه و آله در میان آن آل بیت است و در
حکم بدست آنکه اول با او سخن کردی برضای است پس جاثلیق گفت بدرستیکه
دانستم آنچه گفتی ای مرد و من بر امر خود بر بقیتم پس مردم بر خواستند و عمر گفت
که باید که کسی از این سخن و از این امر جایی و حدیثی نکند بجهت آنکه اگر نه چنین بودی
که مردم گویند که جمعی را بی ره ده و کفری گشت این شیخ را با اتباعه او بتفضیل مرتبه‌ام

و گمان دارم

و گمان دارم که مردم را گمراه سازد و اکنون مقتضی که بحقیقت سوال و جواب
جاثلیق و ابوبکر بعد از آن سوال او و جواب امیر المؤمنین علیه السلام پس کار
عمر بازرسید و حقیقت خلافت بر یک بماند و ماند آن جاثلیق و تبعه او از
وادی غوایت و ضلالت خود را خلاص ساخته بمقام هدایت و سعادت شتافت
و خود را در سلک فرقه ناجیه منتظم دید و ذلک هو الفوز العظیم روایت نموده
حجة الاسلام غزالی در کتاب سر العالمین و کشف ما فی الدارین که در فصل چهارم
که ابحاث کثیره و اختلاف کثیر نقل نموده که روایت خلافت امیر المؤمنین
زیاده از آنست که شرح توان نمود و بیشتر از آنکه تدوین توان فرمود و روایات
و آیات و صحاح در مطالب دیگران نیز چندانست که انکار آن و توجیهات
آن بر صدر سوالی کشیده اگر نه بیم شمشیر خونریز و تیغ صاعقه انگیز باشد الزام
داده کسی از ما نشود و چون روشن و هویدا شد حجت و جمع شدند جمهور
مسلمانان در روز غدیر و شنیدند خطبه که رسول صلی الله علیه و آله فرمود و همه
تصحیح حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه استماع نمودند و عمر گفت بخ بخ لک
و سرافرازی باد ترا یا علی که بدرستی که صباح کردی و مولای هر مؤمن و مؤمنه
شدی دیگر انکار و جدال بی وجه است و این سخن عمر تسلیم و رضا بحکم

٨٢

و نتیجه داشت پس بعد از آن هوا و آرزوی ریاست در دلشان عود کرد
و نفس لباس امارت شان و جهان بزرگ از شهوت پوشیدن تاج امارت
حکم و فرمان افراشتن و آواز سلاح مبارزان شنودن و ازدحام حشم
دیدن و فتح بلاد و امصار نمودن بر ایشان غالب شد و آب خوردند
از کاسه هوا و حصول مال و منال پس معاودت نمودند بهمان جاهلیت
و دینی که در اول داشتند و کلام خدا تعالی و دین رسول صلی الله علیه و آله را
در پس پشت افکندند و پشت بر آن کردند باین عمل خریدند خبتکم و بئس ما
یشترون هرگاه عالم و دانشمند ایشان بر کفر خلیفه ایشان گواهی دهد دیگر چه
راستی برده باشد دیگر طعن ایشان بر دیگران اماماک ایشان محض دینی
بود و شیعه را چه جرم و گناه است درین روایات که خود کرده اند و چون
روایتی که شیعه نموده اند بر ایشان حجت نشود در روایت و حدیث حکایتی
از ایشان ثبت نقیاد و اگر چیزی از کتب ایشان نوشته شود اشاره
بدان خواهد نمود والله المستعان و علیه التکلان و روایت نموده عبدربه
در کتاب عقده و هلال عسکری در کتاب اوایل و ابن تاریخ که علی بن ابی طالب
همیشه متألم بود از تقدم خلفاء ثلثه و خطبه موسوم بشقشقیه دلیل صحت این

و مضمون

و مضمون بعضی از آن بطریق اختصار ذکر نماید و این خطبه اگرچه در
اول نهج البلاغه است که جامع آن سید رضی الدین موسوی است
در کتاب معانی الاخبار است که یکی از شیعه عرض کرد که این خطبه از مخترعات
سید رضی الدین است و حال آنکه کتابی دیدم که این خطبه در او بود
که پیش از ولادت سید بهشتاد سال نوشته بودند و ابن ابی الحدید
که از علمای اهل سنت است در شرح خود قریب باین روایت نموده و حسن ابن
احمد الطائی که در فصاحت عدیل ندارد نوشته آورده که کلام امیر المؤمنین را
در تحت کلام خالق و فوق کلام مخلوق گرفته اند و این خطبه از آن حسن است
و تمام خطب و کتب که منسوب بدان جناب بر یک وتیره است و جناب
ولایت مآب میفرماید که بخدا سوگند که فلانی پوشیده خلافت را و مراد
و فلان ابوبکر است یعنی خلافت را چون پیراهنی در بر کرد و حال آنکه
بتحقیق معلوم او بود که محل من که ناظم امور مسلمانانم از خلافت محل قطب است
در سنگ آسیا که نظام احوال آسیا بدوست که فرو ریخته میشود از من علوم
و حکم مانند سیل و باران که از بالا بزیر آید و تشبیه فرموده خود را بجای
یعنی باسمان که چنانچه آسمان سبب رزق و حیات وجود او سبب رزق کا

مرو مانست بسبب علوم و ندرت و علو رفعت من در فضا حکم ترتبت که بال
نمی آید بسوی من هیچ پرنده و نمی رسد بدامان کمالات من دست هیچ
پرنده پس فرو گذاشتم نزد آن خلافت را و جامه صبر پوشیدم و مجتنب شدم
از طلب آن و اعراض کردم از آن و جولان دادم فکر را که حمله آورم بدست
بریده که کنایه از عدم ناصر و معاونست یا صبر نمایم بر ظلمت تا با دکوری که پیر میشود
در او خورد سال بسبب عدم انتظام امور معاش دیدم که صبر بهتر است نظام
اسلام آن را اختیار کردم و میدیدم میراث خود که خلافت است غارت
یافته تا آنکه گذشت اول و بدار الجزا رفت و انداخت خلافت را بفلان
یعنی عمر و خطا کرد و میخواست که در طریق نار الله الموقدة التی بر قفس باشد
پس صبر کردم بار دیگر بر درازی مدت و شدت محنت تا آنکه او هم گذشت
براه خود و گردار را ابدار الجزا برد و خلافت را بجماعتی که بسی بصلاح
ابن عوف که یکی را اختیار کنند انداخت و بر خواست یعنی عثمان در حالتی که
پر باد کرده بود دو جانب خود را و این کنایه است از فراخ رودی در آن المال
و بر خواستند با او بنی امیه که خویشان او بودند و از بیت المال چندان
بدیشان داد که فارن کلید بیت المال پیش او انداخت که تمام بیت المال

مسلمانان بخویشان خود داد و چیزی جهت مسلمانان نگذاشتی و این فراخ
رودیها پیر در آمده کشته شد و او هم اعمال خود را بدار الجزا بر دیش ازدام
روی بمن آوردند پس چون برخواستم بامر خلافت طایفه نقض بیعت نمودند
و جمعی از طریق هدایت در گذشتند و جمعی پای در دایره مطاوعت نهادند
و بزینت دنیا مغرور شدند و دیده بصیرت ایشان با نور گشت پس در قیامت
چه عذر آورند و چگونه عذر توانند آورد و اکنون اگر عاقل اندیشه نماید
در روایات و حدیثی که در خلافت وارد و دیافته است از مخالف و موافق بانصاف
حکم سازد و تامل بتفکر صحیح کار فرماید بعین الیقین خواهد دانست که
فرقه ناجیه از هفتاد و سه فرقه غیر از شیعه اثنی عشریه دیگر نیست و دیگران
باقسام و انواع یا شرک صرف اند یا کافر کلمه گو یا اهل الحاد و الارتداد
و هداهم الله طریق الرشاد فصل در بیان احوال عایشه عایشه گفت که لعب
بازی میکردم در پیش رسول خدا و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت که
که داخل میشود در خانه که در او صورت باشد پس عایشه در فعل این بآیات
خود تکذیب پیغمبر نمود یا العیاذ بالله کرده باشد و باز حمیدی در همان کتاب روایت
نموده که عایشه گفت در مسجد زنان حبشه بازی میکردند و سرود میگفتند

دیشان نگاه میکردم عمر در آمد و منع کرد بار دیگر دو جاریه دف میزدند
و سرود میگفتند مانند مرغ خوش الحان و پیغمبر صلی الله علیه و آله روی خود
پوشیده بودند ابوبکر آمد و ایشان را منع کرد و گفت مزمار شیطان
و آنحضرت فرمود که بگذار ایشان را که این ایام عید است و بخدا سوگند که
این بهتان عظیم است که نسبت داده است چه عایشه و چه ناقلان این روایات
با شرف موجودات صلی الله علیه و آله و این چه اسلام است که گویند که در مسجد
رسول صلی الله علیه و آله دف میزدند و سرود میگفتند و آنحضرت استغفر الله
نظاره میکرد و عمر و ابوبکر منع نمودند و آنحضرت گفت که بگذارید ایشان را
و از این عجب تر آنکه واقدی و بیهقی و بناکتی و مورخین ایشان در تصانیف
خود آورده اند که جمعی لولیان در کوچه بازی میکردند چون عایشه
آواز ایشان شنید فرخاک از جای برخواست حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود یا حمیرا میخواهی که تماشا کنی گفت می خواهم چون دیوار خانه بلند بود
حضرت رسول او را بر کتف مبارک خود نهاد که تماشای لولیان کند
که دف میزدند و مزمار می نواختند و رقص میکردند و سرود میگفتند پس
بعد از ساعتی رسول گفت که ای حمیرا سیر شدی از تماشا کردن گفت نه

حمیرا باز

حمیرا ری که نسبت بهیچ بازاری بلکه بهیچ صحرانشینی و بیدینی و بدمذهبی از
طبقات شرشوان نتوان داد نسبت به پیغمبر خود دهند که خداتعالی بجان او
سوگند خورده که و لعمرک و گوید که اگر تو نمی بودی آسمانها را نمی آفریدم
لولاک لما خلقت الافلاک و جای دیگر فرماید که لا اقسم بهذا البلد و انت
حل بهذا البلد و والد و ما ولد یعنی سوگند میخورم بمکه و چون سوگند
بخورم بآن و حال آنکه تو در اوئی و مقام تست و تولد مادر و پدر
و فرزندان تو در او بوده و آیه تطهیر در شان او و عترت او نازل
یافته باشد کسی با ایشان چه گوید زیرا که انکار رسول کفر و زندقه
بالاتر از این نمی باشد فاعتبروا یا اولو الالباب و روایت نموده غزالی
در کتاب احیا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با عایشه می دوید که پیشی
میگرفت عایشه و گاه رسول صلی الله علیه و آله از غزالی که او را امام حجة
الاسلام میگویند بغایت ناپسندیده است که بر رسول که خداتعالی وصف او
بسکون و وقار کرده باشد نسبت بازی کردن اطفال و جهال دهد
و جلالت نبوت را باطل [illegible] و این کار شنیع فرایافته را باطل قدر
و عزت [illegible] دانند و روایت نموده حمیدی در جمع بین الصحیحین و غزالی

درآخر کتاب نکاح که عایشه میگفت که من حسد نبردم الا بر خدیجه که رسول
ذکر او بسیاری نمود و هدیه به دوستان او میفرستاد و من میگفتم گویا
نبوده در دنیا زنی مگر خدیجه و رسول صلی الله علیه و آله میگفت که او از اهل
بهشت است و خانه او از در مجوف است و شک در سخن نبی کفر است و در
قدر و جلال خدیجه بعکس خلاف نموده و درباره عایشه اختلاف عظیم
و جمع کثیر از فرقه مسلمانان بسبب خروج او بر امیر المومنین علیه السلام
که باجماع امام زمان بود و قتل شانزده هزار و دویست کس از صحابه
و تابعین بارتداد و تکفیر او گفته اند و دوستان او غیر از این از جانب
او شنیده‌اند گفت که او توبه نمود و آیا در کدام مذهب ثابت شده
که بعد از قتل چندین هزار کس توبه نمودن رفع آن گناه می نماید
استغفر الله من هذه الاقوال و اتوب الیه و روایت نموده حمیدی
در کتاب الجمع از عایشه که گفت رسول صلی الله علیه و آله بخانه زینب
بسیار توقف نمود و آنجا عسل خورد و من و حفصه باهم قرار دادیم که هر کدام
خوردیم که چون رسول صلی الله علیه و آله نزد ما آید بگوییم که از تو بوی مغافیر
می آید آیا مغافیر خورده و مغافیر گیاهیست در نهایت بدبوی که رسول

از او شنید

از او شنیده بود و چون حضرت رسول نزد ما آمد به او گفتیم فرمود که نزد زینب
عسل خوردم و دیگر عسل نخواهم خورد و پس جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه
آورد یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک والله
غفور رحیم یعنی ای برگزیده چرا بر خود حرام میسازی آنچه بر تو حلال نموده‌ام
و خشنودی زنان خود میخواهی و خدا تعالی آمرزنده و مهربانست کفایت
سخن تو کند و از عایشه و حفصه در حق رسول صلی الله علیه و آله این گونه
حیلها پسندیده است و آزار بخاطر مبارک آنحضرت رسانیدن و ایذای
او کردن در کدام دین و مذهب رواست و روایت نموده باز حمیدی
در کتاب جامع خود که رسول صلی الله علیه و آله بر خواست خطبه خواندن
و اشارت نمود بخانه که عایشه در آنجا بود و سه نوبت فرمود که در آنجا فتنه است
و ایمن مباشید که شاخ شیطانست آنجا و از آنجا بیرون خواهد آمد و هم او
روایت نموده است که رسول صلی الله علیه و آله از خانه عایشه بیرون آمد
و گفت سر کفر اینجاست و از اینجا بیرون خواهد آمد شیطان و روایت نموده
حمیدی و صاحب طبقات و اعثم کوفی و حمد الله قزوینی در کتاب نزهة القلوب
و اکثر مورخین که در زمانی که صحابه و تابعین عثمان را محاصره داشتند عایشه

غوغا نمود و چون گذار او بر جمعی که بمحاصره مشغول بودند افتاد
گفت که بکشید این پیر کفتار را که خدا تعالی بکشد او را بعد از آن
بطلب خون عثمان به بصره رفت و با امیر المؤمنین محاربه نمود چنانکه شانزده
هزار و دویست کس بقتل رسیدند و خدا تعالی میفرماید که ومن یقتل مؤمنا
متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیهم ولعنه واعد له عذابا الیما
یعنی هر که بکشد مؤمنی را بعمد پاداش او دوزخ است و جاوید باشد در دوزخ
و خشم کرد خدا تعالی بر او و دور ساز داو را از رحمت خود و آماده سازد
برای او عذاب بزرگ و پرده که خدا و رسول او بسته بودند وقرن
فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة یعنی قرار و آرام گیرید در خانهای خود
و ملازم باشید آن او بیرون مروید و اظهار زیورهای آیین زنان
جاهلیت منمائید و اظهار آن عایشه نمود و پرده حجاب خود درید و در خانه
آرام نگرفت و بیرون رفت چه بیرون رفتن و اظهار نمودن و پیرایه بسیار
بر خود بست و بر شتر عسکر نام نشست و در عقب سپاه بایستاد و مردم را
دلداری میداد و محاربه مینمود تا واقع شد آنچه واقع شد و ظاهر است که
اگر کسی با حکام جابر محاربه نماید گویند مرتد است و واجب القتل که برپا شده

زنی بیرون آمده

زنان بیرون آمده است و زنی که بر امام زمان و خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون
آید و باعث قتل چندین هزار مسلمان شود و خلاف خدا و پیغمبر نماید عیب و عار است
نزد علما و فقها و عامه برایا پسندیده است و مستحسن جزاکم الله ایها المسلمون بهذه
الافعال خیر الجزاء و روایت نموده احمد بن حنبل در کتاب خود در الاخبار که زنی
از زنان کوفه نزد عایشه آمد و گفت ای مادر مؤمنان چه میگوئی در باب زنی
که کشته فرزند خود را بعمد و آن فرزند مؤمن بوده باشد زیرا که خدا تعالی
فرموده که هر کس بکشد مؤمنی را بعمد جزای او دوزخ است پس آن زن کوفیه
گفت که چه میگوئی در حق مادری که کشته باشد از فرزندان خود شانزده هزار
کس را که همه مؤمن بوده باشند پس عایشه فهم کرد که آن زن چه میگوید
و بیاد او میدهد که باعث کشتن مؤمنان و صالحان او بوده است پس عایشه
گفت این دشمن خدا را از نزد من بیرون کنید پس آن زن گفت ای عایشه
دشمن خدا معلوم است که کیست و آنگاه بیرون رفت و روایت نموده است
ابو القاسم قمی در همه کتب و بعد مصنفات او بهذه رسیده است که عایشه
از محاربه امیر المؤمنین علیه السلام توبه نمود و ای علمای چهار مذهب چه میفرمایید
آیا در قتل شانزده هزار مسلمان توبه کافیست و حق اولیای مقتولین بگردن توبه

ساقط میگردد و آیا توبه که کرده باشد از محاربه امیرالمؤمنین علی علیه السلام
رفع خونهای مسلمانان و نهب و غارت اموال بندگان خدا میکند یا نه
و آیا اثبات توبه بر تقدیر کافی بودن بمجرد دعوی میشود یا نه از برای رضای
الهی بیان نمایند که بندگان خدا مستفید گردند و دعوای توبه عایشه
و شهادت بارتداد و گناه او روایت کند واقدی در جمل گوید که امیرالمؤمنین
ابن عباس را در بصره بعد از فتح نزد عایشه فرستاد که بمدینه رود عبداللّه بن
عباس بی دستوری درآمد عایشه گفت که سنت گذشتی و بی دستوری بخانه
من درآمدی عبداللّه گفت که ترا با سنت چه کار است سنت رسم و دمنع ماست
و خانه تو آنجاست که در آنجا بودی و کسی در آن بی دستوری تو نیامدی
حالا که خلاف خدا و پیغمبر صلی اللّه علیه و آله نمودی چه طمع داری که از تو دستوری
خواهند و این ساعت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید ترا که بمدینه باز گردی
عایشه گفت که امیرالمؤمنین عمر بود عبداللّه گفت که غیر از علی امیرالمؤمنین نیست
عایشه گفت که من ابا می نمایم عبداللّه گفت که ابای تو سخت شوم بود و ناچار گشت
و مدت آن کوتاه عایشه گریست که زودم که دشمن دارم مکانها را که در آن شما
باشند عبداللّه گفت هر دشمنی که داری از بنی هاشم داری عایشه گفت من از شما

هیچ نعمتی

هیچ نعمتی ندارم عبداللّه گفت بسبب ما ترا ام المؤمنین میخوانند نه بسبب ابوبکر
که پدر را و ابو قحافه است عایشه گفت برسول بر من منت مینهید عبداللّه گفت چرا
که وحدانیت صفت ذات اوست که کتاب رسول آنحضرت را که در اوست تو باشی
یک منت نه که صد هزار منت نهیم و کدام کس صفت کتاب رسول آنحضرت تواند کرد
تو یک زنی از جمله نه زن بودی تو از ایشان نیکوتر و اصل تو از ایشان بهتر بود
حالا امیری میطلبی و میخواهی که کسی خلاف تو نکند و ما گوشت و پوست و خون مصطفاییم
و علی از من به آنحضرت نزدیکتر است در علم چه در قرابت پسر عم و داماد و پدر
فرزندان اوست و شهرستان علم و مبارز میدان حرب و وصی الهی اوست
و بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و احوال باز گفت و روز دیگر امام حسین را
بفرستاد و بجناب عایشه فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام سوگند یاد نمود
که اگر این ساعت بمدینه باز نگردی سخنی که میدانی در حق تو گویم عایشه یک
گیسو بافته بود و دیگری نبافته برخواست و متوجه مدینه شد زنی پرسید که آن
سخن چه بود که از آن بتعجیل رفتی عایشه گفت که رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم
طلاق زنان خود را بدست امیرالمؤمنین علیه السلام کرده ترسیدم که مرا
طلاق گوید آیا این سخن عایشه که دشمن دارم مکانها را که در و بنی هاشم باشند

و آنکه گفت که به پیغمبر بر ما منت می‌نهد هیچ دلالت بر سوء اعتقاد او نکند با
و بنی هاشم رسول و حرمت او نشنید و سخن را در این باب بدان سبب
اما گوش بنتاج اعدا کرده و دیده انصاف ایشان کور است و همه در جواب خفت
چاشند فاذا اما تواتیهم الا به فصل در بیان احوال ابوطالب که بعضی
نعوذ بالله او را کافر میدانند روایت کرده است عمر بن عبدالواحد نحوی
از یحیی بن ثعلب که روزی رسول صلی الله علیه و آله با گروهی از عشیره خود بود
و ایشان را به اسلام و گفتن شهادت میخواند که ابولهب شروع در سفاهت و تعرض
نمود و پس ابوطالب برادر را گفت که خاموش باش ای اعور ترا چه کار که
محمد را سخن گوید پس روی به رسول صلی الله علیه و آله کرد و گفت برخیز ای سید
من و تکلم کن به آنچه میخواهی و دوست میداری و برسان پیغام پروردگار خود را
به درستی که صادقی و مصدقی در قول و افعال تو کذب و خلاف نیست آیا اسلام
غیر از تصدیق سخنان رسول صلی الله علیه و آله معنی دارد ابوطالب که در میان
قوم صریح گفت که برسان پیغام پروردگار خود به درستی که صادقی و مصدقی
کفایت است در اثبات اسلام او پس شهادت بر کفر او بسبب دشمنی فرزندان
او لعنت با او هیچ نمی‌توانند گفت و روایت نموده است حمیدی در جمع بین الصحیحین که

مردم یاران

مردم یاران مجتمع شدند و رسول صلی الله علیه و آله دعا نمود و یاران متفرق شد
و ابوطالب در این باب شعری گفت مضمون آنکه محمد صلی الله علیه و آله آبروی
مردمان و بهار یتیمان و پناه بیوه زنان است و هرگاه میگفت که بسیار شفقت
کشیده‌ام و سعی نموده‌ام به درستی که محمد صلی الله علیه و آله و کوشش کرده‌ام و خود را
فدای او نموده‌ام و همیشه حامل بوده و دوستار او و شیون بوده و دشمنان او حضرت
درگاه الله است و پروردگار او را مدد کار است در اظهار دین حق آنکس
آیا مردم نمیدانند که پسر ما دروغگوی نیست و نسبت دروغ بدو دادند در طلب آبروی
او میکنند و بنی هاشم از او در تعب خواهند بود و دشمنان او همه هلاک خواهند شد
و روایت نموده است ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس که قریش گفتند که ای
ابوطالب بدانستیم که محمد را که فاسد کرده‌اند دینهای ما را او به ما بگوید خدایان
ما را پس ما پسرهای خود را آورده‌ایم هر کدام را خواهی قبول کن ابوطالب
گفت هیچ دیده‌اید و شنیده‌اید که کسی فرزند خود را با فرزند دیگری عوض
کند پس برخاست و نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و او را احوال [illegible] گفت
و دانست که مقاله قریش استماع فرموده است پس گفت که ای فرزند اندوه
مدار و این چند بیت فرمود که مضمون آن این است که هرگز نمیرسند به تو بدی

تا من زنده باشم وکسی را بر تو دست نیست پس اظهار کن دعوت خود را آنچه ترا
از امر رسالت وروشن ساز چشمهای ما را به نبوت خود که همه اعدا را متفرق
خواهی کرد ودعوت تو قبول کرده ام وتو ناصح منی وبراستی که نصیحت کردی
وهدایت نمودی وذکر کردی دینی را که دانستم که حق است وبهترین ادیان
خلایق است وثعلبی گفته اتفاق دارند مورخین ومفسرین که ابیات از ابو طالب است
وراویان که ابیات فصحا در شان نبی ام جمع نموده اند در دیوان ابو طالب
ثبت کرده اند واز عبد الله عباس وقاسم بن مخضره انصاری وعطاء ابن
دینار وجمع کثیر از ابو طالب این ابیات ودیگر ابیات قریب باین نقل
نموده اند وروایت نموده است ابراهیم دینوری حنبلی در کتاب نهایت
الطلب وغایة السؤال که پیغمبر صلی الله علیه وآله بعباس گفت که براستی که
خدای تعالی مرا امر نموده که اظهار امر خود کن عباس گفت که ای برادرزاده
من قریش سخت ترین مردمانند از روی حسد واین بزرگ کاریست
وبیم است بر تو مخافت ومشقت وداعیه دارند که از بن وبیخ بر کنند ترا لیکن
نزد ابو طالب رو که بزرگترین اعمام تست پس نزد ابو طالب آمد وعباس
وعباس با ابو طالب مکالمه خود را باز گفت پس ابو طالب رو کرد به آن

دلخوش قوی

وگفت خروج کن ای پسر برادر من که تو چنین مرتبه وبزرگ منزلتی وبرتری داری
از روی پدران نامدار وگرانقدر وپاینده گشته مجد که با تو همزبانی نکنند نیزه ها
الا که نیزه ها بنهانی کشند او را از آن تیزتر وبرانداز داور آن شمشیرهای تیز اما
مجد اگر تو ذلیل کنی پادشاهان عرب را چنانچه حیوانات را صاحبان وبدرستی که
پدرم خوانده که بها بود ومیفرمود که از صلب من پیغمبری پیدا خواهد شد اگر
دریابم او را ایمان می آورم باو پس باید هر که متولد شود از من وهر که
دریابد او را باو ایمان آورد ودرین معنی شعری گفته وروایت نموده است
ثعلبی وابن حنبل وواقدی وغیرهم که ابو طالب یکبار رسول را نیافت گمان
برد که مبادا قریش قصد آن سرور کرده باشند پس بنی هاشم را آواز
داد وآنچه گمان کرده بود تقریر نمود وفرمود که هر یک کارد تیزی بردارید
ودر پهلوی یکی از بزرگان قریش قرار گیرید وهرگاه که گویم بکشید او را
وچون برین گونه قرار گرفت ناگاه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله حاضر
گردید وابو طالب دست آنحضرت گرفت وحال باز گفت وبنی هاشم تیغهای
خود را ظاهر نمودند وقریش را خوف وهراس بسیار بهم رسید پس ابو طالب
این شعر گفت که مضمون آن بفارسی چنین است که آیا زعم کرده اند قریش

که فرود آید از غرور و حیله و فریب و کشیدن شمشیر هست برای کسی که عهد شکند

و من نشنیدم قطع کننده رحم و در تشتت امر محمد سعی خواهم نمود تا دین او بجریان

او جریان یابد و من از محمد پرسیدم که بچه مبعوث شدی گفت به پیوستن

ارحام و میگوید که بمن ایمان آرید تا معذب نگردید و بخدا که پسر برادرم

راستگوست و هرگز دروغ نگفته است و روایت نموده است حنبلی که رسول

در پی جنازه ابوطالب میرفت و میگفت که ای عم پاداش دهد خدا

ترا بجزای نیکو و هم روایت کند که ابن حارث پرسید که یا رسول الله

چه امید داری از برای ابوطالب فرمود که هر چیزی که برای خود از پروردگار

خود امید دارم و روایت نموده است ابو هلال عسکری در کتاب خود

که اول نماز بجماعت که رسول صلی الله علیه و آله کرد آن بود که ابوطالب میگذشت

و دید که رسول صلی الله علیه و آله با علی نماز میکند بجعفر گفت که با پسر عم نماز

بگذار و چون جعفر شروع در نماز گذاردن کرد ابوطالب نظم گفت که

که علی و جعفر پسر عم خود را یاری کنید و اطاعت و پیروی او نمائید بیشک

ندو [illegible] شماتت هرگاه در طریق ایشان در باب ابوطالب این روایات باشد

در نفی اسلام او این مقدار مبالغه چرا باید کرد و چون فرقه ناجیه اجماع بر ایمان

او دارند

ابوطالب نموده‌اند یا از تعصب ایشانست که شک میکنند یا عداوت بنی هاشم و آیه

لا تهدی من احببت را که در مدینه در شان حارث بن عبد مناف نزول

یافت اگر تعصب و عداوت بنی هاشم نیست چرا باید گفت که در شان ابوطالب

که مدتها از وفات او گذشته بوده است نزول یافته است اللهم اجر علی لساننا

الصدق و سدد السنتنا من الکذب بحق الصادقین و سلم **فصل** در بیان

احوال جمعی که اهل سنت تعظیم ایشان از لوازم می نمایند اول معاویه روایت

کند عبدربه در کتاب عقد که معاویه دارمیه حجونیه را طلبید و گفت که بمن رسیده

که علی را دوست میداری و مرا دشمن بچه جهة دارمیه گفت علی عدل کرد در میان

امت و تو ستم نمودی که با علی قتال کردی که خلیفه بحق بود و کافر شدی

که طلب کردی چیزی را که ترا در آن حقی نبوده و تو اهل آن نبودی و خونها

بناحق ریختی و منکر قول خدا و رسول شدی و جور و ظلم کردی و بهوای نفس

کار کردی و اهل پس را از خود دشمن نمودی و خلافت را از رسول صلی الله علیه و آله

عقد بر علی کرده بود دیگری که بر دیگران ستم بودی و کینه روز بدر بجای

آوردی امروز ندیده عاقبت بین بهبین که علی در خورد دوستی و تو سزاوار

دشمنی استی پس معاویه بقتل دارمیه فرمان داد و شفاعت عمرو عاص از قتل

او در گذشت دیگر روایت کند حمیدی در جمع بین الصحیحین که معاویه مذمت عمر
بسیار میکرد و میگفت که سزاوارتریم از وی بخلافت و او و پدران او را نرسد
که دعوای خلافت نمایند هرگاه معاویه در حق عمر این سخن گوید پس چنانچه
در مذهب شیعه از ربقه اسلام بیرون رفته است باید که در مذهب اهل سنت
نیز او را در خیل اهل اسلام ندانند و خال مؤمنین نگویند اما این جماعت
از دشمنی آل علی دشمن ایشان را دوست میدارند و دوست ایشان را دشمن
و معاویه را که برادر ام حبیبه زوجه رسولست خال المؤمنین میگویند بواسطه
منازعت او با امیرالمؤمنین علیه السلام و برادر عایشه محمد را با قدر و شکوهی
که دارد چون از اصحاب امیرالمؤمنین است خال مومنان نمی گویند و اگر کسی
گوید منع و زجر او نمایند و دیگر روایت کند حمیدی در کتاب مذکور
از افراد بخاری که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا عمار عنقریب بکشند ترا
فرقه باغی و کشته شد او را اصحاب معاویه و خوارزمی گوید که معاویه انکار
شهرت نمود و مورد طعن شد و اصحاب او در شک افتادند خواستند که
از محاربه باز ایستند عمرو عاص گفت که ای قوم شما نشنیده عمار را علی
او را کشته که بجنگ آورد و آن بیهوشان مشتی جهال قبول این سخن کردند

و چون عبد الله ابن عباس شنید گفت که پس حمزه را رسول صلی الله علیه و آله
کشته باشد و دیگر روایت کند حمیدی در کتاب مذکور که پیش از وفات
پیغمبر صلی الله علیه و آله بشش ماه معاویه اسلام آورد و معلوم که در آن شش ماه چقدر
آیه نزول یافته است و کاتبان وحی چهار نفر بودند چون است که در میانه معاویه را
کاتب وحی میگویند و پس کاتب وحی بودن با بقای ایمان پسندیده است
والا مردی از بنی نجار که تنها کاتب وحی بود و بمشرکان ملحق شد و اندک زمانی
متوجه جهنم شد و چون او را در خاک کردند خاک او را بیرون انداخت
و جثه او را این وقوع یافت آخر او را افکنده گشته پس معاویه را درین امر
این مقدار شرف نباشد که آن را دلیل خلافت سازند و دیگر روایت کرده
در کتاب اوایل الاشباح که معاویه در مدینه بر سر منبر رسول صلی الله علیه و آله
برآمد و از مردم بیعت جهت یزید میگرفت پس عایشه سر خود از حجره بیرون کرد
و گفت خاموش باش کدام یک هستند که کرده اند بهر پسران خود بیعت التماس
خجل شد و از منبر فرود آمد و چون هر روز عایشه بر خر سوار بمنزل معاویه
می آمد گفت که گوی کنند و آن را با آن خر در آنجا انداختند و در سال پنجاه و هشتم
بعد از آن بیرون آوردند و در گورستان بقیع دفن کردند و از ترکه چیزی

مصر پرسیدند که از فضایل معاویه چیزی بیان کن گفت که پدر او مقاتله
کرد با پیغمبر صلی الله علیه و آله و مادر او خورد جگر عم پیغمبر را و پسر او کشت سبط
پیغمبر را دیگر زیاده ازین منقبت چه تواند بود دیگر روایت کرده ابو مخنف لوط
ابن یحیی الازدی در کتاب صفین که معاویه مکتوبی نوشت بزبیر و طلحه که من بیعت
گرفتم برای تو ای زبیر از اهل شام و برای طلحه بعد از تو و علی را در شام و بصره
دشمنی هست پس طلب خون عثمان را اظهار نمودم و ایشان فریب معاویه
خورده باین امید بمکه رفتند و با عایشه به بصره رفتند و واقع شد آنچه شد
و در کتابی که امیر المؤمنین علیه السلام بمعاویه نوشته است بسیاری ازین
کرده است و همچنین روایت نموده در کتاب مذکور که معاویه کتابی نوشت
باین مضمون بعبد الله عباس فرستاد و عبد الله جواب او نوشت داد در آنجا
خوانده و خدای تعالی میفرماید که إن المنافقين في الدرك الأسفل من النار
دیگر مسلم در صحیح خود روایت کرده که من کودکی بودم رسول صلی الله علیه و آله
بطلب معاویه فرستاد و او طعام میخورد و اجابت نکرد باز فرستاد که او را
بخوان باز طعام میخورد و اجابت ننمود رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سیر نکند
خدای تعالی شکم او را و تا بود معاویه همیشه گرسنه می بود و رسول صلی الله علیه و آله

لا اهره دانی

که رحمت عالمیان و برحمت خود مهربانست و خدای تعالی فرموده و بالمؤمنین رؤف
رحیم حاشا که اگر معاویه منافق نبودی برای او دعای بد نکردی نفاق از کفر
بدترست بدان دلیل که پیغمبر صلی الله علیه و آله کفار را اگرچه از ایشان آزار
دیدی دعای بد نکردی و گفتی خدایا بیامرز قوم مرا بخلاف منافقان و بحکم و ما ینطق
عن الهوی خدای تعالی معاویه را دعای بد کرده باشد دیگر روایت کرده
ابو منذر هشام بن محمد بن سایب کلبی در کتاب مثالب که بود معاویه چهار تن
که بوجود آمده بود عمارة بن ولید بن مغیره مخزومی و مسافر بن عمرو
و ابو سفیان و مردی که نام بوده او را اسود ان و دیگر روایت نموده
صاحب طبقات و سعد الدین صاحب الجامع و خوارزمی که از آثار [illegible]
ظاهر چنین میشود که مروان از معاویه بر مدینه امیر ساخت و او زن امام
حسن را بفریفت که یزید ترا خواسته است و آن ملعونه حضرت امام حسن را
زهر داد و اهل مدینه شهادت نمودند که مروان بفرموده معاویه این کار
شنیع نمود و زهر او فرستاد فی الواقع چنین شخصی را اگر کافر نگویند
حال مؤمنان چه او هر کس او را مومن و مسلمان داند او را بهره از
مسلمانی نباشد و هیچ مسلمان نگوید که کشنده سبط پیغمبر صلی الله علیه و آله

سلطنت وهند را کنیزک بود دختر مردمان او را سوادان نام بود
وهرگاه هند را فرزند سیاه می آمد او را می کشت وحمامة بود از جدات
معاویه که رایتی داشت بذی الحجاری یعنی از جمله صاحبان رایت بود
در زنا ونقل نموده اند اهل تاریخ که زنان زناکار رایتی بر در خانه خود
نصب مینمودند وهرگاه آن رایت افکنده می بود علامت آن بود که کسی
با او خلوت دارد وکاتبی می نوشت نام کسانی که با او معاشرت نموده بودند
وچون فرزندی آمدی او را با آن جماعت نزد کاهن بردندی واو فرزند را
بهرکس ملحق ساختی فرزند او بودی واسمعیل بن علی السمان حنفی وابوالفتوح
محمد بن جعفر همدانی که از علمای اهل سنت اند در کتاب مثالب بنی امیه ودر کتاب
بهجة المستفید آورده اند که مسافر بن ابی عمرو بن امیه بسیار صاحب جمال
بود وهند عاشق او شد وبا او جمع میشد ومیانه خلایق شهرت یافت ومسافر
از عتبه پدر هند خایف شده بحیره رفت وعتبه پدر هند چون بر معامله
ابوسفیان واقف بود بمال بسیار او را وعده داد تا که هند را [illegible]
وبعد از دو ماه معاویه در وجود آمد اکنون نظر کنید بنسب شریف معاویه را
وحسب لطیف او را که شما خود نقل نموده اید که انکار آن نتوانید کرد

واگر دشمنی

واگر نه دشمنی اهل بیت بوده باشد او را چرا مسلمان باید داشت چه جای آنکه
او را خلیفه دانند وزهی انصاف که اگر کسی نسبت بمالک یا حنیفه مثل سخنی
گوید واگر چه عرفا وشرعا بر آن اعتراض لازم نیاید آنکس را بانواع تادیب
مواخذه نمایند ومعاویه را که چندین کارزار با امیرالمومنین علیه السلام محاربه
نمود وچندین هزار کس را از صحابه وتابعین بقتل رسانید وهشتاد و چهار
سال خلفه او بر سر منابر در بلاد وامصار نعوذ بالله بر امیرالمومنین علیه السلام
که نفس رسولست بشهادت آیه مباهله ووصی آنحضرت وعترت او که آیه تطهیر
در شان ایشان نزول یافته است لعنت کردند وناسزا گفتند باکی نیست ورا
وگناه لازم نمی آید ومنکر معاویه مستحق زجر ومنع است بارک الله که حق ایشان را
خوب ادا کرده وحرمت اهل بیت آنحضرت بداشتند فجزاکم الله بما تفعلون
دویم طلحه روایت نموده است سدی در تفسیر خود که گفت طلحه که چنانکه رسول
زنان ما را نکاح میکند ما نیز زنان او را نکاح میکنیم ومن قرعه زده ام
بنام عایشه پس حق تعالی این آیه بر خواند که ولا تنکحوا ازواجه من بعده ابدا
وهم سدی گفت که طلحه در جنگ احد با عثمان از معرکه جنگ فرار نمودند
وطلحه میل بمذهب نصاری نموده عزیمت شام نمود واذن خواست از رسول

وچون اذن نداد غضب برخواست وظاهر شد که طلحه از اهل نفاقست و بین
روشن بر کفر و نفاق او وشکستن بیعت او با امیرالمومنین علی علیه السلام و با عایشه
به بصره رفتن با امیرالمومنین علی محاربه نمودن و مرتد شدن و در روایت که در
اعثم کوفی که در روز حرب جمل مروان خواست که لحظه در گوشه آرام گیرد و طلحه
او را ملکند نشست مروان گفت مرا عجب می آید از تو که در کشتن عثمان کسی بیشتر
از تو سعی ننموده است و تو مردم را بر کشتن او تحریص می نمودی و او را الکافر نعثلی
و امروز آمده و خون او طلبی و میترسم که همه را بهلاکت اندازی پس رفت
و غلام خود گفت که در پس من نفسی قرار گیر چنانکه کسی نداند که تیری من
در کار این بد دین کنم و شر او را کفایت کنم و ترا آزاد سازم غلام در پیش
او ایستاد و مروان پیکان زهرآب داده بر سینه طلحه زد از اسب در افتاد
و طلحه همان نفس بدار الجزا رفت و روایت نموده ابو منذر هشام بن سائب
کلبی در کتاب مثالب که از جمله زنان زناکار صاحب الرایات صعبه دختر
حضرمی مادر طلحه بود و او خیمه داشت و در که رایت جهت کار برای او با ابوسفیان
مواقعه مینمود و بزنا خواست او را و عبدالله بن عثمان بن عمر بن کعب بن سعد
ابن تیم و بعد از نه ماه طلحه در وجود آمد و ابوسفیان و عبدالله با هم خصومت

کردند و هر

کردند و هر یک می گفتند که فرزند از منست و مرافعه نزد صعبه بردند که او بهتر
میداند که از کدام یک حمل گرفته پس صعبه گفت که از عبدالله دارم او را
ملحق به عبدالله شد و صعبه را گفتند که چون ابوسفیان را گذاشتی و ملحق به
عبدالله نمودی گفت ابوسفیان مرا دید بحرام و عبدالله دید مرا بحلال و حسان
بطلحه در شعری میگوید که عجب از قبیله عبد شمس که برادر خود را گذاشته
که کشته شد و قوم سهمای شما را معلوم دارند و با ما می ستیزد که ابوسفیان
زنده است و شهادت بر نسب تو میکند و پدر تو عبدالله مخنث بوده و معاشر
که بر این جمله گواهند و طلحه از پس خجالت هیچ نگفت و دوست و دشمن عجب
میمانند از این طایفه که شهادت میکنند باین طریق بر کسی و باز ترکیه او نموده
مدیح و منقبت او میکنند و با علی علیه السلام که چندین آیه و حدیث در مناقب
او ذکر نموده اند مقابل می نمایند و گفت صاحب کتاب لطایف المعارف
که از علمای شافعیست که دیدم در کتاب عبدالله حماد انصاری که پدر طلحه ثابت
میکرد بهر کس که او میل میکرد و حضرمی که جد طلحه بود دختر خود را که صعبه مادر
طلحه بود بخانه حرب بن امیه گذاشت و نزد نجاشی شد و چون باز آمده و از
ابوسفیان آبستن شده بود حضرمی گفت حیلت ابن امیه که مرا از آنچه نبودی

داد ابوسفیان گفت اندوه مدار که او را با حق قریش که عبد الله است
خواهم داد پس بزنه بعبد الله داد و بعد از شش ماه طلحه را بر قریش
او آورد و سیم زبیر که از بیعت امیرالمومنین علیه السلام بیرون شد و بمکتوب
معاویه که نوشته بود که از اهل شام جهت تو بیعت گرفتم فریب خورده
از مدینه بمکه رفت و عمال عثمان را که در مکه جمع شدند که بمدینه روند مالها
از ایشان گرفته در سامان عسکر صرف نموده و باتفاق طلحه و عمال عثمان
و بنی امیه هر کس در مکه بود عازم بصره شده و وقوع یافت آنچه وقوع یافت
و روایت نموده بیهقی و اعثم کوفی و اکثر اهل سیر که در روزی که صفها
آراسته و مهیای جنگ شدند امیرالمومنین علیه السلام زبیر را بخواند و فرمود
که این چه کارست که پیش گرفته و زن خود را در خانه نشانده و زن
رسول خدا را بر شتر نشانده و در میان چندین خلایق باز داشته و از بیعت
من تخلف نموده در سلک اهل کفر و ارتداد خود را منتظم گردانیده و یاد
داری که روزی رسول صلی الله علیه و آله بتو گفت که علی را دوست میداری
تو گفتی بلی یا رسول الله چرا دوست ندارم رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که روزی باشد که بر او بیرون آئی و با او مخالفت کنی و بدانکه یقین که در آن

روز بر وی ظالم

روز بر وی ظالم باشی زبیر گفت آری چنین بود باز آنحضرت فرمود که یاد داری
که رسول صلی الله علیه و آله از سرای عمرو بن عوف می‌آمد و من از پیش می‌آمدم
آنحضرت بر من سلام کرد و من در روی آنحضرت خندیدم و تو گفتی بمن
که چرا تو تحت سلام نکردی و در روی آنحضرت خندیدی آنحضرت بتو گفت
ای زبیر آهسته باش که علی از تحت و من از ادیم و روزی باشد که تو بر او
بیرون آئی و ظالم باشی زبیر گفت آری چنین باشد اما فراموش کرده بودم
و باز گشت و بعایشه تقریر نمود و گفت من با علی جنگ نمیکنم عایشه و عبد الله
پسرش گفتند که از شمشیر علی ترسیدی زبیر در خشم شد و شمشیر کشید و بسوی
لشکر علی تاخت و صف را شکافته بطرف دیگر بیرون رفت و باز صفها را
شکافته نزد عایشه آمد که این حمله حمله ترسندگان باشد و عبد الله پسرش را
دشنامها داد و از معرکه بیرون رفت و بخانه عمرو بن جرموز فرود آمد
و چون بخواب رفت عمرو سر او ببرید و روایت نموده ابو منذر هشام بن
محمد بن السائب الکلبی که عوام پدر زبیر بنده خویلد بود و او را آزاد نموده
و فرزند خوانده و او از قریش نبود و رسم عادت جاهلیت آن بود که
هرگاه یکی از ایشان بزاینده بودی که آن بنده در او دیدندی او را

آزاد نمودندی و نجود لست دادندی دیگر اینکه از عرب بعضی او را در اولاد دیگری
و بدرستی که رسول صلی الله علیه و آله زید بن حارثه را که خریده بود و
در بازار عکاظ مشهور شد بمال خدیجه خریده چون پیغمبر صلی الله علیه و آله
دعوت خود را اظهار کرد و خدیجه در روز شرف اسلام مشرف شد و بعد از
آن زید نیز بآن سعادت رسید پس آنحضرت او را از خدیجه طلب نمود
که آزاد کند و خدیجه رضی الله عنها او را بآنحضرت بخشید و به پدر زید خبر رسید
که زید نزد رسولست و چون حارثه رئیس قریش بنی طلب بود دیگر آمد
مطلب فرزند و ابو طالب را با جمیع اشراف عرب وسیله ساخته نزد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و اظهار التماس خود نمودند آنحضرت
فرمود که زید آزاد است هر جا که خواهد گو برو و کسی او را مانعی نیست
پس حارثه بزید گفت که ای پسر من برخیز و بیا که بمیان قوم و قبیله خود
رویم و با حسب و نسب خود باشیم زید گفت که من از خدمت رسول خدا جدا
نمیشوم و حارثه هرچند مبالغات گفت و سعی نمود مفید نیفتاد و چون
بر طبعش غالب شد گفت که من از تو بیزارم ای معاشر قریش و وجوه
قبایل گواه باشید که من ابرای او نمودم نه او پسر منست و نه من پدر او

ی الولام

پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود که زید پسر منست و من پدر او بم و بطریق رسوم
عرب او را پسر محمد میگفتند و نسب عوام پدر زبیر بخویلد باختلاط لقب و شعر عدی بن حاتم
مشهور است باینمعنی که نقل نموده محمد بن حبیب که روزی عدی بن حاتم بمجلس معاویه
درآمد و حال آنکه یک چشم او در جنگ جمل از کار رفته بود و از دیدن عاجز
بود و عبد الله ابن زبیر با جمع کثیر از قریش و غیر قریش بودند پس عبد الله
گفت با عدی در کدام وقت چشم ترا این قضیه پیش آمده است گفت در روزی که
پدر تو از معرکه قتال گریخت و کشته آنکه او را کشت و ترا از پشت خود زخمی
بزند که از آن گریختی و از جنگ گاه بیرون شدی پس چند بیت گفت که
مضمون یکی از آنها اینست که تو و پدر تو و پدر پدر تو نسبت صحیحی ندارند و بنده و بنده
زاده قریشند و عبد الله دیگر این سخن شنوا نشد نمود و احوال امیه بعبد الشمس
نسبت احوال عوام است که بخویلد رسید امیه پسر عبد الشمس را و از صلب او
بلکه امیه را از روم آوردند و عبد الشمس را با او محبت بسیار بود و او را
فرزند میگفت و مهمات کلی با او رجوع مینمود و بنی امیه با جمعهم خود را منسوب
قریش و خود را ملحق میسازند بقریش و در یکی از نامه‌های که امیر المؤمنین
در جواب معاویه نوشته بود دانیم ما و شما که فرزند عبد مناف و امیر المؤمنین

جواب نوشت که نیست مهاجرش آزاد کردگان و نه اگر هیچ بوده باشد نه با او
ماننده کسی باشد که بچسباند خود را بکسی در نسب و ملحق سازد خود را با او و این کی
و شهادت هر کجا از امیر المؤمنین علیه السلام که شما امیه هیچ نسب نیست اولاد
و خود را چسبانیده اند به عبد مناف و ملحق بفرزندان او و خود را ملامت بسیار
خود را ساخته اند و معاویه انکار این نوشته نمود و خود را ملامت بسیار نمود
و در نوشتن آن سخن اکنون هست نسب برگزیدگان ایشان که خود در روایت نموده
و اصحاب ایشان در کتب معتبره خود در روایات متعدده ثبت کرده اند و شهادت
نموده اند که ائمه ایشان اولاد از زنا و مخنث زاده اند و معهذا مقدم میدارند
ایشان بر اهل عترت رسول صلی الله علیه و آله که با وجود حقیقی نتوانسته که حبی ازین
ثابت سازند و صحت حدیثی که روایت نموده اند که دوست ندارد علی را مگر حلال
الولاده و دشمن ندارد او را مگر خبیث الولاده بظهور پیوسته است و شبه داد
که هر کس که بر سر عداوت علی و اولاد او داشته باشد او ولد الزنا بوده و خبیث
الولاده خواهد بود فما تغفلوا عن حالکم ایها المسلمون چهارم عبد الله عمر در روایت نمود
محمد بن عمر البصری الواعظ و حمیدی در کتاب جامع که تواتر ثبوت یافته که عبد الله
عمر بر علی بیعت ننمود و از مدینه بیرون رفته ساکن بادیه شد و بعد از آن با یزید

بن معاویه

بن معاویه بیعت کرده روایت نموده حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین که چون
اهل مدینه بیعت یزید را انداختند عبد الله عمر فرزندان و خیل و حشم خود را گفت
که بدرستی که ما بیعت کردیم یزید را و من نمیدانم گناهی بزرگتر و اعظم تر از شکستن بیعت
و مانند من باید که بر بیعت ثبات نماید زهی مسلمانی که با علی ابن ابی طالب بیعت ننماید
و مخالفت جمیع مردم مدینه نموده بر متابعت یزید ثابت باشد و روایت نموده ابن ابی
نماز که عبد الله عمر بعبد الملک بن مروان نوشت که ما بر بیعت نموده ایم و اطاعت
تو بقدر طاقت بر خود واجب داریم و پسران من اقرار نموده اند با علی بن ابی طالب را
مگر یزید و عبد الملک مروان نبود اکنون مسلمان و خلیفه زاده چنین می باید و روایت
نموده ابو هلال عسکری در کتاب اوائل که عبد الله عمر گفت که بر لطا ابرای من
حاضر داشته باشید که بر نده اند دست و در وضو دستها را تا دوش می شست
و در وضو آب در چشم میکرد تا آبهای شور در بادیه او را کور کرد و در روایت نموده
ابن مسکویه در کتاب ندیم الفرید که عبد الله ابن حارث که از اعاظم مردم بود
بسید ورا آمد و مردم تعظیم او مینمودند که عبد الله عمر پس گفت ای عبد الله عمر تا بکی
و این طریق را میراث داری از جد و خالت و روی بقوم آورد که جد این خطاب
هیزم میکشید و اکنون شراب میفروخت و در بازار دزدی کرد و عبد المطلب اورا

بریده دعوت فرمود و حال این عبدالله بن مطعون شرابخواره بود و پدر این عمر
ازو درگذرانید و باز روی بعبدالله کرد که آمدی و بیعت بر علی علیه السلام نمودی
و دیگر روز اقاله کردی و از بیعت بیرون شدی و بحجاج گفتی که زود دست بگیر
بیعت برا که شنیده ام از رسول صلی الله علیه و آله که هر که شب خواب کند
و باشد بیعت در گردن او از جمله جاهلانست و بالجمله مردم را به بیعت حجاج در آوردی
و باطل را در کسوت حق ظاهر نمودی عبدالله عمر گفت که یا با محمد بس است و حجت
نیز آن گفته آیا کسی که این عقیده و اعمال او باشد بروایت گفتار او وثوق
باشد و دولت دوستان دو حدیث در صحاح بنوعی که حمیدی گفته از روات
نفی نیند چه احمد بن حنبل و غیر او اما از احمد روایت نموده اند در تاریخ آل عباسی که
که احمد بن حنبل شیخین را حنیفه و شافعی لعن نمودند و معتصم بالله و راضی بالله عباسی
فرمان بقتل او دادند و فرمان باطراف فرستادند که او از جمله کراماتیست
و او در تهانهان بود و راضی بالله او را ملعون میخواند و میفرمود که پیروان
میکردند و مذکور شد در سابق که اعتقاد او در ذات و صفات خدا تعالی
بکفر است و اصحاب او را حنیفه و شافعی چیزی چند میگویند که آن نیز دلالت بر گمراهی
می نماید و هرگاه اهل چهار مذهب نسبت بیکدیگر اینها گویند کسی را چه اعتماد ماند

[illegible]

و چه اعتبار بر دیگر دو طرفه تر آنکه باز اجماع نموده اند بر صحت این چهار مذهب
و دیگر انس مالک و سعید و چند دو حدیث از و روایت نموده اند و چند
روایت باز نموده اند که دلالت بر کذب او دارد و در روایت نموده حمیدی
که انس مالک گفت که مردی از رسول صلی الله علیه و آله پرسید که قیامت کی
خواهد شد فرمود که اگر عمر تو دراز بود دریابی آنرا و هم انس گوید که پسری
همین سوال کرد آنحضرت فرمود که اگر این پسر بغایت پیری برسد شاید که
دریابد آنرا و هم انس روایت نماید که مردی دیگر از رسول صلی الله علیه و آله
پرسید و پسری آنجا ایستاده بود آنحضرت فرمود که اگر عمر یابد این پسر دریابد
قیامت را و این هرسه روایت خلاف قرآن و روایات صحیحه است چنانکه خدا
میفرماید يسئلونك عن الساعة ايان مرسيها یعنی آنچه از تو می پرسند که قیامت
کی خواهد شد بگو که دانستن آن نزد پروردگار منست و هیچکس را بر آن اطلاع
غیر او نیز خدا تعالی میفرماید که آنچه از روز رستخیز از تو می پرسند که کی باشد
و در چه زمان خواهد بود بگو علم آن نزد پروردگار منست و دانستن آن خاصه
اوست پس روایت انس که خلاف نص است دروغ باشد و چگونه قول
صدق انس مینماید که خود روایت نموده اند که پیغمبر خبر نمود و دولت بنی امیه

و ظهور مهدی را که منقضی نشت که قیامت دور باشد و روایت نموده سعد
و واقدی که انس گفت که امیر المومنین علی علیه السلام از من گواهی طلب نمود در آنچه
رسول صلی الله علیه و آله در باب او فرموده بود و من گواهی نداد ام و او مرا
دعای بد کرد و هم بساعت بعلت برص گرفتار شدم و تا زنده بود این را
میگفت و اعتراف مینمود بآنچه پنهان داشته بود و روایت نموده حمیدی
که دستار و جامه ابریشم می پوشید و میگفت که دوست میدارم آن را که دیر کهنه
میشود و هم رنگ طوق میشوم و روایت نموده محمد بن سعد باسناد خود که انس
انگشتری طلا که در صورت بر آن نقش بود در انگشت میکرد و روایت نموده ابو هلال
عسکری که انس با حجاج بامارت نیشابور رفته بود و داد و دیوان نیشابور بود
و نماز را دایم قصر مینمود و در روزه میخورد و باری کسی را که هم مقدار رجال بیت
دانند و کذب از وی نقل نمایند و امیر المومنین علی علیه السلام او را دعای
بد نموده باشد و معاون و ملازم حجاج باشد چگونه قول او معتبر دانسته
احادیث از و روایت مینمایند خدا تعالی کرامانرا ازراه رست نموده از ضلالت
نگاهدارد و دیده چپ و گوش شنوا که رست کند و دیگر ابو هریره
که روایت حمیدی ششصد و هفت حدیث از و در صحاح سته ثبت نموده اند

بعضی از آن

و بعضی از آن تکذیب میکنند بعضی را و چنانکه متون تواریخ سلف ناطق است بدان
او عدوی امیر المومنین علیه السلام و بنی هاشم بود و نزد معاویه و یزید مکرر
احادیث بسیار در وصف بنی امیه و بنی العاص ترتیب داد و ترمذی و ابن
زمخشری در کتب خود نوشته اند که ابو هریره بکذب مشهور و معروف بود
و عمرو عاص هر روز که او را میدید بطریق استهزا میگفت که ثبت چه حدیث
بیاد تو آمده از احادیث که فراموش کرده و روایت نموده در کتاب جامع
حمیدی در حدیث هشتاد و نهم که عبد الله عمر با ابو هریره گفت که برای من
حدیثی روایت نما گفت تا از معاویه باز پردازم و بدو گفت که تو آنکه
زمانی شد که مسلمان شدی و بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
کجا میرسیدی این همه احادیث که شنیدی گفت شبها میرفتم و می شنیدم
و روزها می نوشتم سامعین خندیدند و جای استهزا این کسانی را که با وجود
این روایتها که خود مینمایند و بر روایات او اعتماد دارند و از سخن او اعتبار
میگیرند و دیگر خالد بن ولید که در روز حدیبیه اسلام آورد و چون ابا بکر
بخلافت نشست او را سپهسالار کرد و نامزد جنگ مسیلمه کذاب و متمردین
نمود و او چون بباد به رفت مالک بن نویره نزد او آمد و گفت که

در غدیر خم با بودیم که حضرت رسول صلی الله علیه وآله علی را وصی نمود
حالا می‌شنوم که با ابوبکر بیعت کرده‌اند بمدینه مردم که بر حقیقت حال
مطلع کردم و چون خالد این سخن بشنید در ساعت او را بقتل رسانید
و زن او را بخانه خود آورده با او مباشرت نمود و چون خبر بمدینه رسید
جمیع صحابه انکار صنیع نمودند و عمر مکرر با ابوبکر گفت که خالد را معزول کن
و دیت از و بطلب و زن مالک را با وطن او بفرست و ابوبکر قبول ننمود
نقل امروز و فردا میکرد تا آنکه خالد بنزد ابوبکر آمد و شان نگرفت
خود مجدد کرده هم در شب مراجعت نمود و هم از روز که عمر بخلافت نشست
خالد را معزول نمود و زن مالک را با مال او بوطن او فرستاد و دیت
شرعی از وگرفته بوارثان مالک واصل ساخت و خالد در سر و علانیه
اظهار عداوت امیرالمؤمنین علیه السلام مینمود و میگفت که ایا چنان تواند شد
که کینه پدر باز توانم خواست دیگر سعد وقاص که بیعت نکرد با امیرالمؤمنین
و منکر بود خلافت او را و فرزندان او را و عمر در زنگ پدر خود سلسله مخالفت
آنجناب بود و با یزید مبایعت نمود و امام حسین علیه السلام را در کربلا
بقتل رسانید و در کتاب [illegible] آورده که سعد [illegible] حاجب بود و [illegible]

علی را اقدام

کی را اقدام عیالان خود نموده بود و او در زمان غیبت ابوبکر وجه او معاشرت
مینمود و عمر از او در وجود آمد و سعادیه وقتی بعمر گفت که نسب تو بمنی عذره
تمام میشود و سید حمیری بنظم آورده دیگر ابوموسی اشعری که در اول بیعت
با امیرالمؤمنین علی علیه السلام نمود و مانع بود مردم کوفه را از مبایعت تا آخر
از بیم شمشیر مالک اشتر در بارگاه و جا بیعت کرد و در حکمین از رابعی و بدعتهای
کرد آنچه کرد دیگر از عشره مبشره که روایت نموده‌اند اهل تاریخ جمیعا که سعید بن
زید بن نفیل گفت که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که بود ابابکر و عمر و عثمان
و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیده جراح
و علی بن ابیطالب اهل بهشت‌اند با دعوای حضرت فاطمه و شهادت امیرالمؤمنین
برابر سخن سعید نبود و چون امیرالمؤمنین علیه السلام جز منفعت برای خود نکرد
و سعید که اول نام می‌کند و طلحه و زبیر که از بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام
بیرون رفتند و باعث خون چندین هزار مسلمان شدند و خون علی ابن ابیطالب
و فرزندان رسول را حلال دانستند و سعی در آن میکردند از اهل بهشت باشند
پس در عالم که از اهل دوزخ است و عبد الرحمن و ابو عبیده از جمله مخالفان
امیرالمؤمنین علیه السلام بودند چنانچه خطیب خوارزمی روایت کرده و از نقلها که

خود درحق امیر المؤمنین علی علیه السلام نموده اند بعد از خلافت هر یک از خلفای
ثلثه عداوت ایشان با علی بن ابی طالب علیه السلام ظاهر و هویداست و کاه
این جماعت را از اهل بهشت دهند انکار قرآن و احادیث رسول صلی الله
علیه واله وسلم که درباب امیر المؤمنین علی علیه السلام و عترت طیبین و اولاد
طاهرین علیهم السلام نزول یافته باید نمود زیرا که اجتماع کفر در اسلام هیچ عاقل
جایز نمیدارد و اجتماع نقیض که همین لازم می آید از جمله محالات عقلیت فاعتبروا
یا اولی الالباب **فصل** در بیان چند مسئله فروع که در کتب ثبت
و انکار آن نتوانند نمود و اعتراف بدان دارند به آنکه احکام میکنند نسبت بدان
یعنی اگر مردی در مغرب باشد و دختری مثلا در مشرق و ولی یا وکیل از آنها
عقد کند و نه آن مرد به مشرق رود و نه آن دختر به مغرب آید و یکدیگر را ندیده باشند
هر فرزند که آن دختر آورد میگویند که از آن مرد است که فرشته منی آن مرد را
به رحم او نقل نموده و علی ما فرض الله میراث از هم میگیرند و بمجرد عقد فرزند
از او است و نسب میانهما ثابت و دیگر میگویند که اگر کسی مادر یا دختر یا خواهر خود را
عقد نماید چون عقد نموده مجامعت نموده است حد از او ساقط است با آنکه
تحریم آن دانسته باشد و غیر از توبه بر او چیزی لازم نمی آید و دیگر میگویند

که اگر کسی

که اگر کسی خرقه بر ذکر خود بپیچد و با مادر یا دختر خود زنا کند حد لازم نمی آید و در این
دو مسئله مذهب ایشان مذهب اهل اباحت گشته و لواطه با آنکه بدتر است از
زنا موجب حد و تعزیر نمیدانند و اگر پسر را باجاره بگیرند لواطه با او جایز میدانند
و اگر از زنا فرزندی حاصل شود میراث برد و خوردن نبید جایز میدانند
و در پوست سگ مرده که دباغت کرده باشند نماز جایز میدانند و در جلد
آدمی نماز و سجده کردن درست و روا میدانند و در زمین و محل مغصوب وضو
و غسل و نماز جایز میدانند و اگر ثابت شود کذب گواه زنا حد بر ان زانی واجب
میدانند و گوشت سگ بچه چهل روزه حلال میدانند و با بنده خود لواطه حلال
میدارند و بازی نرد و شطرنج را حلال میدانند و در زمان الجایتو سلطان
میانه یکی از فضلای شیعه که امان بوسیله از وسایل جهة خود حاصل نموده بود
با علمای چهار مذهب مباحثه و مجادله واقع شده چه در اصول و چه در فروع و این
مسایل اظهار شده تمام اظهار نمودند بنوعی که انکار آن ننموده به آن اعتراف
نمودند پس گفت که وصف نمازی که متکلف از آنجا آورد از عهده واجب
بیرون می آید بکنم پس گفت که اگر شخصی به نبید وضو کند و پوست سگی بپوشد
و در زمین مغصوب که نجاسته بعذره بوده باشد و چون بفارسی بگوید نیت

و از جمله جهالت ایشان آنکه
درست گردانیدن با شراب
تقاوه که از آن دارد و وضو کردن
با او صحیح میدانند صح

و بفارسی یک آیه بگوید و سر در پیش اندازد و بی ذکر و آرام گرفتن و سر بزمین
نهد بدون ذکر و طمانینه و چهار رکعت سر خود از زمین بلا داشته باز بزمین
نهد و برخیزد و با این نماز چنین بجا آورده تشهد و سلام نگوید بادی از خود
رها کند نماز صحیح باشد نزد چهار مذهب و علما انکار نتوانستند نمود پادشاه
گفت که حاشا و کلا که خدا تعالی کتاب و رسول او جهة القای چنین دینی فرستاده
باشد که در اصول آن و در فروع این پس بشخص گفت که صفت نماز خود
کن او شروع در حقیقت آن نموده بوجهی بیان نمود که علما قدحی در آن
نتوانستند کرد پادشاه گفت بیزارم از مذاهب اربعه و علما را از مجلس خود
بدر خواست فرمود که خطبه دوازده امام خوانند و خود را محمد نام کرد که او را
سلطان محمد خدابنده میگویند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم فصل
در روایات و حکایات متفرقه که فی الجمله نسبتی بمقصود دارد روایت نموده
صاحب کتاب عقد که دختر حارث ابن عبد المطلب یعنی نزد معاویه آمد معاویه
گفت بخوشی حال تو معروفست که تو خوشی بر بنی عبد المطلب نکردی و کفران نعمت
دین خدا کردی و نام نهادی جد را امیر المومنین و فرا گرفتی غیر حق خود را
از بد دینی و ترا نبود و نه پدران ترا در آن حقی و نبود ترا سابقه در اسلام

والامونی

و کافر شدی برسول و خدا تعالی ضایع کناد بزرگی شما و حقیر سازد مرتبه شما را و باز
گرداند حق را با اهلش و توجه جستی بقرابت رسول ترا با آن حضرت چه قرابت
ما راست قرابت و ما نزدیکیم بآن سرور و ما در میان شما بمنزله بنی اسرائیلیم در میان
آل فرعون و امیر المومنین علیه السلام بمنزله هارون و غایت ما بهشت و غایت
شما دوزخست پس معاویه سر در پیش افکند و هیچ نگفت و روایت نموده ابو الفرج
در کتاب اغانی که مهدی عباسی روزی صلات بهر کس میداد پس سید حمیری
رقعه سر بمهر باو داد نظم مضمون آنکه مهدی به بنی عدی میدهد هم و به بنی تیم شری
که ایشان بدترین خلق خدا اند و منع میراث رسول صلی الله علیه و آله از دختر آنحضرت
نمودند و خلافت اختیار کردند بی آنکه از جانب خدا و رسول صلی الله علیه و آله
مامور باشند و افعال قبیحه ایشان موجب اندوهی شد که تا روز قیامت زایل نگردد
و ایشان جماعتی اند که بر رسول و عترت او جفا کردند و یاد نمودند و صی ستوده او را
منکرات و این قصیده طویل بود و قبایح ایشان را حذف نمود و مهدی قطع از عطای ایشان
نمود و روایت نموده بلاذری در تاریخش که چون امام حسین علیه السلام شهادت
یافت عبد الله عمر به یزید نوشت که عظیم حادثه و جسیم واقعه بود که از تو بظهور رسید
و اسلام را چنین روزی نبوده است یزید در جواب نوشت که ای احمق بدرستی که

ما آمدیم بمکانهای آراسته و فرشهای گسترده یعنی مملکت و هما پس مقاتله کردیم از جهت
آن اگر حق بود جهة حق خود مقاتله کردیم و اگر غیر حق بود پدر تو اول کسیست که
این سنت نهاده و طعن بر پدر خود زن که سنت اوست نه این بدعتها و روایت
نموده حمیدی که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که روز قیامت جمعی از امت مرا بجانب
چپ برند و من گویم که اصحاب من اند گویند که اینها چها احداث کردند بعد از تو
و بودند همیشه از مرتدان و بازگشته ها از روزی که جدا شدی از ایشان پیش
از آن بر آن بودند که اکنون ملاحظه باید نمود که هما روز که رسول صلی الله علیه و آله
از عالم رحلت نمود چه وقتست و از که وقت که ایشان را بدست چپ خواهند برد
و باین مضمون که حدیث از مسند عایشه و یکی از مسند اسما دختر ابو بکر خواهر عایشه
و یکی از مسند ام سلمه و یکی از مسند سعید مسیب و یکی از مسند عبد الله مسعود در کتاب
جامع حمیدی نقل نموده است فانظروا یا اولی الالباب و روایت نموده ثعلبی
و غیر او که عامر بن طفیل بخدمت رسول صلی الله علیه و آله آمد که اگر مسلمان شوم
بعد از خود خلافت را بمن میدهی آنحضرت فرمود که آن نسبت بسوی من تعلقی
بمن ندارد و بخدا تعالی تعلق دارد و باختیار من نیست ابا عمر از کجا دانست که
باختیار او و همت است و اختیار او پیش از اختیار رسولست و غزالی در کتاب منهاج العابدین

که دلیلی

گفته که کسی عالم بجمیع مسائل نبوده باشد او را اختیار نتوان کرد و از این آیت که
و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله عما یشرکون چنان فهم
میشود که خدا تعالی بر می انگیزد برسالت و امامت او را که صلاحیت دارد و غزالی
اختیاری نیست سخن غزالی تا اینجا بود و سخن شیعه هم غیر از این نیست پس طعن بر شیعه
چرا باید زد و با همه عقاید غزالی چرا باید داشت و روایت نموده صدر الائمه
خوارزمی در کتاب مناقب که رسول صلی الله علیه و آله گفت بعلی ابن ابیطالب علیه السلام
که خدا تعالی امر کرد که برسانم فضل ترا و رسانیدم و اما تو پرهیز کن از کینهای
که برای تو هست در سینهای که اظهار نخواهند کرد مگر بعد از وفات من اولئک
یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون پس گریست پیغمبر صلی الله علیه و آله که جبرئیل مرا خبر داد
که بر علی ظلم کنند و منع کنند او را از حق او و مقاتله کنند با او و کشند فرزندان
او را و این ستم باشد تا برخیزد قائم ایشان و بلند گردد کلمه ایشان و نام او
باشد نام من و نام خدا فرستند ملامت اتباع او پس گفت خدایا ایشان
اهل بیت منند نگاه دار ایشان را و این حدیث ترا از جمله بعضی ذکر شد و روایت
کرده بخاری و مسلم و غیر هما از محدثین و مفسرین که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که اصحاب من مانند ستاره کان اند هر کدام اقتدا کنید راه یابید و بدرستی که

این حدیث یا موضوع است یا مخصوص اگر مراد از اصحاب عترت مطهره آنحضرت چون
اختلاف اصحاب زمانه در فروعست و نه در اصول و همه یکی اند در سنت والا چون بعضی
اصحاب تکفیر بعضی کرده اند و بعضی مر بعضی را ضال و گمراه میخوانند و قتل دیگر
نموده اند چنانچه در قتل عثمان و محاربه جمل و صفین وقوع یافت پس معلوم شد که اگر حدیث
صحیح بوده باشد مر شیعه را که بگویند که بر تقدیر صحت حدیث شک
نیست که امیرالمؤمنین علیه السلام از جمله صحابه است و ما اقتدا به او داریم و هدایت
یافته ایم نه شما و دین ما نیست الا دین آنجناب و ظاهرا بنابر این حدیث است
که تجویز نموده اند جهالت امام را با احکام شرع و فسق و فجور را در او و روایت نموده
خطیب خوارزمی که عبدالله عباس گفت که روا نیست هیچ احدی را که حکم کند
برای خود و اگر صحیح بودی برای رسول صلی الله علیه و آله و خدای تعالی فرموده
وان احکم بینهم بما انزل الله یعنی حکم کن میانه ایشان بانچه خدای فرستاده
نمود و جای دیگر گفته انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله
یعنی فرستادیم بتو قرآن تا حکم کنی بانچه خدای تعالی فرستاده است و نگفته است
که بانچه اراده تو باشد چنان حکم کن پس اراده و رای و قیاس خصوصا
در امور شرعیه که اکثری تعبدات باطل باشد و روایت نموده است ابو طاهر نجمی

در کتاب جامع الروایات که روزی عمر خطاب علیه اللعنه یکی از خاصان خود را گفت
که سیرت من چگونه می بینی و از هیچ کرداری و فعالی بر من میترسی گفت از چهار کار
تو میترسم و سه را نام برد و خاموش شد چون عمر گفت که لابدست از گفتن
چهارم گفت آنست که فدک را از فاطمه باز گرفتی و رسول صلی الله علیه و آله بدو داده
بود و علی و فرزندان حسین و بنو عبدالمطلب گواهی دادند گواهی ایشان رد نمودی
و بر ایشان ستم و سفاهت کردی و رسول صلی الله علیه و آله را از خود بیازردی
عمر گفت از چهارم مترس که بخدا اگر من نمیترسم از آن سه دیگر و روایت
نموده صاحب کتاب نزهة الریاض حمدالله قزوینی که ابوبکر هر سال از بیت المال
دوازده هزار درم بعایشه میداده و هزار درم بحفصه و عمر و دیگر زنان آنحضرت
نمیداد و چون ابوبکر بدار البقا رفت عمر آنها را میداد و دو هزار درم برای
حفصه زیاده کرده ای اسلام و دانایان دو دیانت که عایشه و حفصه را چندان
مال بدهند و فدک را از دختر رسول بعنف بستانند و زید اسلم گوید که زنی
اعرابیه نزد عمر آمد که پدرم در حدیبیه با رسول صلی الله علیه و آله بوده عمر گوسفند
و مبلغ نقد بدو داد مردی گفت یا عمر بسیار دادی گفت پدرش در حدیبیه بوده
ای مسلمانان اگر نه عداوت اهل البیت است نمی اعرابیه بی گواه قبول کرد

و از دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله گواه خواستن چه وجه دارد و غنیمتی که خدا تعالی
برکت پدرانش مباح نموده از او منع کردن محض بد دینی بود و در روزیکه معاویه خلیفه شد
فدک را باقطاع بمروان داد و عمر عبدالعزیز بامام محمد باقر علیه السلام داد و بعد از آن
جمعی باز خود گرفتند و روایت نموده بغوی در کتاب ریاض از انس مالک
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من در حیات بیست سال معاویه را بجهنم
بعد از آن چنین که می آید بر شتری از مشک نشسته که حشو او رحمت خدا و علم
او از زبرجد باشد گویند کجا بودی گوید که در زیر عرش بودم که خدای برادر
او در اسلام کردیم و با هم مناجات می نمودیم و مرا گفت که این عوض دشنامست
که در دنیا ترا میدادند فی الواقع ببینی که هجده مصاف با امیرالمؤمنین علیه السلام
نموده باشد و چندین هزار کس را از صحابه و تابعین و غیر هم کشته باشد
و در جمله دیار اسلام بر منبرها و منادی ها نفرموده اند لعنها نعوذ بالله لعنت
بر خاندان رسول صلی الله علیه و آله و سلم کرده باشند خدای تعالی با او مناجات
نماید و عذر خواهد و چندین هزار صحابه و اولیا و فرزندان او و صبیا شهادت
یافتند بظلم و ستم بقتل رسیدند و خدای تعالی با هیچیک مناجات نکرده عذر
نخواهد و با کسی که تعصب او با آل رسول صلی الله علیه و آله باین غایت باشد

چه توان گفت علیهم اللعنة فی الدنیا و لهم عذاب الآخرة و روایت نموده یافعی در
در فصل هشتم از سعد بن مسیب در تاریخ خود و احمد بن سعید المروزی در کتاب
حلیة الروایات که معاویه چون صاحب فراش شد نظر او برادر داخل شد و گفت
رخ چشم رسید و مار عیب است در رفع این مرض بکند و در گردن معاویه
افکند و گفت لغو داری و خیرداری آنست چند روزه عمر بخورد و صلیب در گردن
داشت ولی از عراق عیادت او آمد چون بیرون آمد گفت معاویه در این حالی
النبه می برد که از علی علیه السلام شنیده ام چون معاویه خواند مر صلیب در گردن
و حکم او پر از خون باشد و در پیش عمارو زن بجای کنیز او بود و رفت و امام فخر
رازی روزی این حکایت در جامع هرات گفت و آواز از مردم بلند شد و اصف
پادشاه اسمعیل بعد از فوت شد و امام فخر در اوصاف معاویه رساله بنام
اسمعیل ترتیب داد و روایت نموده ابن مردویه در کتاب سرایر الکتب الاخبار
که زنی نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد که معاویه و ابوسفیان شتر مرا بازگرفتند
فرمود که برو و بگو که رسول میگوید که شتر مرا باز دهید آن زن پیغام حضرت
گذارد و گفتند که نمیدهیم رسول صلی الله علیه و آله خشم گرفت و باز زن را فرستاد
گفتند که حالی با ضیم و معاویه و پدر نزد آنحضرت آمدند چون رسول صلی الله علیه و آله

شد زاید برکت [illegible] اللهم العن التابع والمتبوع و ابوسفیان پیش بود و حسن بصری روایت
کرد که دشمن ترین خلقان نجدا تعالی در قیامت بنی امیه باشند و زهری گفت که رسول
فرمود که بنی در آید در حال عمرو عاص در آمد و ثوبان مولای رسول الله گوید
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که معاویه در صندوق باشد از آتش و امثال
این روایات بسیار است در مصنفات علمای چهار مذهب و خلفای این نیز
روایت کرده اند و اندیشه از احتجاج نقیضین که در باب خلفا و اولیای ایشان
بر ایشان لازم می آید نموده اند وسیعلمون ما فعلوا ولیسئلون عما عملوا بجزائهم موفورا

فصل در بیان آنکه روایت نموده بخاری در صحیح خود که جابر بن سمره گفت شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود که پس از من دوازده باشند امیر و کلمه
دیگر گفت و نفهمیدم پدرم گفت که آنحضرت گفت که همه از قریش باشند و روایت
نموده مسلم و بخاری از جابر که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که لا یزال امر
مردمان گذران باشد تا والی شوند ایشان را دوازده تن و همه از قریش
باشند و روایت نموده امام فخر در تفسیر خود و مسلم که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که بر پا باید این امر تا آنکه بگذرد دوازده تن و همه از قریش باشند
و روایت کرده مسلم و نسائی که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که لا یزال الاسلام

عزیزا

عزیز باشند تا دوازده خلیفه بگذرند و از قریش باشند و روایت نموده جامع
ستة از سعد وقاص که رسول صلی الله علیه و آله و سلم همیشه این امر قایم باشد تا
قیامت و بباشد بر آن دوازده خلیفه که همه از قریش باشند و حمیدی در کتاب
خود نیز همین حدیث روایت کرده و روایت نموده ابوداود در صحیح خود و حمیدی
در کتاب جمع هر دو از سه طریق که خلیفه و امیر دوازده باشند و همه از قریش
باشند و روایت نموده سدی که رئیس و مقدم مفسران و معتمدان ایشانست که
چون ساره کراهت کرد با هاجر وحی آمد با ابراهیم علیه السلام که بیرون بر او و اسمعیل را
بگو که من خیر گردانیده ام ذریت او را و بسیار گردانیده ام از و پیغمبری که بزرگ
قدر باشد و غالب کننده ام دین او را بر ادیان و پیدا کننده ام از ذریت
او دوازده خلیفه بزرگ و روایت نموده ابوعبدالله محمد بن عیاش در کتاب
مجمع الاثر و صدر الائمه خوارزمی در کتاب مناقب و فخر القضاة ابو منصور
بغدادی از ابوسلیمان که راعی رسول صلی الله علیه بود که رسول خدا فرمود
که در لیلة الاسری بمن گفته شد که کرا گذاشتی در میان امت گفتم بهترین ایشان
علی علیه السلام را باز وحی آمد که ترا و او را برگزیدم و برانگیختم و فرمودم ترا
و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را ائمه و فرزندان او را از نور خود دوات

بیاوریم و رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر درختان همه قلم و دریاها همه سیاهی و جن
همه حساب کننده و انس همه کاتب گردند جمیع فضایل علی ابن ابیطالب علیه السلام را
شمرده نشود و آنجا کسی که در باب اوصاف او خدای عزوجل آن گفته باشد
و رسول خدا چنین وصف او نموده باشد چون کسی را ممکن باشد تعداد انجم و
و شاعری گفته که مضمون گفته او دست بدستگیر ما در ترک مدحت امیرالمؤمنین علیه السلام
حاجت نمی کنند که اهل آسمان و زمین حصر اوصاف و فضایل او نتوانسته نمود اما ما برای
کسب سعادت دنیا و آخرت و نجات بجهت تقدیر وسع و طاقت از صد هزار یکی و از بسیار
اندکی نوشتیم و روایت نموده ثعلبی در تفسیر خود که خدا تعالی با ابراهیم وحی نمود که
شنیده ام دعای تو در باب اسمعیل و گردانیدم دوازده شریف را از فرزندان
او حزب بزرگ و رکن عظیم و شکی نیست که مراد ائمه اثنا عشر اند و اول ایشان علی
ابن ابیطالب است و آخر ایشان مهدی و روایت نموده صاحب کتاب بشارة
المصطفی که علی در روز جمعه سیزدهم ماه رجب در خانه کعبه متولد شد و این شرف
کسی را پیش از این نبوده و بعد از او نخواهد بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
آن هنگام سی ساله بود و دوست میداشت او را بسیار بسیار و می فرمود که گهواره
او را بستر نزدیک آنحضرت می نهادند و تربیت او می نمود و گهواره او را می جنبانید

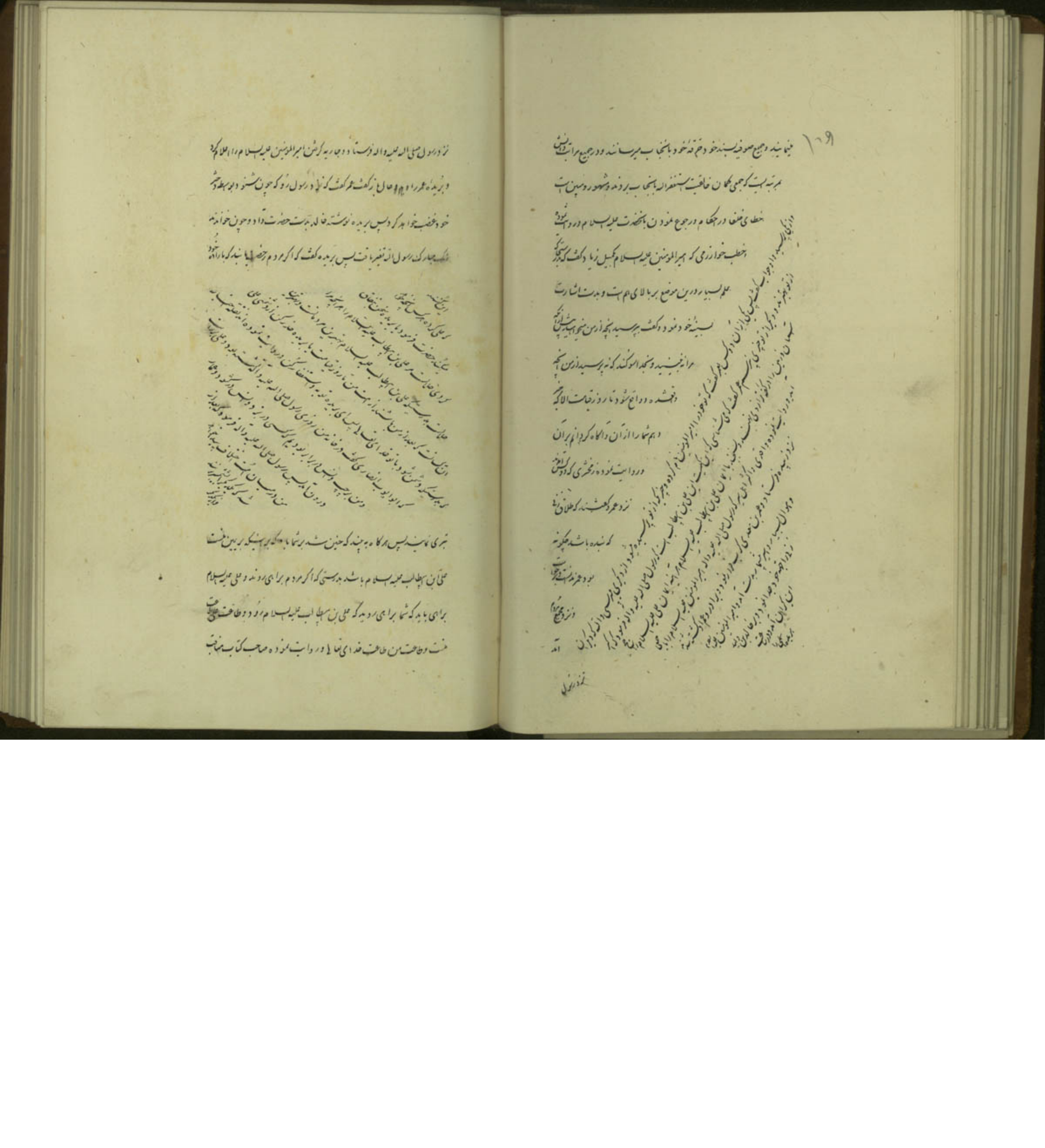
و او را بدست مبارک خود می شست و او را بر کنار خود می نهاد و بسینه خود ملصق میساخت
و او را بر دوش نهاده بکوههای مکه و شعاب و وادیها می برد و بر زبان
مبارکش میگذرانید که ای علی برادر من و ولی من و یاری کننده
من و ذخیره من و پناه من و پشتیبان من و وصی من و امین
من بر وصیت من و شوهر دختر من و خلیفه من خواهی بود
و روایت نموده ابو عمر زاهد که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که علی اول کسیست که در روز قیامت او را
خواهم دید و آخر کسیست که در وقت وفات
با من باشد و روایت نموده طبری
در کتاب خصایص که پیغمبر صلی الله
علیه و آله دست علی گرفت
و فرمود که این اول
کسیکه بمن ایمان
آورد و اوست
اول

[illegible]

شما را بر همه تنها در جنها عرض کردم هر که قبول کرد نزد من از مومنانست و هر که
انکار کرد از کافران است یا محمد آیا دوست میداری که ببینی ایشان را گفتم بلی گفت التفات
کن از راست عرش چون نگاه کردم آنجا علی بود و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین
و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد
و حسن بن علی و مهدی علیهم السلام در میان نور ایستاده و پس گفت ای محمد
اینان حجج من اند و مهدی انتقام کشنده است از قبل عترت تو و هم او روایت
کند که رسول صلی الله علیه و آله حسین را بر ران خود داشت و بوسه بر لب و چشم او
او میداد و میگفت که تو سید بن سید که پدر ساداتی و تو امام که پسر امامی
که پدر امامانی تو حجة تو پسر حجت و پدر حجج نه گانه که نهم ایشان قایم ایشانست
الحق این احادیث موافق روایات شیعه است پس درین باب انکار شیعه نباید کرد
و روایت نموده صاحب مشکات که بعبارت تمام دارد و سخن او که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که خلفا بعد از من بعدد نقبای بنی اسرائیل باشند و در قرآن صریحست
که ایشان دوازده بوده اند روایت نموده است صاحب کشف الاسرار احمد بن
شرویه حنبلی که صد و ده حدیث دیدم از طریق چهار مذهب در کتابی که نام او
بود مخزن الخفیات در کتابخانه معتصم عباسی در آنکه خلفا بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله

دوازده اند

دوازده اند و بعضی مشتمل بر اسم ایشان بود و بعضی بر غیبت مهدی و ظهور او و آیات
مذکوره را باین تفصیل نقل نموده بود از بخاری سه حدیث و از مسلم یازده و از حمیدی
دوازده و از رزین بن معاویه جامع الصحاح یازده و از احمد حنبل هشت و از ابن
سعید المحدث الرازی چهار و از علی دارقطنی شش و از حافظ سه و از کتاب [illegible] دو
و از مصابیح پنج و از کتاب حاکم سی و چهار و از کتاب حضرمی و از کتاب اسمعیل [illegible]
سه و از کتاب استیعاب سه و از روایات خود پانزده و گفته که هجده حدیث دیگر
در باب غیبت مهدی در کتاب حاکم و ظهور او دیدم و ابو نعیم اصفهانی چهل و نه حدیث
در غیبت و ظهور مهدی علیه السلام روایت نموده و آنکه عیسی بیاید و در پس او نماز
گذارد و از عهد او باشد و این روایات از کتب ایشان که اعتراف بدان نموده
نوشته شده و مشهور در طریق شیعه چند است که عقل احتمال ثبت شمردن آن
در مجلدات نکند و در قرآن در توصیف ایشان و دوستان ایشان و از وصف
دشمنان ایشانست و استهانت و بغضت ایشان چند آیت و اکثر مفسرین آیه قل لو کان
البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا را
چنین تفسیر کرده اند که بگو ای محمد که اگر دریا مداد شود که بنویسند فضایل پیغمبر و عترت
او را هر آینه دریاها فرو شود و فضایل ایشان آخر [illegible] پیش [illegible] اول در بیان [illegible]



فیما بینه و جمیع صوفیه سند خود ختم به خود و بانجناب میرسانند و در جمیع مراتب [illegible]
مرتبه ایست که جمعی گمان خلافت مستقر اله بآنجناب بردند و مشهور و مبین است
خطای خلفا در احکام و رجوع نمودن بآنحضرت علیه السلام در [illegible]
اخطب خوارزمی که امیرالمؤمنین علیه السلام کمیل زیاد گفت که [illegible]
علم بسیار درین موضع بر بالای هم است و بدین اشارت
سینه خود نمود و گفت بپرسید آنچه از من میخواهید پیش از آنکه
مرا نبینید و بخدا سوگند که نه پرسید از من آنچه
[illegible] شده و واقع شود تا روز قیامت الا آنکه
دهم شما را از آن و آگاه کردانم بر آن
و روایت نموده زمخشری که دو کس [illegible]
نزد عمر و گفتند که طلاق [illegible]
که بنده باشد چگونه
بود عمر [illegible]
و نزد جمع [illegible]
آمد
نزد [illegible]

نزد رسول صلی الله علیه و آله فرستاد و جاریه گرفتن امیرالمؤمنین علیه السلام را اعلام کرد
و بریده عمر را دید و حال باز گفت عمر گفت که بنزد رسول رو که چون بشنود [illegible]
خود غضب خواهد کرد پس بریده نوشته فاطمه بدست حضرت داد و چون خواند [illegible]
[illegible] مبارک رسول از تغیر یافت پس بریده گفت که اگر مردم [illegible] باشند که بار آورده

تبری نمایند پس هرگاه به چند که چنین شد بر شما باد که [illegible]
علی بن ابیطالب علیه السلام باشد بدرستی که اگر مردم براهی روند و علی علیه السلام
براهی باید که شما براهی روید که علی بن ابیطالب علیه السلام رود و طاعت [illegible]
[illegible] و طاعت من طاعت خدای تعالی روایت نموده صاحب کتاب مناقب

که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که بعد از من فتنه بسیار حادث شود پس در آن وقت
که متابعت علی را بر خود لازم دارید زیرا که فرق کننده حق از باطل است و روایت
نموده بغوی که پیغمبر فرمود که در حج کسی که سیاق هدی ننموده است باید که محل شود
و از احرام بیرون آید پس بعضی تخلف نمودند از فرموده آنحضرت که عمر یکی از ایشان بود
پس پیغمبر صلی الله علیه وآله او را گفت که چرا احلال نکردی و از امر من تخلف کردی عمر
گفت که سوگند بخدا که تحلیل نکنم تا محرم باشی پس رسول صلی الله علیه وآله گفت که تو
باین امر ایمان نیاری تا نمیری و لهذا چون خلافت بدو رسید ظاهر ساخت
انکار خود را بر متعه حج و امر بمنع آن کرد و آن منع در میان ایشان قایم است
و روایت نموده صاحب کتاب حلیه الاولیا که از حضرت است که رسول
فرمود که یا علی هر که سب تو کند بدرستی که سب من کرده است و هر که سب من کند
بدرستی که سب خدا تعالی کرده است زهی ایمان جمعی که معاویه و تبعه او را که دشنام
سال سب عترت رسول صلی الله علیه وآله که مستلزم سب خدا و رسول است
نموده باشند مسلمان دانند و چه مسلمان و الی و امام انام دانسته سب او را
او را جایز ندارند و سب امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد رسول صلی الله علیه وآله
فسق نگویند با این همه فضایل و مناقب و سب دیگران از کفر دانند نعوذ بالله من

الاعتقادات

الاعتقادات الفاسده و جمهور مفسرین روایت نموده اند که بارها بر سر منبر حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که سلونی ما تحت العرش و امثال این بسیار و ابوبکر
بر سر منبر گفت که بدرستیکه مرا شیطانیست که گمراه میسازد پس اگر گمراه و سرگردان
و خطا میسازد مرا شما اعانت من نمایید و مرا براه راست آورید و الا در تقوی
من سعی کرده مدد من بکشید که الواقع [illegible] جهت خود در دانستن احکام ادا
و نماد [illegible] خواهید یا رخصت از وی دانا هیچ تفاوت میان این دو کلام هست یا نه
و هم ابوبکر بر سر منبر گفت که مرا از خلافت عزل کنید که بهتر از شما نیستم پس اگر
خلافت او حق بود طلب معزولی معصیت بود و اگر بغیر حق بود طعن بسیار لازم
آید فاعتبروا یا اولی الابصار روایت نموده واقدی و ابن زمخشری که ضرار بن ضمره
نزد معاویه رفت بعد از قتل علی علیه السلام و معاویه بدو گفت که صفت علی کن
ضرار گفت که مرا عفو نما گفت که ناچار است پس ضرار گفت که والله که بود علی
دور اندیش و صاحب صلابت آنچه میگفت حق بود و هر حکمی که مینمود عدل از او می
بود و از اطراف و جوانب او علم میریخت و سخن حکمت از نواحی و اطراف
او در گریزان بود از دنیا و آرایش [illegible] و [illegible] شبها
شبها و بیداری [illegible] و بخدا که بسیار [illegible] بود و [illegible] متفکر بود و کف خود [illegible]

تمام رسیده است و خطاب بنفس خود مینمود و مناجات با خدای خود میکرد
و از لباس آنچه درشت بود می پوشید و از طعام آنچه غلیظ بود و از تکلف دور
تناول میفرمود و بخدا سوگند که در میان ما چون یکی از ما بود و هر چیز از وی می پرسیدیم
جواب بصواب میداد و هرگاه او را میخواندیم نزد ما می آمد و با آنکه نزدیک
ما می نشست از هیبت و صلابت او سخن نمیتوانستیم کرد و از عظمت او قدرت نداشتیم
که در او نگاه کنیم و تعظیم اهل دین مینمود و دوست میداشت مساکین را و ایشان را
نزدیک خود می نشاند و قوی را در باطل طمع نمی انداخت و ضعیف را از عدل
خود نا امید نمیگردانید و بخدا که گواهی میدهم که دیدم آنجناب را که در شب تار
محاسن خود را بدست گرفته بود و مانند گزیده مار بر خود می پیچید و گریه میکرد
گریه اندوهگین ماتم دیده و گویا که حال آواز گریه و زاری آنجناب را میشنوم
که میفرمود که ای دنیا آیا متعرض من گشتی و بمن رغبت می نمائی دوری دور باد دوری
که مرا نتوانی فریفت بفریب غیر مرا که حاجتی نیست مرا بتو و ترا طلاق نموده ام
طلاقی که رجوع در آن ممکن نیست و بدرستیکه مدت عمر و بقای تو کوتاه است
و خطر تو بسیار و سرور و عیش تو اندک آه آه از کمی زاد و دوری سفر و وحشت
و محنت راه معاویه چون این شنید بسیار گریست و گفت والله که ابو الحسن چنین بود

فی العلوم یقینی

ای معاشر مسلمین امام و خلیفه رسول صلی الله علیه و آله چنین باید نه آنکه حق دختر رسول را
بظلم و تعدی بگیرد و بر عترت رسول صلی الله علیه و آله ستم نماید و بهوای نفس عمل کند
و وصایای رسول صلی الله علیه و آله را پس پشت افکند و از زمره جاهلان و فرقه
کافران گردد فعلیهم ما علیهم فی الدنیا والآخرة **فصل** در بیان احادیثی که
اهل سنت در باب خلفای خود در کتب خود ایراد نموده اند که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که اقتدا کنید بآن دو کس که از پس منند ابا بکر و عمر بدان ارشدک الله
که اگر این حدیث راست بودی در روز سقیفه ابو بکر تمسک به این حجتی نه با آنکه
ائمه از قریش باشند زیرا که قریش بسیار بودند آنرا جواب بودی و این را نه
چون باجماع دو امام در یک زمان موجود نبوده و در دو زمان خواهد بود دانیم
باطلست زیرا که اتفاق است که ابو بکر خالد را فرستاد که مالک نویره و جمعی کثیر
از بنی حنیفه بکشت و با زن مالک همان شب خلوت نمود و مال و زن و فرزندان ایشان را
گرفت و چون مالک از جمله مسلمانان بود عمر انکار نمود و سعی نمود که مال و زن را
ابو بکر رد نماید و دیت از خالد بگیرد ابو بکر قبول ننمود و چون خلافت بعمر
خالد را از امارت عزل نمود زن و فرزندان او را از مردم پس گرفته باز رسانید
و عمر بخلاف ابو بکر در قسمت تفاوت بسیار نهاد و مقدمات بسیار نهاد

مخالف بود و نشاید که رسول صلی الله علیه و آله با فعال متضاده فرماید و خلاف کتاب
و سنت اثبات افعال متضاده و حاشا که رسول صلی الله علیه و آله در حین مرض اصحاب
اسامه را لشکر نمود و ابوبکر و عمر را در تحت حکم او آورد و دیگر فرمود که لعنت بر آنکه از لشکر
اسامه پس ماند و باتفاق ابابکر و عمر تخلف نمودند و کتابتی ابوبکر باسامه نوشت
که عمر را رخصت ده که نزد من باشد و جواب نامه داد که ترا رخصت توقف داده ام
که اکال رخصت توقف عمر میخواهی ما طاقت این تخلف پس اگر این حدیث راست بودی
ابوبکر از اسامه رخصت نخواستی و گفتی که تو و تمامی امت را طاعت من داشتن
واجب است پس بیقین این حدیث موضوعست دیگر روایت نموده اند که رسول
فرمود که هیچ خدای تعالی از دانش در سینه من نریخت الا آنکه من در سینه ابابکر ریختم
بران هم تکم الله تعالی که حدیث موضوعست و دروغست زیرا که ابوبکر گفت که
مرا از خلافت معزول سازید که من بهتر از شما نیستم اگر این سخن دروغ گفته باشد
که امامت نشاید و اگر راست گفت لازم می آید ما واشاه و در رسول صلی الله علیه و آله
با عالمیان و خدای تعالی میفرماید که هرگز جاهل عالم برابر نبود و لازم می آید که
ابوبکر قدر علم ندانسته است و خود را با عالمیان مساوی کرد و بلکه رسول صلی الله
علیه و آله هم چگونه خدای تعالی هم زیرا که علم نداد بدی جاهلی که قدر آن نداند دیگر

که ابوبکر در وقت نزع گفت معنی کلاله و آب و آنکه میراث جد چند است از رسول
نپرسیدم و نعوذ بالله لازم می آید که پیغمبر هم ندانسته باشد و حکمی که در هر کلاله
و میراث جد وقوع یافته همه از عمیا بوده پس حدیث موضوعست و دروغ
و اکثر احادیث موضوعه در زمان بنی امیه بهم رسید که معاویه امر نموده
که هرکس که یکی از فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام بر زبان آورد بکشند
و زر میدادند که مردم وضع احادیث در باب ابابکر و عمر و بنی امیه و غیر ایشان
نمایند و مثالب ایشان را بمناقب و معایب ایشان را بفضایل بدل نمایند
و آنرا ببلاد و امصار فرستادند تا معلمان باطفال آموختند و خطبا را
و مدرسان را وظیفه قرار دادند که بر منابر آن حدیث میخواندند و مردم را
می آموختند و نود سال حال بر این منوال مستمر بود و مردم در گمراهی ماندند
احادیث را جمع و اعتبار نمودند که از سلف بما رسیده است دیگر روایت
نموده اند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ چیز چنان مرا نفع نکرد
که مال ابابکر که دختر بمن داد و چهل هزار دینار بر من نفقه کرد و بدان حکم الهی
که غیر از آن کلمه که دختر داد دیگر همه دروغست زیرا که این چهل هزار دینار را
در مکه داد یا در مدینه و پیش از اسلام داد یا بعد از آن و پیش از اسلام

محمد رسول صلی الله علیه وآله در بیست و پنج سالگی خدیجه را زن کرد
و خدیجه را مال عظیم بود چنانچه باتفاق اهل تاریخ چند هزار دینار زر
مطیع او بود و در چهل سالگی وحی بدان حضرت آمد و بر مذهب تحقیق ابوبکر
بعد از شش سال بعثت ایمان آورد و تا هجرت سیزده سال در مکه [illegible]
ما [illegible] در کار نبود و چیزی احتیاج نداشت و ابوطالب که رئیس قوم بود
و عم او رسول خدا و خدیجه تا دو سال هجرت زنده بود و چون خدیجه
وفات یافت بعد از [illegible] سه روز ابوطالب رحلت نمود و مال خدیجه
[illegible] ل بوده هرگز رسول در مکه محتاج نبود و واقدی [illegible] و غیرها
نقل نموده اند که ابوبکر و پدرش در [illegible] عبدالله جدعان بودند یکی طباخ او
بود و یکی منادی کن او و مردم را بر طعام خوردن صلا دادی و آنچه
در آن کاسه ها باندی جمع نمودندی و بها را که نزد خود نفقه گذاشتندی
و بخانه برده صرف عیالان خود نمودندی پس در مکه این نفقه واقع شد
و در مدینه رسول صلی الله علیه وآله [illegible] چیزی دادی چه از غنایم و چه از
غیر آن پس ابوبکر هرگز درمی خرج رسول صلی الله علیه وآله نکرد و در دیگر
آیه آمده که با رسول تا صدقه ندهید سخن نکنید و غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام
کسی بدین

کسی بدین آیت عمل نکرد و همچنین که آیه آمد با رسول و ابوبکر از بخل با او درویشی صدقه
نداد و کسیکه از بخل دیناری تصدق ندهد چگونه چهل هزار دینار نفقه کند دیگر
چیزی نداشته باشد بطریق اولی پس شک نماند در آنکه موضوعست و دروغ دیگر
روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که ابوبکر و عمر سید پیران اهل
بهشت اند بدان غفر الله لکم که در
بهشت پیر دار هیچک نبود
و همه مرد باشند چنانکه سنی و شیعه
روایت کرده اند پس ایشان که
سید باشند پس حدیث بروایت
خودشان دروغ بود و بهشتی که
که در آن پیران باشند دنیاست
زیرا که رسول صلی الله علیه وآله
فرموده الدنیا سجن المؤمن و جنة
الکافر دیگر روایت نموده اند
که رسول صلی الله علیه وآله گفت که

وعمر نجات یافتی پس بایستی که عمر را برسالت فرستادی و هر آن زندیقی که این
بگوید یا باور دارد از ربقه اسلام بیرون رفته است و از جمله اهل شرکت و عترت
رسول صلی الله علیه و آله امان اهل زمین اند و اگر واضع این حدیث را با آل رسول
جنگ با آن حضرت ایمن بود و آخر ابو بکر را فاسق و بهتر از عمر میدانست و عمر
چنانکه با امیر المؤمنین علیه السلام گفت معاذ بن جبل گفت که لولا معاذ لهلک عمر چگونه
بود که ایشان هلاک شوند و عمر نجات یابد ولیس هذا الا بهتان عظیم و دیگر روایت
نموده اند که چون رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرگز تا خبر نگردد وحی از من
الا که نپنداشتم که وحی بعمر فرستادند بدانید هدایکم الله صراط مستقیم که اگر جبرائیل
دین از کفار و غیرهم خواهند که این فساد در دین پیغمبر صلی الله علیه و آله کشند نعوذ بالله
و چگونه روا باشد که گوینده این سخن را نسبت برسول که خدا تعالی از وعده خود تخلف
گرفته باشد و او را خاتم انبیا گردانیده باشد که او را اینچنین گمان غول خود بود
و در بقای نبوت خود شک داشته باشد و چون روا باشد که رسول صلی الله علیه و آله
گمان نبوت کسی که پیش تر عمر کافر و مشرک و پرستنده بت بود و داشته باشد
ولیس هذا الا کفر عظیم دیگر روایت نموده اند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که اگر مرا برسالت نفرستادندی عمر را بفرستادندی بدانید که انکم لفی ضلال

لم الحمد او

که آنچه در حدیث سابق گفته شده در این حدیث نیز لازم است یا زیاده و زیادت
که خدا تعالی فرموده که یا محمد ما نفرستادیم الا که تو رحمت عالمیان باشی و عزاز
عالمیانست و چون نبوت عمر برسالت رسول صلی الله علیه و آله برطرف شده رسول
نعمت و جنت عمر باشد نه رحمت و لازم می آید که عمر هرگز رسول صلی الله علیه و آله را
دوست نداشته باشد زیرا که اگر آنحضرت پیغمبر نبودی عمر رسول بودی و جمع
آنچه بیت شبه برای عمر وضع نمود جزاه الله خیرا و دیگر روایت نموده اند که رسول
گفت که شیطان از سایه عمر میگریزد و بدانید اعوذکم الله که واضع این حدیث را
تکذیب قرآن کرده زیرا که چهار دانگ عمر عمر صرف سجده بت شده و خدا تعالی
فرموده وزین لهم الشیطان اعمالهم و امثال این در قرآن بسیار است دوم آنکه
گفته اند و در کتب خود آورده اند که شیطان جمله انبیا را از راه گردانیده است
و کفر نمود بالله من هذه الکلام و در زبان پیغمبران خبر است پس عمر بهتر از رسول صلی الله
علیه و آله باشد دیگر آنکه باتفاق اهل تفاسیر در احد همه فرار نمودند الا علی
و عباس و ابو سفیان ابن حارث عبد المطلب و ام ایمن و خدا تعالی میفرماید که
آنان که بهزیمت رفتند در وقتی که جمیع اسلام و کفار بهم رسیده بودند که شیطان ایشان را
از راه گردانید و بر روز دیگر عمر بوسوسه شیطان از ذکر کمک و برون عمر ادا

نموده اند که عمر گفت که من در آن روز هجرت نمودم و در کوه میدویدم تا شنید
از کوهی دیگر و نموده اند که عمر لشکر نهاوند فرستاده و امیر ایشان ساریه
بود و جمعی از کفار کمین کرده بودند عمر از سر منبر بدید و آواز داد که یا ساریه
آواز شنید و پناه بکوه برد و نجات یافتند که این معجزه رسول صلی الله علیه را نبود

الجبل الجبل و ساریه

که زیاده از متعارف دیدی و از نواحی مدینه شتر از مردم کفار بردند و رسول
ندانست که آن از عمر است تا جبرئیل خبر نداد و عمر از صد فرسخ راه لشکر
دید و از مجز ساریه که او از عمر شنید و دانست که آواز عمر است و بعضی از
این روایت شک نیست و امام چنین باید که در هشتصد فرسخ آواز او برسد
لعنة الله علی الکاذبین الی یوم القیمة دیگر روایت کرده اند که روزی ابو بکر
نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و حضرت مکشوف العورة بود و خود را نپوشید
پس عمر در آمد و رسول صلی الله علیه و آله خود را نپوشانید و چون عثمان
در آمد خود را بپوشید و فرمود که من شرم دارم از آنکه خدا و رسول از او
شرم کنند جواب آنکه ارائکم الله سبیل الرشد والهدایه که برهنه کردن عورت
نزد اراذل مردمان موجب عیب و عار است و لازم دارد بودن عثمان را
بهتر از ابابکر و عمر و این خلاف اجماع اهل سنت و نزد ایشان خیر و شر و عدل

الا انهم اجماع

وظلم همه از جانب خدا تعالی است و بنده را هیچ دخلی نیست چرا از روزی که سر او جبریه
شرم از و نداشت و چون کسی را حیا و آزرم نباشد هر چه خواهد بگوید و روایت
نموده اند که عثمان روزی نزد رسول صلی الله و آله بود و آنحضرت فرمود که عثمان
بعد از این هر چه خواهد بکند بر او چیزی نباشد جواب آنکه اعاذکم الله علی الجمله که اگر مراد
با تیمن اعمال خیر او است کافه خلایق را شامل است و اگر اعمال شر خواسته است
محض کفر است که گویند که رسول صلی الله علیه و آله آنچه خدا تعالی حرام نموده است
و چه جای که صحابه نسبت بعثمان داده اند از آوردن مروان و پدر و برادرش با مدینه
و سوختن مصحف و زدن عمار و عبدالله مسعود و اخراج ابا ذر از مدینه و غیر ها که ثواب
بوده و ثواب حاصل باشد عثمان را از این اعمال و افعال و رسول صلی الله علیه و آله
در اخراج حکم مروان و برادر خطا کرده بوده و نعوذ بالله من هذه المقالات
الردیه والترهات الکاذبه الفاسده و این گونه احادیث موضوعه بسیار است
و حضار بر این بود که مالک در فضل اصحاب خود نمایند با حدیثهای فرا یافته
که اکثر مستلزم کفر است **فصل** در بیان شمه از اعتقادات اهل سنت بدانکه ایشان
در عالم واقع شود از خیر و شر و عبادات و فسق و فجور همه از خدا تعالی دانند و گویند
خدای دوست داشت برشت آدم و ابلیس و اصحاب یمین را برای بهشت بیرون آورد

ودست چپ بمالید واصحاب شمال را برای دوزخ بیرون آورد واین اعتقاد
از زود جهمیت و قدریه ایمان و کفر در بندکان و فرستادن انبیا عبث ظاهر خواست
و گویند که کفر وارتداد و فجور بر ابلیس جاریست و نوح خمر خورد و عورتش برهنه شد
حام بخندید و سام بپوشید چون نوح احوال شنود دعا کرد که فرزندان حام بنده
اولاد سام باشند و پیغمبر فرموده که خمر بر جمله امت حرام بوده و گویند که ابراهیم
در قدرت خدای تعالی شک داشت که طلب زنده کردن مرغ نمود و گویند که موسی
خون کسی بناحق ریخت و گویند که چون ملک الموت بقبض روح موسی آمد موسی
لطمه بر رویش زد که یک چشمش کور شد و ابو هریره گفت که رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که ملک الموت قبلا نزد مردم می آمد آشکارا از روز دیگر پنهان می آید و گویند
که چون زلیخا میل یوسف کرد یوسف هم قصد فجور کرد تا گاه یعقوب را دید که انگشت
بدندان گرفته است و ثعلبی چنین روایت کرده که یوسف نشسته بود در موضعی که
وقت مباشرت نشینند و گویند داود عاشق زن اوریا شد و اوریا را بغزا فرستاد
واو کشته شد و داود زن او را بخواست و بکوه بحستان شد و گفت ای اوریا
مرا بحل کن که بر زن تو عاشق شدم و ترا بجهاد فرستادم تا کشته شدی و زن ترا
بخواستم و بگریست تا خدای تعالی توبه او را قبول کرد و گویند سلیمان دختر پادشاه

جزیره را

جزیره را که بغارت آورده بود دوست میداشت و بدیوان فرمود که تمثال
پدر او را کشیدند و جمیع آن زن بسجده تمثال پدر امر کرد و همه کنیزان با او همراه
نمودند و مدت چهل روز همه پرستش صورت کردند و گویند سلیمان بسبب خاتم
پادشاه شده چون دیوی [illegible] نام خاتم را بدزدید و بجای سلیمان چهل روز نشست با همه
حرمهای او صحبت داشت و آصف برخیا فهمید سحر بگریخت و خاتم در دریا افکند و ماهی
فرو برد و سلیمان مزدور ملاحی شده بود و ماهی مزد بدو بداد و چون شکم
او بشکافت و خاتم را یافت و بحال اول رفت و گویند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
چهل سال بر دین جاهلیت بود و گویند که بر زن زید عاشق شد و ظاهر آنحضرت بر خلاف
باطن بود و گویند در نماز شیطان کفر در زبان آنحضرت انداخت و برای آن
سجده سهو کرد و لعنت خدای تعالی و انبیا و ملائکه بر بدبختی باد که نسبت بانبیا و اوصیا
که از معصومند و سهو و نسیان خطا از شان ممکن [illegible] نسبت عصیان و فجور
و زلل و خطا نماید و این قوم را عادت چنانست که مدام خویش و اعتراف بر خطا
و ملائکه علیهم السلام نسبت دهند که اگر کسی گوید که مقتدایان شما فاسق و کافر و بت پرست
بوده اند گویند که از انبیا این فضایح و قبایح واقع شده است و اگر اسلام و ایمان
کسی داشته باشد هستا داین مقدمات به برگزیدگان خدای تعالی نماید و تهمتهای

قرآن را آیات و حیات خلاف کند و هر که غیر از این گوید رافضی و مبتدع و بد دین خوانند
و از معاصی و کفر و زنا و خمر خوردن و دروغ و نفاق و قتل و فاحش شدن ابا ن
نیست و دیگر فسق و فجور و نواحش چه چیز ماند که با نسبت نکردند حاشا
من ذلک ثم حاشا و گویند که رسول صلی الله علیه و آله وصیت ننموده است فرمود
و کار امت و دین را بخلیفه گذاشت و گویند که ابوبکر و عمر را ابوعبیده
جراح و سالم مولای حذیفه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد خلیفه کردند و عمر را ابوبکر
خلیفه نمود و عثمان را بنص عمر شش کس باختیار عبدالرحمن بن عوف که او عثمان را
اختیار نمود خلیفه کردند و گویند علی بمبایعت مردمان خلیفه شد و بعد از آنجناب
بقول بعضی امام حسن علیه السلام و بقول بعضی معاویه و گویند امامت بنی امیه را
بود تا سفاح عباسی و تا آخر زمان معتصم عباسی در میان بنی عباس بود و بعضی گویند
که خدا تعالی بر خلق مقدور نیست کار تکلیف نموده و گویند که خدای معصیت
و کفر از عاصی و کافر خواسته نه اسلام و طاعت و پوشیده نیست که چها لازم
دارد اثبات شیعه این سخن و گویند که نبی و ائمه معصومین نیستند و گویند
که طاعت امام واجب است اگر چه کافر و فاجر باشد کاهی که حال از دست در باشد
و گویند سطح قبور را اگر چه سنت است بنا باید کرد که عادت شیعه است تسنیم باید کرد

و همچنین انگ

و همچنین انگشتری بخلاف شیعه در دست چپ باید کرد و گویند که صلوات اگر چه بحکم آیت
هو الذی یصلی علیکم بر آل محمد و مسلمان جایز است چون شیعه استعمال آن در ائمه میکنند منع آن
ما را پسندیده است و گویند چهار امام ما را هرگاه صلاح در امری ببینند احداث
فرمایند و وضع حدیثی جایز است با آنکه رسول صلی الله علیه و آله فرموده کل بدعة ضلالة
و ان مصیرها الی النار و گویند متعه و حج تمتع بحکم خدا و رسول صلی الله علیه و آله
در عهد رسول ص و در زمان ابوبکر و در بعض زمان عمر بود و بعد از آن عمر منع نمود
و اگر کسی خلاف این کند و گویند رافضی و مرتد است و گویند ابوبکر خلیفه رسول الله است
با آنکه خود گویند که خلافت او باجماع بود و رسول صلی الله علیه و آله
هرگز ابوبکر را خلیفه ننمودند نه در حیات و نه بعد از وفات و گویند ابوبکر الصدیق است
با آنکه در این باب حدیثی و روایتی صحیح نیست و اباذر را صدیق نگویند با آنکه
رسول صلی الله علیه و آله فرموده که آسمان سایه نکند و زمین بر نداشت راستگوی
تر از اباذر و گویند عمر الفاروق است بدلیلی و حجتی و علی را فاروق نگویند با آنکه
خود روایت کنند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی فاروق است
که فرق میانه حق و باطل نماید و گویند عائشه بهترین زنان رسول الله است با آنکه
رسول صلی الله علیه و آله همیشه وصف خدیجه میکرد چنانچه عائشه برسول صلی الله علیه و آله

گفت که ذکر خدیجه بسیار میکنی و خدا تعالی بهتر از وی زنی بتو داده رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که والله بهتر از وی بمن داده نشده است زیرا که تصدیق نبوت من کرده
روزی که مردم تکذیب من نمودند او مرا انجاند روزی که دیگران مرا راندند
او امداد من بمال خود نمود و خدا تعالی مرا از و فرزند داد و از غیر او نداد
و تو ای عائشه چنانکه باطل خواهی کرد بدرستیکه تو ستم کننده و ظالم خواهی بود
و گویند عائشه را ام المؤمنین و دیگری را از ازواج نگویند و گویند معاویه را
خال المؤمنین با آنکه پیغمبر لعنت بر معاویه لعین پسر لعین را پس فرمود که چون
معاویه را ببینید بر منبر باید که او را بکشید که مؤلفه قلوب است و بر غیر دین اسلام
و با علی محاربه خواهد نمود و رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون معاویه بعد از هجرت
گریخت از مدینه بمکه و چون در مکه پناهی نیافت از ضرورت باز بمدینه
آمد و اظهار اسلام نمود بعد از پنج ماه آن رسول صلی الله علیه و آله از عالم
رحلت فرمود بالتماس عباس او را کاتب وحی فرمودند و یکی از جمله چهارده
کاتب شد و زمخشری در کتاب ربیع الابرار گفته که معلوم نیست معاویه از جمله
کاتبان شد چه آیت نزول نیافت پس او را کاتب وحی خواندند و غیر او که
نه وحی ندارد و از عبد الله عمر روایت کنند که نزد رسول صلی الله علیه و آله
بودم گفت

بودم گفت کسی که حالا بیاید بر غیر سنت من خواهد مرد و معاویه آمد و هم او گفت
که روزی رسول صلی الله علیه و آله بر منبر بود و معاویه دست یزید گرفته از مسجد
بیرون میشد پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود که لعنت خدای باد بر قاید و مقود
و گویند خالد ولید را سیف الله با آنکه باعث قتل روز احد او بود و با اهل بیت
و عترت آنحضرت همیشه عداوت داشت و لا یزال تکذیب رسول صلی الله علیه و آله
مینمود و گویند یزید مومن بود و خلافت و امامت حق او بود با آن عمل
شنیعه که از او واقع شد از قتل امام حسین علیه السلام و اولاد و اصحاب
و غارت اموال و فرزندان رسول صلی الله علیه و آله را اسیر نمود و بر شتران
برهنه در جا دادند و از عراق بشام بردند و امام زین العابدین علیه السلام را
دست بسته نزد یزید بردند و از همه این اعمال سبب ایمان او و از دشمنی رسول صلعم
و اولاد نشد زهی اسلام و ایمان و صحت دین و پاکی مذهب که اهل چهار مذهب
راست و این چه عداوت است که بواسطه دشمنی شیعه با عترت رسول صلی الله علیه و آله
دارند با آنکه در صحیح مسلم و احمد ترمذی مذکور است که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که قاتل حسین علیه السلام در تابوت آتشین باشد و نصف عذاب اهل دوزخ
او را باشد واعد الله للظالمین جهنم وساءت مصیرا فصل در بیان تیسری

از اعتقادات شیعه که حقیقت اعتقاد ایشان ظاهر شود تا طالب راه حق از
روی بصیرت مذهبی را که سزاوار داند باعتقاد دو پیروی اختیار نماید
وخود را از فرقه ناجیه نموده از فرقهٔ هالکه اجتناب و احتراز نماید ومن الله
الهدایة والتوفیق بدانکه جماعت شیعه باجمعهم گویند که عالم حادث است وگویند
افلاک اجسام اند وکواکب انوار ایشان را حیات ونطق نیست وگویند
عالم را صانعیست مختار نه موجب وگویند صانع عالم موجود است وگویند خدای تعالی
قادر است لذاته وعالم است لذاته وباقیست لذاته خلافا فرقه مجبره که گویند
قادر است بقدرت وعالم بعلم وزنده بحیات وگویند سمیع وبصیر است
وگویند مستغنی است از جمله موجودات وگویند جوهر وعرض نیست وجای
ومکان وجوارح ندارد وگویند مرید وکاره است باراده وکراهت حادث
وگویند در ازل عالم بود بانچه بود وخواهد بود وگویند قادر است بر همه
مقدورات وگویند مقدورات خدای تعالی متناهیست مانند معلومات
او وگویند خدای تعالی محل حوادث نیست وگویند متکلم است وگویند او را
نتوان دیدن نه در دنیی ونه در عقبی وگویند معرفت خدای تعالی واجب است
عقلا وحصول آن بفکر ودلایل اول از واجبات است وگویند خدای تعالی

لطیف وقد

لطیف وقدیمست وگویند خدای تعالی از حلول واتحاد منزه است وگویند روح از جسمی نقل بجسمی
دیگر نکند وگویند روح جوهریست لطیف وگویند روح فانی نشود ومخلوقست وگویند خدای تعالی
عالم را از نیست هست کرده بی ماده وگویند عدم نفی صرفست واجسام وجواهر نیست وگویند
جایز نبود که انبیا را بدوزخ برد وکفار را ببهشت وگویند باعصیان کسی مستحق عقوبت
نبود وگویند یکی را بجرم دیگری نگیرد وگویند همه مکلفان را قدرت بر ایمان داده است
وگویند تکلیف مالایطاق زشت بود وگویند دروغ بر خدای تعالی جایز نبود واگر
کسی انواع گناه کند واز بعضی توبه کند درست باشد واگر کسی افعال نیک وبد کند
به نیک مستوجب ثواب بود وبدان بد اگر عفو نکند مستوجب عقاب وگویند گناهکار
اگر توبه ناکرده بمیرد ومؤمن باشد خدای تعالی عفو نفرماید بقدر گناه معذب باشد
وبعد از آن به بهشت رود وگویند مظلوم از ظالم عوض بگیرد واگر نباشد خدای تعالی
عوض بدهد وگویند خدای تعالی لطف را با خلایق بیک نوع کرد چه مؤمن وچه کافر وگویند
بعد از خلق مردم بعثت انبیا علیهم السلام واجب بود وگویند جمله انبیا معصومند از صغایر
وکبایر وگویند معجزه از غیر رسول ع وامام واقع نتواند شد وگویند خاتم انبیا فاضلتر
وبهترین موجوداتست وگویند امامت واجبست عقلا وگویند امام باید که منصوص
علیه باشد وگویند امام بعد از رسول صلعم بی فاصله علی بن ابی طالبست ع وگویند امام

ازصغایر وکبایر معصوم باشد وگویند امام باید که فاضلترین خلق باشد وگویند
هرکه نه امام منصوص علیه باشد و دعوی امامت کند چنان بود که دعوای نبوت
کند غیری وگویند امام دوازده اند وگویند اگر امام مغلوب باشد تقیه بر او رواست
وگویند هرگز زمانه از امام نبوده چه ظاهر و چه باطن و پنهان وگویند فاطمه
زهرا علیها السلام بعد از رسول صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
~~ازبرای کنه کاران باشد~~ بهترین خلق بود و معصوم بود از صغایر و کبایر وگویند
بهشت و دوزخ هرگز فانی نشوند وگویند شفاعت رسول و ائمه معصومین علیهم السلام
از برای گنه کاران باشد وگویند امیرالمؤمنین علیه السلام اول در بهشت آید
زیرا که لوا که پیش پیغمبر در دست او باشد وگویند در روضه رسول صلی الله علیه و آله
چند تا از ... بوده اند انبیا غیر در رجه رسول صلی الله علیه و آله باشند وگویند
سوال گور حقست و عذاب آن صدق وگویند همه خلق را حساب خواهد بود
مگر اندکی که بی حساب به بهشت روند چنانکه در حدیث است وگویند ترازو و صراط
و حوض و شفاعت و آنچه از احوال قیامت و غیره قرآن بدان ناطق است
و خبر صادق بآن خبر داده است همه حقست وگویند اطفال با جمیع در بهشت خواهند
بود وگویند همه آدمیان و جنیان مستحق ثواب یا عقاب یا هر دو خواهند بود

الا انبیا و اوصیا

وگویند خروج بر امام خروج
بر رسول است بی تفاوت وگویند
هرکه بر خلفا [illegible] شود در نبوت
مرده کافر مرده است صح

الا انبیا و اوصیا و ائمه هدی علیهم السلام که ایشان مستحق ثواب و درجات علیا باشند
وگویند حرام روزی نبود وگویند عمل برای و قیاس جایز نیست و خدا تعالی رسول را
در آن رخصت نداده و فرموده که وان احکم بینهم بما انزل الله وگویند اجماعی که اهل سنت
ابوبکر گفته اند ثابت نشود بواسطه تخلف جمیع بنی هاشم و محال بودن اجماع بعد از
فوت از جهت رسول صلی الله علیه و آله وگویند اهل ذمه نجس اند و در نماز و در روزه
و جمیع عبادات و احکام و حدود و دیات مسائل مختلفه ایشان بسیار است و از برای
تیز همین قدر کافیست فصل در بیان آنکه مذهب بعضی از فرقه اسلام از که ماخوذ است
و منسوب بکیست اما فرقه شیعه مذهب خود را از ائمه خود امیرالمؤمنین علیه السلام و یازده
فرزند معصوم آنجناب امام حسن و امام حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد
و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی
ابن الحسن صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین اخذ نموده اند و در باب
راویان و صحت اقوال ایشان و حقیقت مذاهب و کیفیت تقوی و ورع ایشان
تالیفات بسیار کرده اند و تا بر حقایق احوال ایشان اطلاع حاصل نموده اند
و با قرآن موافق نکرده اند و با اصول مطابق ندیده اعتماد بر روایات ایشان
ننموده اند و فقهای ذوی الاحترام و علمای کرام و مجتهدین عظام که بنوم

بتقوی و پرهیزکاری و عدالت بوده اند و بذل جهد نموده استنباط
مسائل فرموده اند بوجهی که در صدق آن شک و شبهه نمانده است و در این
قضیه دلائل نقلیه اثبات نموده اند که از هفتاد و سه فرقه فرقه ناجیه ممتاز است
از دیگران بعدم مشارکت در آن و رفع تناقض میان ایشان و موصوف
بدین اوصاف نیستند الا شیعه و جمع امامیان اما فرقه سنت چهار قسم اند
یکی حنفی که اخذ مذهب از ابوحنیفه بن نعمان بن ثابت کوفی نموده اند و شیخ ابو علی
خوارزمی در تاریخ خود آورده که پدر ثابت بنده تیم بن عبد الله بود و زوطی
نام داشت و او را از کابل ببرده آوردند و از آنجا بکوفه و ابوحنیفه در سال
هشتاد هم از هجرت بوجود آمد و اهتمام تمام در کسب علوم نمود و از
امام جعفر صادق علیه السلام مسائل تحقیق میکرد و جار الله علامه در تفسیر خود
آورده که در اصول زیدی مذهب بود و خلفای بنی عباس را غاصب
میخواند و چون نوبت خلافت بمنصور بالله رسید و جمعیت مردم نزد امام
جعفر مشاهده نموده اندیشه مند گردید و در سال صد و سی از هجرت ابوحنیفه
و مالک را طلب نمود و عهود و مواثیق بسیار و وظیفه و ادرارات همه ساله
مقرر داشت و امر باعتزال امام جعفر علیه السلام و احداث مذهبی نمود

و هردوی

و هر دوی ایشان از برای مال و منال دنیوی چون همه مردم زمانه بنده
دنیا همیشه بوده اند و خواهند بود و طلب جاه و منزلت و مجالست امرا و حکام
که لازمه طبایع بشریت چنانکه عمر سعد بطمع حکومت ملک ری فرزندان رسول را
و اولاد علی مرتضی را در کربلا شهید نمود با منصور عمل نموده هر یک احداث
مذهبی کردند و ابوحنیفه عمل برای و قیاس میکرد با آنکه ثعلبی و زمخشری در تفسیر
خود آورده اند که عمل بقیاس نمودن مستحسن نیست زیرا که مبدع آن
ابلیس است که چون گفتند باو که چرا سجده آدم نکردی گفت زیرا که او
از خاک است و من از آتش و آتش بهتر از خاک و این قیاس غلط است بدان
جهت که در خاک نفع بیشتر است که در آتش و باید که بقیاس حرام را حلال
و حلال را حرام کردند چنانکه دیلمی روایت نموده و بخاری در صحیح
خود آورده که ابوبکر گفت که کدام آسمان سایه اندازد مرا و کدام
زمین بردارد مرا هرگاه برای خود حکم کنم و هم ایشان روایت کرده اند
که عمر بارها میگفت که باید که شما صاحب رای نباشید که صاحب رای گمراه
کننده است و شریح را قاضی کوفه کرده بود و گفت که حکم کن بکتاب خدا تعالی
و بعد از آن بسنت رسول صلی الله علیه و آله و الا باجماع و اگر در اینها

ناقصی برای خود حکم کن که بر تو چیزی نیست و عبدالله بن عمر بن بردق بن
سرین و ابن عبدالرحمن عوف گفت که قیاس شروع نیست و ابوحنیفه احداث
مسائل شنیعه و حکایات قبیحه بسیار نمود و در ماسبق شمهٔ بدان کرده شده
و یکی از صحابه ابوحنیفه او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برد و آنحضرت در
حق او دعا کرد و ببرکت آن دعا پیشوای مردمان شد و این روایت
دروغ است زیرا که باجماع امیرالمؤمنین علیه السلام در سال چهلم از هجرت
بجوار رحمت ایزد جل و علا فایز شد و ابوحنیفه در سال هشتادم بوجود
آمد و دیگری از چهار فرقه مالکی اند که اخذ دین از مالک نموده اند و او
از ربیعه و او نیز اعتزال از امام جعفر صادق علیه السلام نمود و احداث
مسائل رویه نمود و ابوحنیفه را کامی میگفت و اصحاب ابوحنیفه نیز نفی اسلام
او نموده اند و چون در میانه عجم مالکی کمتر می باشد در شرح حال و اقوال
او فایده نبود در آن خوض ننموده و دیگری از آن چهار فرقه شافعی اند
که اخذ دین از شافعی نموده اند و او علم از مالک و از محمد حسن شیبانی
همدرس حنیفه آموخت و نام او و نام پدران او بدین وجه است که محمد بن
ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سایب بن عبید بن یزید بن

هاشم بن مطلب بن عبد مناف و اکثر مردم شام و سکان مصر و مجاورین بیت المقدس
گویند که مذهب شافعی بهتر از مذاهب دیگر است و امام فخر در کتابی گوید که
پدرم رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دید که شافعی بر دست راست آنحضرت
نشسته بود و پدرم حضرت فرمود که اگر نجات میخواهی از شافعی فرا گیر و این
خواب هر چند فی نفسه اعتبار ندارد و این کذب صرف است زیرا که مستلزم
ابطال دیگر او یا است و در کتب چهار مذهب حکم بصحت مذهب هر یک نموده اند
و نفی یکدیگر هم نموده و تجویز نقیضین کرده اند و حاشا ثم حاشا که رسول صلعم را
چهار دین باشد که هر یک نقیض دیگری باشد و اصحاب آن تکذیب یکدیگر کنند
و صحت هر یک مستلزم ابطال دیگری باشد و شافعی را نیز در اصول و فروع مسائل
شنیعه بسیار است و من در کتابی دیدم که اقوال شافعی را که یکی از اصحاب
او نوشته بود که اگر چه اوصاف او را احصی نتوان نمود اما در حین وفات
او لغایت از و نا امید شدیم زیرا که رجوع غسل و تکفین خود بیکی از اصحاب
کاظم نموده وصیت نمود که او را در جوار امام موسی کاظم علیه السلام مدفون
سازند و ما را در حق او شک شده گفتیم از بیم بنی عباس و طمع مال
و جاه خود را از اهل سنت مینموده است چنانچه جمعی میخواستند که بر او نماز کنند

آخر الامر گفته که مردم از تشدد تب و تعصب برخی بزبان بسیار گویند
که اعتباری ندارد و اتفاق بر پاکی دین و صحت اقوال او نموده‌اند و با خلفاء
و قلانسی و صعلوکی درین باب فتوی نوشته‌اند و ابو زرعه و عبدالله بن سعید
و سهل تستری و جیلی و جوزقی و غزالی و فخر رازی در باب جهاد او ترجیح دین
او بر ادیان رسایل نوشته‌اند و دیگری از چهار فرقه حنبلی‌اند که اعتقاد دین
خود را از احمد حنبل نموده‌اند و این احمد از فرزندان زهیر بن قوص است
و در صفات باری تعالی از رؤیت و جسمیت و غیر همه چیزها گوید که در صفات
احاد مردم از کافر و مسلمان شوان گفت و در کتاب خود ایراد نموده که
هر که اندک مایه دشمنی علی ندارد و او از من باشد لعنت بر او باد کی از دید
که آن اندک چه قدر باشد گفت اگر بقدر جوی باشد و محمد بن جریر حنبلی مذهب
چون این کتاب را دید از دین او تبرا نمود و بدین شافعی درآمد و ادا گوید
قرآن محدث و عوض لعنت کفار است و در قرآن اسماء بقال و حمیره و جیب
و جبال و کلاب و خنازیر و قرده و خارپشت و مانند آن قدیم است و قرآن را
بظاهر حمل کند و تاویل ننماید و چون در ملک عراق و خراسان حنبلی مذهب
کم باشد ذکر ایشان ننمود و نعوذ بالله من الخذلان و نهدنا الی صراط السوی فصل

و الطائفه فصل

و الطائفه فصل در بیان احوال جمعی اسماعیلیه که ذکر ایشان را باطنیه خوانند
و ملاحده گویند و هر چند ایشان از فرقه اهل سنت که سخن ایشان است نیستند
اما چون مردم بسیار در جمیع بلاد مذهب باطنیه ایشان دارند و کلمه از اعتقاد
ایشان مذکور می‌نماید شاید که باعث هدایت ایشان شود و من الله التوفیق
بدانکه ایشان ابطال جمله شرایع کنند و گویند از تکالیف هیچ چیز بر کسی واجب
نیست و نماز و طاعت کسیست که او را مولانا خوانند و زکوة آنکه زیاده
مؤنت خود بدو دهند و اذان و اقامت آن بود که مردم را بطاعت
مقتدا خوانند و گویند نرسد که عیب مولانا ایشان گویند و هر چه کنند
از فسق و فواحش و زنا همه حق باشد و گویند حج رفتن بود نزد امام ایشان
و همه محرمات را حلال دانند و گویند محرمات عبارت از قومیست که
ایشان را منکر باشند و فرایض موالات ایشان است با امام ایشان و از شیطان
که در قرآن هست گویند عمر خواسته‌اند و از ابوبکر ایشان و بعضی گویند که از فرعون
مراد عمر است و از هامان ابوبکر و اعتقاد بسوال گور و قیامت و حشر و نشر و حساب
و بهشت و دوزخ ندارند و گویند حال آدمی چون گیاهی بود که بروید و دیگر
او را اعادت نبود و صفات باری و نام انبیا و قرآن و حدیث از بهر تخبط مردم

ساختند و در زمان اسلام اول کسی که اظهار این دین نمود عبدالله بن میمون قداح
اهوازی بود و وضع این کفر و زندقه او نمود و او خدمت اسمعیل پسر امام جعفر
صادق علیه السلام میکرد و چون اسمعیل بجوار رحمت حق شد خدمت پسرش
محمد بن اسمعیل میکرد و چون دوانقی امام جعفر علیه السلام را زهر داد و شهید
نمود عبدالله محمد بن اسمعیل را گرفت و بمصر برد و چون محمد بن اسمعیل وفات
یافت او را کنیزی بود حامله او را عبدالله گرفت و کنیزک خود را که حامله
بود بجای او نشاند و او را پسری آمد گفت که این پسر محمد بن اسمعیل است
و چون بزرگ شد گفت که این امام است و مردم بسیار از عالم تابع و
تبع او شدند و جمعی از نسل او پادشاه شدند و دعوی امامت کردند
و ایشان در عالم پراکنده شدند و در زمان بنی عباس مهدی و قایم و منصور
و ناصر خود را موسوم نمودند تا آنکه در زمان مستنصر بالله حسن صباح بمصر نزد
او رفت و ازو اجازت گرفت و در قلعه الموت توابع قزوین تکیه جای
گرفت و آن ملعون خلق بسیار گمراه کرد و تا این زمان که هزار و چهل از هجرت
پیروان آن ملعون در اطراف عالم بسیار اند و متفرق بچند فرقه شده اند
اول صباحیه که گویند که با آن اعتقادات فاسده که یاد کرده شد عمل

از جمیع امور

در جمیع امور کفایت است و بجنس احتیاج به پیغمبری نیست دوم ناصریه که اصحاب ناصر
خسرو بود و آن ملعون تحصیل علوم کرده شاعر غرای بود و خلق بسیار گمراه
کرد و ملاحده بدخشان و کشمیر ناصریه اند سوم قرمطیه که اصحاب احمد قرمطه اند
و آن لعین خلق بسیار کافر و گمراه نموده با جمعی کثیر خروج نمود و قافله حاج را قتل
نمود و قصد کرد که خانه کعبه را خراب سازد و خدا تعالی بیماری برایشان مسلط
نمود که همه بجهنم رفتند چهارم بابکیه و ایشان اصحاب بابک اند و آن ملعون از اراذل بکان
بود و قوم بسیاری بر او جمع شدند و آن بدبخت فتنه و فساد بسیار در دین کرد و
معتصم عباسی چند بار بمحاربه او فرستاد تا آخر بر او ظفر یافته او را با اصحاب
او بجهنم فرستاد پنجم مقنعیه اصحاب ابن مقنع در زمان مامون این ملعون
از شهر کش بیرون آمد و دعوی نبوت کرد و بعد از آن دعوی الوهیت کرد
و در ماوراء النهر اتباع او بسیار شدند پس از خلق در حجاب شد و روی
خود را تمام زرین ساخت و گفت که مرا نتوان دید و چون اصحاب او در دیدن
او مبالغه کردند آن ملعون آینه چند محرق ساخته و او در وقت تابش آفتاب
بر آن آن مردم را رخصت آمدن داد و هر کس که در پیش بود از عکس شعاع
او سوخته شده و دیگران برگردیدند و در الوهیت او یقین کردند و آن نیرنگ

وحیله و مخاریق نیک دانستی و نامش هاشم بود و بیک چشم کور بود و چون
بجهنم رفت مرو را ایام تبعه او ملاحده بسیار گردند و در ولایات دعات
حالا هم گویند که جمعی از ایشان هستند **فصل** در بیان تفرقات بدان ایدک الله
تعالی علی الهدایة وسلوک طریق المستقیم که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که امت
من بعدی هفتاد و سه فرقه شوند و همه هالک باشند الا یک فرقه و هر یک خود را
ناجی میدانند و دیگران را هالک و کافر و گمراه اما اجماع که هر که شهادتین
گوید و با بنیاد و اصول شرع مجملا در ظاهر اقرار نماید خون و مال و زن
و فرزندان او در امان باشند و از هم میراث گیرند و عمده این فرق
دو فرقه اند سنی و شیعه هر یک را دو نام بود سنی خود را اهل سنت نامند
و شیعه ایشان را ناصبی خوانند و ایشان گویند که اگر از ناصب خواهند
ایشان گویند که اگر از ناصب آن خواهید که خلیفه نصب نمودیم این نام
محمود است و اگر آن خواهید که نصب عداوت امیرالمؤمنین علی علیه السلام
و اولاد و اصحاب علیهم السلام کردیم باطل و دروغ است و جفا که باطل و دروغ
و انکار کار زشت است زیرا که یاری دادن کسی که حق کسی غصب کند و ظلم و ستم
و انکار روا نموده خدا و رسول صلی الله علیه وآله نماید عین عداوت است با آن مظلوم

وانی

و هرگز ایشان را نشده و نشود که گویند امام باختیار خدا و رسولست پس ناصب
خوانند ایشان را باین اعتبار بود و مؤید این آنکه در روایات اهل البیت آمده
که ناصب عداوت عترت رسول صلی الله علیه وآله است که با دوستان و شیعه ایشان
بسبب دوستی ایشان دشمن باشند والا مذهب همه ناصبی باشند و شیعه را امام
محمود و شیعه است و اهل سنت ایشان را رافضی خوانند و گویند چون این را انکار
رافضی شدند و این نام مذموم است و شیعه گویند که این هم محمود است زیرا که
گذاشتن دین شما احسن اعتقادات است و خدا تعالی در وصف موسی علی نبینا
و علیه السلام فرموده است که رفض نمود موسی از فرعون و باز گذاشت او را
و انکار او نمود پس نام رافضی را مذموم نبوده باشد و اینکه بنی تیم و بنی عدی
و بنی امیه با عترت رسول صلی الله علیه وآله و خاندان آنحضرت کردند ترک و فرنگ
و یهودی و نصاری مثل آن با هیچ مسلمان نکنند و اهل سنت ایشان را امام و مقتدا
خود دانند و اگر کسی انکار ایشان نماید او را کافر دانند ابوبکر بخلاف
قول خدا و رسول جانشین رسول صلی الله علیه وآله شد و غصب فدک از حضرت
فاطمه علیها السلام نمود و عمر بعد از و خود را خلیفه رسول صلی الله علیه وآله
گفت و خطی که ابوبکر در باب باز گذاشتن فدک بعامل خود نوشت از فاطمه گرفت

دپاره کرد فاطمه گفت که چنانچه شکم من دریدی شکم تو دریده شود و بموجب دعای
آن معصومه ابولؤلؤ شکم او را درید و آتش در خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام
زد و در خانه بر شکم فاطمه علیها السلام زد که آن فرزندی که در شکم داشت کشته
و عثمان انقدار بدعت بنهاد و انبدای اصحاب رسول صلی الله علیه واله نمود که
صحابه و تابعین که در مدینه بودند با اهل کوفه هجوم نموده او را بقتل آوردند
و معاویه چون ملک گرفت بفرمود که در جمیع بلاد اسلام بر منابر و منارها لعنت
بر امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام و آل و عترت
رسول کردند و هزار ماه کم دو سال که ملک از عمر بن عبدالعزیز شد و او این
فعل شنیع منع نمود و این مقدمه مستمر بود و اگر شما اهل سنت را عداوت با فلان
رسول صلی الله علیه واله حبت بنی امیه و اعدای رسول صلی الله علیه واله و دشمنان
اهل بیت را مسلمان دانید و اگر گویند که کسی را که دشمن خاندان نبوت امام ندانیم
و مسلمان گوئیم در وضع گفته باشید و هم هم مذهب دار کان دین خود نموده
باشند زیرا که امامت نزد شما جهت شما را مثبت نه بنص خدا و رسول
گویند که چون یک کس بیعت کرد بر دیگران واجب است و مردم که بر معاویه
و یزید و مروان و سایر ملوک بنی امیه بیعت نمودند اضعاف مضاعف آن بودند

ر ابوبکر و عمر بیعت کردند و بر شما لازم است که یا اینها را همه امام دانید یا بزرگی است
ابوبکر و عمر و عثمان نگوئید و آن خود هرگز نگوئید پس بنی امیه همه امام شما باشند
و زهی مذهب شما که معاویه با امیرالمؤمنین علی علیه السلام که شما هم امام
دانید اما بعد از عثمان جنگ نموده باشد و بر خاندان رسول صلی الله علیه واله
لعنت کرده باشد و چندین کس را از صحابه و تابعین کشته باشد و یزید که امام حسین را
شهید نموده عترت رسول صلی الله علیه واله را باسیری گرفته باشد امام دانند
دانید و بر ایشان طعن و لعن جایز ندانید و چه جای امامت هر کس ایشان را مسلمان
دانند لازم آید بر او که اعتقاد به بهشت و دوزخ جبلک تعزران و رسول صلی الله علیه واله
نداشته باشد و ابوسعید که از علمای سنیست در ضمیه آورده که یزید از جمله مومنان است
و از عداوت اهل البیت کفت باسلام او نمود و او را از جمله مومنان و اهل بهشت
کردانید نعوذ بالله من هذه المذهب الفاسده و دیگر بدان ارشدک الله که
چون کسی را اطلاع بر بواطن و ضمایر خلق نیست امام را که بهترین مردم است
نتوان دانست الا بقول خدا و رسول صلی الله علیه واله در باب امامت امیرالمؤمنین
آیه و حدیثی بسیاری با آنکه از هزار یکی نمود از کتب اهل سنت که بر ایشان حجت است
چنانکه در ما سبق ذکر یافت پس آنجناب بهترین خلق و حجت خدا تعالی و معصوم

ازکبار و صغار بوده باشند و ایضا مسلم بن [illegible] در صحیح خود آورده اند که [illegible]
از ام سلمه روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدای اگر دانستی که
بهتر از علی و فاطمه و حسن و حسین کسی هست مرا فرمودی که با او مباهله رفتمی [illegible]
و جمعی کثیر از راویان روایت نموده اند و نزد [illegible] بتواتر رسیده که رسول
فرمود که دو چیز در میان شما میگذارم اگر دست در هر دو زنید هرگز گمراه نشوید
هر یک بزرگتر از دیگری یکی کتاب خدا تعالی و دیگری عترت من و از هم جدا نشوند
تا بر لب حوض کوثر بمن رسند و چون رسول صلی الله علیه و آله ایشان را با قرآن
برابر کرد بهتر از همه کس باشند و مانند قرآن حجت خدا اند بر خلق و از اول
زمان بنی امیه تا آخر دولت بنی عباس شیعه خوار و پریشان و پوشیده
و پنهان بودند و بعد از آن هم در خفیه شیعه حدیثی بهم نقل مینمودند تا زمان [illegible]
سلطان مشهور سلطان محمد خدابنده که بوجود او اندک فراغتی [illegible]
بود شیعه بخاطر جمع اظهار مذهب خود می نمودند و چون او بجوار رحمت حق [illegible]
شد شیعه متواری کنج خمول شد تقیه شیوه خود نمودند تا آنکه پادشاه [illegible]
جاه سلیمان بارگاه [illegible] شاه اسمعیل الحسینی الصفوی ظهور نموده
اهتمام تمام در رواج دین ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم نمودند و بعد از [illegible]

او پادشاه

او پادشاه سکندر حشمت جمشید آداب فردوس مکان شاه طهماسب الحسینی که پنجاه
و اند سال بر جهانبانی قیام نمود و کمر [illegible] جاده شریعت مصطفوی و دین قویم
مرتضوی بی خلاف [illegible] و شیعه آل علی بفراغ بال در مهد امن و امان آسوده
گردیدند و اظهار دین مبین و مذهب پسندیده و اعتقادات صحیحه خود نمودند
و چون نوبت جهانداری بنواب مستطاب کامیاب جهانبانی آفتاب معدلت شعار
گردون وقار فلک اقتدار خورشید اشتهار [illegible] صفات مصطفوی اوصاف
مرتضوی آیت ظل الهی عباس پادشاه که یارب دولتش بظهور صاحب الزمان علیه السلام
متصل باد رسید از شرق تا غرب سادات عظام و علمای کرام روی بدرگاه
گیتی پناه او آوردند و الحق از زمان کیومرث تا امروز که هزار و چهل از هجرت
[illegible] مانند این پادشاه پادشاهی در جمیع اوصاف کمال بر مسند جهانبانی ننشسته

هم نبوت در نسب هم پادشاهی در حسب
کو سلیمان تا در انگشتش کند انگشتری

شیعه بر غم سنی اثبات دین و اظهار مذهب خود می نمایند و اهل سنت نیز کمال
خود بوده [illegible] اند دیگر [illegible] رحمهم الله که در صحیح مسلم خود و در مسند
احمد بن حنبل و اکثر کتب احادیث آورده اند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که مثل اهل بیت من همچو سفینه نوح است هر که در آن نشست نجات یافت و هر که از آن

مخالفت کرد هلاک شد و این دلیلیست واضح که حق با اهل بیت رسید است و هر که
بر این اعتقاد نیست گمراه است پس یقین فرقه ناجیه ایشان‌اند و اگرچه صحابه بسیار
هیچکس را برادر و پدر و بشیر و نذیر و سراج منیر نبوده و صدیق نیست که بدیشان
ایمان آورد و فاروق آنکه فرق کند میانه ایشان و اعدای ایشان و مهاجر آنکه
بدیشان مهاجر شد و انصار آنکه ایشان را نصرت داد و صحابه آنکه بصحبت ایشان
رسید دوستان ایشان مستحق بهشت‌اند و دشمنان ایشان سزاوار دوزخ شفیع
عاصیان جد ایشان صاحب لوای حمد و قسیم بهشت و دوزخ و ساقی کوثر پدر ایشان
پاره جگر رسول صلی الله علیه و آله و سیده نساء العالمین مادر ایشان حمزه عم پدر
ایشان جعفر طیار عم ایشان ابراهیم و عبدالله طاهر خال ایشان خدیجه کبری
جده ایشان مهبط جبرئیل علیه السلام خانه ایشان در مطهر از همه آلایشی خاندان
ایشان هرگز فضیلتی بود به برکت ایشان بوده و همچنین با امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بچه شما از ما بهتر بید گفت به آنکه ما نخواهیم که از شما باشیم و هر که نخواهد که از ما
باشد کافر بود و از جمله و چون درست شد که ائمه صادقان و بهترین خلایقند
امام ایشان باشند و طاعت ایشان واجب بود و خدا تعالی فرمود که با صادقان باشید
پس مخالفان ایشان اهل ضلال بوده و از جمله فرقه‌های هالکه و غیر دوستان ایشان

او نیز

فرقه ناجیه نباشند و این جماعت جازم به نجات خود و بخلاف دیگران میدانند بدانکه
ارشدک الله تعالی الی صراط المستقیم که از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که حلال مشکلات بود
چندان معجزات بظهور آمد که جمعی آنجناب را خدا خواندند و از قتل ایشان نمودند
و ابن ملجم در مسجد کوفه در محراب آنحضرت را شهید نمود چنانکه در مجلس مذکور شد
و بعد از آن حضرت امام حسن علیه السلام مفترض الطاعه و واجب العصمه است بموجب
نص رسول و وصیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و محدثین طریقین و اهل سیر روایت
نموده‌اند که بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام چهل هزار کس با امام حسن علیه السلام
بیعت نمودند و آنجناب عزیمت شام نمود که با معاویه محاربه نماید و چون لب ساباط
مداین رسید بیوفایان کوفه تخلف نمودند و سراپرده آنحضرت را تا جای نمازی
که بر آن نشسته بود غارت بردند و آنحضرت را مجروح کردند و چون آنحضرت را
ناصر و معاون نماند با معاویه بالضروره صلح نمود و جمع جهال آنجناب را بر صلح
کردن ملامت نمودند و چون این سخن به آنحضرت رسید فرمود که اما من حجة الله
نیستم بر شما پس هیچکس را نرسد که در آن سخن گوید و علت مصالحه من همان
علت مصالحه رسول است با بنی ضمره و بنی اشجع و با اهل مکه در روزی که از مکه ممنوع شد
و از حدیبیه برگشت و چون از قبل خدا و رسول امام باشم شما را نرسد هرچه کنم بحکم

بود و خضر نبی که کشتی سوراخ کرد و غلام را کشت موسی علیه السلام چون سبب آنرا
ندانست انکار کرد و چون دانست خشنود گردید با آنکه بر من انکار کرده اید
باید بدانید که اگر من صلح نکردم یک کس از شیعه ما باقی نمی ماند و الحق چنانچه آنحضرت
فرموده اند چون حالات او با عقاد امامت او توان نمود در کتب احادیث محلی
طریقین روایت نموده اند که رسول صلی الله علیه و آله او را از سید جوانان بهشت
گفته و الحکم و ما ینطق عن الهوی خدای تعالی او را باین نام خوانده است و آیه تطهیر که
او داخلست و مباهله پس بر فضل کسی که از اهل بهشت و ستوده خدا و رسول صلی الله علیه و آله
بوده باشد اعتراض نمودن خذلان و ضلالت بود و رسول صلی الله علیه و آله چند بار
با کفار و یهود و نصاری صلح نمود و نظر نموده خدای تعالی که لقد کان لکم فی رسول الله
اسوة حسنة همه کس را آنچه آنحضرت کرده چون کند معذرت پسندیده است
و حمیدی در جمع بین الصحیحین آورده که رسول صلی الله علیه و آله حسن را با خود بر منبر
داشت و فرمود که این پسر منست و شاید که خدای تعالی صلح اندازد میان دو گروه
از مسلمانان بدست او و این اشارت بصلحست و هرگاه خدای تعالی فرموده باشد
باین صلح بروست امام حسن علیه السلام پس طاعت کردن آنحضرت را طاعت
کردن بود خدای تعالی را و معاویه سوگند خورد که دیگر لعنت بر خاندان نکند و از

و افزای به دوستان

و افزای به دوستان اهل البیت نرساند و جعده زن بد عاقبت مکر داد و او خلاف عهد
نموده نمود و کرد آنچه کرد و با خود برد بگور آنچه برد و جزای این اعمال ابدالآباد
که آنحضرت بعد از آن بر روضه جد خود بمدینه مراجعت نمود و جعده دختر اشعث
ابن قیس بفرموده معاویه آنجناب را زهر داد و این جعده ملعونه زوجه آنجناب بود
و صد هزار درم معاویه با قدری زهر هلاهل نزد مروان که از قبل او امیر بود فرستاد
با عهدنامه معاویه که ترا به یزید خواهم داد که وصف حسن تو شنوده است و بهر تو
آرام و قرار ندارد و آنجناب امام حسین علیه السلام را طلب فرمود و بعد از همه
وصیتها گفت که مرا در بقیع در جنب جده ام فاطمه بنت اسد مدفون سازید
و اول ببر روضه جدم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله تجدید عهد برید اما مظنه این
است که قوم گمان برند که شما اراده دفن من در جوار آنحضرت دارید و هجوم
نموده مانع گردند و در آن حال باید که مصابرت نمائی که مبادا خونی ریخته شود
و چون سریر آنجناب را برداشتند مروان بفرموده عایشه گفت بنی امیه سلاح
در پوشیدند و عایشه بر استری نشسته باواز بلند گفت که عثمان در بیرون
و خانه از منست مگذارید که بخانه من او را درآورند و بنی هاشم نیز سلاح در پوشیدند
و چون کار بمقاتله رسید امام حسین علیه السلام و عبدالله بن عباس فرمودند

خواهد دید و وای بر او که بقیع نور
حضرت را در قیامت خصم او بوده باشد
و روایت نموده اند

هرآینه که به خواهیم کرد پس بردن ابراهیم اختیار نمودم و بعد از سه روز ابراهیم
بمرد و بعد از آن آنحضرت دایم که حسین را میدید میفرمود که این آنست که پسر خود
ابراهیم را فدای او نمودم و روایت نموده خطیب خوارزمی که جبرئیل علیه السلام
نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد که خدا تعالی میفرماید که من کشتم بجهة یحیی بن زکریا
هفتاد هزار کس را و روایت نموده احمد حنبل که هر قطره که فرو بارد از دیده بر
حسین علیه السلام جای دهد خدا تعالی او را در بهشت عنبرسرشت و روایت نموده
سلم در تفسیر این آیه که **فما بکت علیهم السماء و الارض** که بر حسین علی چون شهید
شد آسمان خون ریخت و گریست و این سرخی گریستن اوست و ثعلبی در تفسیر خود
آورده که سرخی شفق پیش از شهادت امام حسین علیه السلام نبوده است و جمهور
کوفه و واقدی که از اعاظم مورخین و اعیان اهل سنت اند نقل نموده اند
باختلاف الفاظ و اتفاق معانی که ام الفضل بنت حارث ابن عبدالمطلب گفت
که من دایه حسین علیه السلام بودم روزی رسول صلی الله علیه و آله او را در کنار
داشت قطره چند بول از و بجامه رسول صلی الله علیه و آله ریخت او را به شدت
برداشتم او بگریست رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چرا او را گریان کردی
بول با آب برود و خاطر او رنجیدن بیست که لحظه ملول باشد و رحم تو
گه

۱۵۰

که با آنجناب را نفرموده وصیت او نزد جده او به بقیع می بریم و برای تجدید
عهد آورده ایم و اگر وصیت بدفن میکرد ما بدان عمل مینمودیم و منع شما ممنوع
نمی شدیم پس عبدالله عباس گفت ای عایشه یکروز بر شتری نشستی و با وصی ابن عم
و پدر فرزندان رسول خدا جنگ کردی و امروز بر استر سوار شده فرزند رسول را
تیر میزنی و اگر تو نوعی بر خیل هم خواهی نشست که خانه کعبه را خراب کنی و نخواهی
که نور خدا تعالی را فرو نشانی و هرگز ترا اسلم نشود پس آنحضرت را در جنب
جده اش علیهما السلام دفن نمودند و بعد از آنجناب حضرت امام حسین علیه السلام
بنص خدا و رسول صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه السلام و وصیت حضرت
امام حسن علیه السلام امام بحق است و برگزیده خدا و رسولست و روایت نموده
خطیب خوارزمی که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حسین از منست و من از حسینم
خدا کسی را دوست میدارد که حسین را دوست دارد و هم او و مؤلف کتاب
نهایة الطلب روایت کنند که رسول صلی الله علیه و آله حسین را بر ران راست
و ابراهیم پسرش را بر ران چپ داشت پس جبرئیل آمد که خدای تعالی
این هر دو را مر ترا جمع نخواهد داشت اختیار کن از این دو هر کرا که خواهی و دیگری را
فدای او کن پس آنحضرت گفت که اگر حسین را فدا کنم و بمیرد من و علی و فاطمه
حسن

۸ ابم لونام

آب بیاورم چون باز آمدم آنحضرت میگریست گفتم پدر و مادرم فدای تو باد
سبب چیست فرمود که جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که این فرزند ترا بر کنار
آب فرات تشنه بکشند و از زمین کربلا این مشت خاک بمن داد که چون
او را بکشند این خاک خون شود و قبضه از آن بام سلمه داد و فرمود که چون
حسین را بکشند این خاک خون تازه شود و چون امام حسین بعراق رفت هر روز
ام سلمه ملاحظه آن خاک مینمود تا روزی آن خاک خون تازه شده بود
برسم نوحه و زاری قیام نمود و روایت نموده اند که در زمان خلافت
عمر کعب الاحبار بمدینه آمد و بیان فتنها میکرد و احوال مردمان و وقایع روزگار
تا زمان مهدی علیه السلام باز میگفت پس گفت که اعظم همه فتنها و بزرگتر حادثها
که هرگز از دل عالمیان فراموش نشود کشتن حسین است و وای بر مردمان
کشتن حسین را سهل میدانند که در آن روز درهای آسمان بگشایند فرشتگان
خدای آسمان و زمین خون بگریند و چون ببینید که کنارهای آسمان سرخ
شده بدانید که بر واقعه حسین است که آسمان خون میگرید و مردم مدینه روزی
که کناره آسمان را سرخ دیدند و هرگز ندیده بودند کشتن آنجناب را فهم کردند
تا بعد از چند روز خبر این واقعه عظیمه رسید و مردم در آن روز از کعب الاحبار

پرسیدند

پرسیدند که چند پیغمبر را کشتند و آسمان نگریست این چگونه باشد گفت هیهات
هیهات شما کشتن حسین را خوار میدانید که او برگزیده خدا و سبط رسول
و فرزند مصطفی و مرتضی و قرة العین فاطمه زهراست و او را امت جد او بظلم
و عدوان تشنه بر لب فرات خواهند کشت و او گوشت و خون مصطفی است
و امت او وصیت او را در باب عترت او ضایع گذارند و خود در ابد الآباد
مستحق دوزخ و عذاب الیم سازند و بدان خدای که جان کعب در قبضه
قدرت اوست که گروهی از ملائکه تا روز قیامت بر آنحضرت خواهند گریست
و جای قبر او بهترین بقاعست چون مکه و مدینه و بیت المقدس و در هر شب
هفتاد هزار فرشته بزیارت او آیند و گریه و زاری نمایند و در روز
کشتن آنجناب زمین و کوهها بلرزند و دریاها موج برآرند و این بر کم گشت
که من آنچه کعب الاحبار گفت از سلمان شنیدم و آنکه گفت زمین و هر چه
در اوست از حیوان و نبات و آسمان و ستارها و روحانیان بر حسین
بگریند و هر که با حسین علیه السلام کشته شود او را باشد ثواب هشتاد شهید
از شهدای روز بدر و احد ای برادر هر که دو رکعت نماز در سر تربت آنحضرت
بگذارد ثواب هشتاد شهید بدو دهند و روایت نموده احمد حنبل و ابن

و فخر رازی در تفسیر کبیر که روزی رسول صلی الله علیه و آله در سفری بود و در اثنا
راه آغاز کرد چون سبب آن پرسیدند فرمود که جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد
که حسین ترا بر کنار آب فرات شهید کنند تشنه پس رسول صلی الله علیه و آله چون
از آن سفر مراجعت نمود و بر سر منبر رفت و بعد از خطبه دست بر سر حسین و دست
بر سر حسن علیهما السلام نهاد و فرمود که خداوندا منم محمد بنده و رسول تو و این
دو فرزندان من و نسب منند و من ایشان را در میان امت میگذارم و جبرئیل
مرا خبر داد که ایشان را خواهند کشت در آن وقت برکات خود بر ایشان فرست
و کشندگان ایشان را در دنیا و آخرت مخذول گردان و از این قسم کلمه
بسیار گفت و گریه بسیار کرد و مردم نیز باتفاق گریستند پس رسول
فرمود که امروز می گریید و در روز واقعه خاموش باشید و مدد ندهید
و واقعه ی دهشتی آورده اند که جمعی را با رویهای سیاه در صحرای محشر آرند
و چون رسول صلی الله علیه و آله ایشان را ببیند پرسد که کیستید آنها گویند
امت تو ایم که کتاب خدای تعالی را در پس پشت انداختیم و وصیت تو را
در باب فرزندان تو نشنودیم و بر ایشان ظلم و ستم نمودیم و حق ایشان را
باز گرفتیم و ایشان را شهید نمودیم آنحضرت روی از ایشان بگرداند پس ایشان را

با تشنگی و خاکی و شدائد و تعب جهنم برند که هرگز خلاصی نیابند بعد از آن جمعی را بیاورند
که جامه و رویهای ایشان مانند خاکستر بود و چون آنحضرت پرسد که اینها کیستند
گویند که اینها بودند که دیدند که فرزندان و عترت تو ظلم و ستم می کشند
و خاموش نمودند و یاری و اعانت ننمودند پس ایشان را نیز به دوزخ برند
و بعد از آن جمعی را بیاورند با رویهای سفید و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
پرسد که اینها کیستند گویند که اینها محبان و مطیعان فرزندان و عترت تو اند
که کتاب خدا را کار کردند و از فرمان خدا تعالی و فرموده تو تخلف ننموده اند
و جانهای خود را فدای ایشان ساختند و با دشمنان حسب الامکان محاربت
نمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را بشارتها داده فرماید که
بعد از آنحضرت ایشان را به بهشت در آورند و از این روایات که علمای اهل سنت
نموده اند اگر دشمنی آل رسول صلی الله علیه و آله و جهالت و کوری و تعصب نبوده
باشد با حسن وجهی حق از باطل جدا شود و ظاهر و هویداست که دو فرقه
رو سیاه و خاکستر رنگ کیستند و کدام طایفه اند فرقه سفید رو و ناجی از ستمکار
فانظر و بین الانصاف یا اولوا الابصار در روز دهم محرم در کربلا او را
و اولاد و اصحاب او را عمر سعد ملعون بفرموده یزید و عبید زیاد لعین

بقتل رسانیدند چنانکه معروف است و در اکثر بلاد مؤمنان چه اشکار و چه پنهان
اعدا بر رسم تعزیت آن سرور قیام می نمایند و اکثر اهل چهار مذهب روز
عاشورا بدستور روز عید لباس تجمل پوشند و بلهو و سرور و نشاط مشغول
شده عید بزرگ خود میدانند و باین وضع عداوت اولاد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله ظاهر میسازند و تجویز لعن بر یزید نمی نمایند و خود را
مسلمان و اهل دین میدانند وما کان ذلک الا کفراً و خسران مبین
و بعد از آن حضرت علی ابن الحسین زین العابدین علیه السلام بفرمان خدا
و نص رسول و امیر المؤمنین علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهم السلام
امام انام و حجت خدای تعالی است و باتفاق کافه خلایق که مدایح و مناقب
آنحضرت علیه السلام و باقی اولاد عظام تا صاحب الزمان علیهم السلام و فضایل
و مآثر صدر بدر کائنات و محامد و مفاخر امام المتقین علی بن ابی طالب و غیر
معلوم و چه از علوم آنجناب حد و نهایتی ندارد و جن و انس از عهده
ذکر عشر عشیر آن بیرون نمی آیند و از برای تیمن و تبرک اسم سامی و نام
نامی شان مذکور می نماید بدان غفرک الله که علی بن الحسین در واقعه
کربلا در خدمت پدر بزرگوار خود بود و حضرت امام حسین علیه السلام او را

الکثر کار

دختر کاربه بداد او که مطلع سلسله امامت شد و آنحضرت را وصی خود و امانتی که نزد او
بود از جفر ابیض و جفر احمر و مصحف فاطمه و آنچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
با امیر المؤمنین علیه السلام سپرده بود تمام باو سپرد که آخر بصاحب الامر علیه السلام
رسانیده شود و آنحضرت را نوح اولاد رسول صلی الله علیه و آله میگویند که چنانچه
بقای نسل بشر بعد از طوفان مربوط بنوح بود بقای نسل رسول صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از واقعه کربلا بعلی ابن الحسین علیه السلام بود و بعد از شهادت پدرش عمر سعد
ملعون او را با زن و عبید الله زیاد لعین بکوفه آورد و آن لعین او را دست بسته بزنجیر
و بند همراه عورات اهل البیت بشام نزد یزید لعین فرستاد و بعد از مکالمه
بسیار و حجج بسیار آنحضرت را گذاشت که عورات اهل بیت را بمدینه آورد که
ملازم روضه جد بزرگوار خود شوند آورده اند که آنجناب بعد از واقعه کربلا
هرگز نخندید و هر روز هزار رکعت نماز کردی و شبها [illegible] وقت قیام نمودی
و اکثر اوقات از واقعه کربلا یاد آوردی و گریستی چنانچه نشان رشح اشک
بر رخسار مبارک او ظاهر بودی و پیشانی آنحضرت علیه السلام از کثرت سجود مثل
سینه شتر شده بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از احوال او خبر داده
بود و او را سید العابدین گفتی روایت نموده اند که محمد حنفیه بعد از امام حسین

پسر بزرگتر امیرالمؤمنین علیه السلام بود و سزاوار است که امامت از وی رسد علی بن الحسین
گفت ای عم پدر من بمن وصیت نموده و سلاح رسول صلی الله علیه و آله نزد منست
ای عم بر تو می ترسم که اگر در خاطر تو شبهه راه یافته است بیا تا نزد حجر الاسود
رویم و هر دو معجزه بجا آوردن آمده بودند پس هر دو نزد حجر آمدند پس محمد
ابن حنفیه پرسید من امام مردمم ای حجر هیچ جواب نیامد پس علی بن الحسین علیه السلام
گفت ای حجر بخدای که میثاق بنی آدم و ودیعت نزد تو نهاده که بگو که کیست
امام بعد از حسین علیه السلام پس حجر بزبان فصیح گفت که بدرستی که امام علی بن
الحسین است پس محمد دست امام زین العابدین علیه السلام گرفت و بر آنحضرت
بیعت نمود و روایت نموده اند جمیع اهل سیر و تاریخ که هشام بن عبدالملک در زمان
با حشام تمام بمسجد الحرام با بزرگان شام در آمد و خواست که استلام حجرالاسود
نماید و از کثرت مردم و ازدحام خلایق هرچند سعی نمود نزدیک حجر نتوانست
آمد لاعلاج در محلی نشست که شاید تخفیفی بهم رسد و اکابر شام بر حوالی او قرار گرفتند
ناگاه علی بن الحسین علیه السلام در آمد و متوجه استلام حجرالاسود شد مردم بتعظیم
آنحضرت از اطراف حجر برخاستند و اکابر شام که مشاهده نمودند آن شکوه و عظمت
از هشام پرسیدند که این کیست هشام از رشک و حسد تجاهل نموده گفت او را

نمی شناسم

نمی شناسم و فرزدق که از فصحای عرب بود آنجا حاضر بود و گفت او را می شناسم
و بدیهه قصیده در مدح آنحضرت انشا نمود و مضمون بعضی از آن ابیات که این
آن کسیست که بطحا و خانه کعبه و حطیم و مقام و عرفات و منی و مشعر و خیف و سنگ ریزهای
مکه او را می شناسند این فرزند بهترین خلق الله است این پاک و پاکیزه و دانا
ترین مردمانست این آن کسیست که اگر از اهل زمین و آسمان پرسند که بهترین
موجودات کیست همه گویند که جد اوست این پسر فاطمه زهراست که ختم انبیا
بجد او شده و تمام این قصیده به عربی [illegible] پس هشام در غضب
شد و فرزدق را محبوس کرد و بعد از آنکه از حبس نجات یافت آنجناب هزار
دینار جهت او فرستاد قبول نکرد که من جهت طمع نگفته ام بواسطه رضای خدا تعالی
و خشنودی حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفته ام امام زین العابدین علیه السلام
فرمود که ما اهل بیتیم که آنچه دادیم باز نگیریم پس فرزدق قبول کرد و هشام
علیه اللعنه گفت که آنحضرت را زهر دادند و در بقیع در جنب عم بزرگوارش امام حسن
مدفون ساختند و بعد از آن آنحضرت بنص خدا و رسول و آبای کرام صلوات الله
علیهم اجمعین خلیفه و امام بحق محمد بن علی علیهما السلام است و رسول صلی الله علیه و آله
او را باقر نام کرد چنانچه جابر انصاری گوید که نزد رسول صلی الله علیه و آله بودم

که حسین را در کنار داشت پس این گفت که یا جابر حسین را پسری باشد علی نام
و او را پسری باشد محمد باقر نام که علم دین را موسّع کرده و احاطه نموده چنانچه
گاو زمین را شکافد او علوم را از هم بشکافد و هیبت میدارد که او را دریابی
و باید که سلام من به او رسانی و در روایت حق اهل البیت آمده است که خدا تعالی
کتابی مهر نموده به دوازده مهر نزد رسول صلی الله علیه و آله فرستاد و امر نمود که
با امیر المؤمنین علیه السلام دهد و امر کند که مهر اول باز کند و هر چه در تحت آن نوشته
باشد مدت العمر بدان عمل کند و چون وقت وفات رسد با امام حسن علیه السلام
دهد که مهر دویم را باز کند و به آنچه در تحت آن نوشته باشد مدت العمر بدان عمل
کند و نزد وفات با امام حسین علیه السلام دهد که مهر سیم باز کند و به آنچه در تحت
آن نوشته است بدان عمل نماید و همچنین امام حسین علیه السلام بعلی بن الحسین ع
و علی بمحمد باقر و او بجعفر صادق و او بموسی کاظم و او بعلی الرضا و او بمحمد التقی و او
بعلی النقی و او بحسن العسکری و او بمحمد مهدی علیهم السلام دهد که هر یک مهر را
بترتیب که نوبت او باشد باز کند و به آنچه در تحت آن نوشته است بدان عمل
نماید پس هر چه امیر المؤمنین علیه السلام کرد از محاربه و غیر ان و هر یک از ائمه
علیه السلام آنچه کردند از مقاتله و تقیه و آنچه صاحب الامر علیه السلام کرد از غیبت

ولکنه از ظهور

ولکنه از ظهور و غیره همه بحسب آن نوشته بوده و خواهد بود و دیگر آنکه ائمه
همه خون و گوشت رسول صلی الله علیه و آله و وصی و جانشین آنحضرت اند بحکم
آخرنا کاولنا در صفات کمال مانند آنحضرت شد و هر چه کنند و گویند بفرموده
خدا تعالی خواهد بود که ما ینطق عن الهوی و محدثین و مورخین فرق اسلام
معجزات موفور و کرامات نامحصور از آنجناب روایت نموده اند که این
مختصر را گنجایش بیان شمه از آن نیست و در مدینه بفرموده هشام آنجناب را
زهر دادند و شهید نمودند و در پهلوی پدر بزرگوارش در بقیع مدفون
ساختند و بعد از آنجناب بنص خدا و رسول و وصیت پدر امام جعفر صادق
امام کافه خلایق است و موافق و مخالف در معقول و منقول مسائل بی حد از آنحضرت
روایت نموده اند و عدد راویان آنجناب از چهار هزار متجاوز است و دلایل
امامت آنحضرت چندانست که دشمنان را مجال شبه و شک در آن نیست و در
جمیع بلدان و امصار روایات بسیار و احادیث بیشمار از آنحضرت منتشر است
و در معجزات آنحضرت و آثار غریبه و افعال عجیبه و اقوال بدیعه او علمای کرام
و فقهای عظام تالیفات خوب و تصنیفات مرغوب ساخته اند که جای ذکر همه
از آن مقدور مردم نیست و آنحضرت علیه السلام از عراق بمدینه تشریف آورده در [illegible]

دولت بنی امیه منقطع شده و بنی عباس بجای ایشان متقلد قلاده امارت بسعی
ابومسلم مروزی که امامت را میراث میدانست شده منصب خاندان نبوه
وجوی اعمال بنی امیه کرده احداث بجهد در دین رسول صلی الله علیه وآله
نموده و خود را امیرالمومنین لقب کردند و امر باحداث مذهب چهارگانه
کرده خلق را اکراه ساختند و چون منسوب بعباس عم رسول صلی الله علیه وآله
بودند اهل عالم اکراه کیدشان گرویدند و با فرزندان رسول صلی الله علیه وآله
ذریه شیعه انچه بنی امیه کرده بودند کردند و بغیر موده دوانقی امام جعفر صادق
علیه السلام را در مدینه شریفه بزهر شهید کردند و در بقیع نزد پدر و جدش
علیهم السلام دفن نمودند و بعد از آنجناب امام موسی کاظم علیه السلام امام
بحق و خلیفه مطلق بنص خدا و رسول و آبای عظام خود امام بحق است وعموم
خلایق در علم مانند و در زهد و تقوی قرین نداشت و صایم الدهر و قایم اللیل
بود و حجت خدا بعباد بود و کاظم بود یعنی فرو خورنده غیظ و خشم زیرا که
هرگاه شنودی از دشمنی سخنی در حق خود و آبا خود برای او مالی فرستادی
و عذری خواستی و روایت نموده است ابو حمزه حسنی مذهب که از شقیق بلخی
شنودم که گفت بحج شدم چون بقادسیه رسیدم جوانی خوش روی را

دیدم که جامه صوف در بر داشت و شمله در سر بسته بود و نعلین در پا کرده بود و جدا
از مردمان نشسته با خود گفتم این جوان از صوفیه می نماید نزد او میروم که
معلوم کنم پس نزدیک او رفتم چون مرا دید گفت ای شقیق اجتنبوا کثیرا
من الظن ان بعض الظن اثم پس من بخود گفتم که این بنده صالحست
ناگاه از چشم من ناپدید شد و چون بقادسیه رسیدم
دیدم که نماز میگذارد و اشک از چشمهای او میریخت بخود
گفتم که نزد او روم و عذر بخواهم و چون فارغ شد
گفت یا شقیق قال الله تعالی و انی لغفار لمن تاب
بخود گفتم این ابدالست و چون بزباله
رسیدم دیدم که بر سر چاه ایستاده
و رکوه در دست دارد که
پر آب کند ناگاه رکوه
او در چاه افتاد
پس چشم بسوی
اسمان

تبرک از او می‌نمود پس من از وی پرسیدم که کیست او گفت موسی بن جعفر علیهم السلام
و بجز او گفتم که این معجزات از او و آبای او عجب و بعید نیست در روایت آمده چنین که
موسی در بغداد میگذشت بدر خانه رسیده و آواز غنا و ملاهی شنود پس کنیزکی
از آن خانه بیرون آمد آنجناب از او پرسید که صاحب آنخانه آزاد است یا بنده
گفت آزاد است فرمود که راست گفتی اگر بنده بودی از مولای خود میترسیدی
و چون کنیزک بخانه رفت قصه گفت بمولای خویش پس او پای برهنه از خانه بیرون
دوید و بر دست حضرت موسی کاظم توبه کرد و نام او بشر بود و به بشر حافی معروف گردید
و در تاریخ ابو احمد العبدی آورده که هارون الرشید چون امام موسی را آزار و
جفا و عتاب سخنان گفت امام موسی گفت پناه بخدا می آورم ای هارون سخن
اعدا در حق من قبول مکن که از آن وقت که رسول صلی الله علیه و آله وفات یافته
دروغ بر ما می بندند هارون گفت که مرا معلوم است که تو هرگز دروغ نگوئی و در تو
امانت پس هارون گفت که چرا شما را بر ما تفضیل می نهند و جد ما عباس و جد شما
ابو طالب است و هر دو برادر بودند موسی کاظم علیه السلام فرمود زیرا که پدر رسول
و ما از یک مادر بودند و عباس از مادر دیگر است دیگر هارون گفت که چون میراث
رسول صلی الله علیه و آله بشما میرسد و بما نرسد و در وقت که پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات یافت

عباس زنده بو

عباس زنده بود حضرت فرمود که با فرزند عم را میراث نمیرسد و تیم و عدی هیچ
لعنه گفته که عم بجای پدر است و او را با وجود فرزند میراث میرسد و این نه درست
و نه در گفتار رسول صلی الله علیه و آله و هر کس را هجرت نکرد و ولایتش نبود بقول خدا
تعالی که والذین آمنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء پس هارون گفت
یا کاظم این را بجهی بگوی پس هارون گفت شما فرزندان علی بن ابیطالب اید چگونه
چرا شما را فرزند رسول صلی الله علیه و آله میگویند کاظم گفت که اگر رسول بودی
و از دختر میخواستی میدادی گفت آری و بدان فخر و مباهات مینمودم حضرت
فرمود که او از من نخواستی دختر خواهد و منهم نخواستی داد هارون گفت درست
از پسر بود نه از دختر پس شما چرا خود را ذریت رسول صلی الله علیه و آله میگوئید
حضرت علیه السلام فرمود که خدا تعالی فرمود که ومن ذریته داود و سلیمان و ایوب
و یوسف و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل
من الصالحین و جای دیگر فرموده قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم
و انفسنا و انفسکم الی آخر آیه پس خدا تعالی عیسی را که پدر نداشت و به نسبت مریم
فرزند ابراهیم خوانده و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را ابن رسول الله
گفته بعد از آن هارون گفت یا کاظم حاجتی که داری بخواه گفت دستوری که بزیارت

جد خود برد پس هارون دستوری داد باز اعدای دین گفتند به هارون که
بر کاظم این شوان بود بفرمود که کاظم علیه السلام را باز به بغداد آوردند
و به سندی بن شاهک دادند که حبس نگاه دارد و مدتها در حبس ماند و بعاقبت
و زار شد و بعد از آن سندی فرمود که تیغی که چه در گلوی آنحضرت ریخت و در مقابر
قریش که در بغداد است آنجناب را دفن کردند و با این اعمال قبیحه و افعال شنیعه
که کافرها از آن ننگ و عار است اهل چهار مذهب ایشان را امام میدانند
و امیرالمؤمنین میخوانند ولیس هذا الاعتقاد الا کفر مبین وحق علیهم کلمة العذاب
و ماویهم جهنم وبئس المصیر و بعد از آن فرزندان ابو الحسن علی بن موسی الرضا
علیهم السلام بدلیل امامت آبای کرام و وصیت پدر بزرگوار امام انام و حجت
خدا بها است بر خاص و عام و موافق و مخالف معجزات بسیار از آنجناب ادا
نموده اند که در مجلس ثبت یافته و این مختصر را محل تحریر آن نیست و اهل سیر
و تاریخ در مصنفات خود ایراد نموده اند که مامون لعین در ایام خلافت خود
امام رضا علیه السلام را از مدینه بخراسان آورد و در مراسم تعظیم و تبجیل آنحضرت
نهایت سعی بتقدیم رسانید و او را ولی عهد خود نمود و عهدنامه بجمیع بلاد اسلام
فرستاد و وجوه در و سکه بنام را با لقب همایون آنحضرت زینت داد

دار الک جهد

دار رشک و حسد بنی عباس و اعدای دین و دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد
طاهرین بر تسویلات شیطانی و حیلهای ظاهر و نهانی خوابت مامون نمودند و آن
بدبخت بد عاقبت در باطن دشمن آنحضرت شده قصد کشتن او کرد و زهر هلاهل در
انگور بر سوزن تعبیه کرد و از عقب آنجناب فرستاد و در روایت کند اباصلت
هروی که خادم آنجناب بود که مامون آنجناب را طلبید فرمود که در فلان
خانه قبر بند از وا اگر از نزد مامون بیرون آیم و پرده بر سر پوشیده باشم با من
سخن مگوی پس نزد مامون شد و من با او بودم و مامون طبق انگور در پیش
خود داشت از آن خوشه بدست آنجناب داد و وصف آن بسیار کرده هر چند
از خوردن آن ابا فرمود مامون الحاح زیاده کرد چند دانه که نشانه داشت
خود بخورد و چون آنجناب بخورد برخواست مامون گفت کجا میروی فرمود که
بجائی که فرستادی و پرده بر سر کشید و بخانه در آمد و بر بستر تکیه کرد و بیمار شده
بود و در منزل بستم و در بیرون خانه نشستم ناگاه دیدم که از راه بام جوانی
بر او در آمد چون نیک نگاه کردم محمد پسر آنحضرت بود بخانه درون رفت
و آنجناب او را در بر گرفت و بسیار گریست پس امانتهای امامت را با سلاح
رسول صلی الله علیه و آله تسلیم او نمود و وصیتهائی که بایست کرد پس دیدم که کف

سفیدی بر لبهای آنجناب ظاهر گردید و بتمام امام محمد تقی علیه السلام با نخست داران
رسید پس آنحضرت وفات یافت پس امام محمد تقی علیه السلام فرمود که ای اباصلت
آن تخته که در فلان خانه نهاده است بیاور گفتم در آن خانه تخته نیست فرمود طلب
چون بخانه که فرموده بود در آمدم تخته دیدم که مانند آن ندیده بودم برداشتم
و نزد او آوردم و او جامه از بر آنجناب بیرون کرد و بر آن تخته اش نهاد
و فرمود که بهمان خانه رو و دو سبوی آب آنجاست بیاور چون بخانه رفتم دیدم
که دو سبوی آب نهاده که هرگز بخوبی آن ندیده بودم و هر دو را نزد او
آوردم و سدر و کافور گفت از آنجا بیاور آوردم پس آنحضرت را غسل
داد و فرمود که غیبه جامه از آن خانه بیاور رفتم و غیبه جامه آوردم باز
کرد و کفن از آن بیرون آورد و آنجناب را کفن کرد و فرمود که تابوت را
از آن خانه بیاور پس رفتم و تابوت را آوردم و حیران بودم که چون در آن خانه
یکی از اینها نبوده است که به اینجا آورده آنحضرت علیه السلام فرمود که یا اباصلت
حیران مباش که امثال اینها از ما عجب نیست و آنحضرت را در تابوت
نهاد و پیش تابوت برداشت و ببام بالا برد گفتم یا حضرت جواب مامون
فردا چگویم فرمود که ساعت دیگر باز خواهم آورد پس از چشم من غایب شد

و بعد از زمانی

و بعد از زمانی باز آمد و آنحضرت را از تابوت بیرون آورد و بهمان جامه که داشت
در او پوشید و بر بستر خوابانید و تخته و تابوت وغیره غایب شد و آنحضرت ببام
بالا رفت علی الصباح با مامون وفات آنحضرت گفتم بیامد و گریه بسیار کرد و در پیش
هارون الرشید پدر خود آنحضرت را دفن نمودند و بعد از آن حضرت محمد
علیه السلام بدلایل سابق و وصیت پدر بزرگوار امام و حجت الله تعالی بود بر کافه
خلایق و مامون آنجناب را بطوس آورد و ام الفضل دختر خود را بآنحضرت
که بآنجناب داد جمیع اهل بنی عباس را این امر گران آمد و باتفاق پیش مامون
بر خواستند و در آن وقت امام محمد تقی علیه السلام نه ساله بود و گفتند که طفلی را
که علم و جاه ندارد چرا داماد خود باید نمود و پدران تو پدران او را کشتند
که مبادا دعوی امامت کنند تو چرا دختر خود را بآنجوانی دادی از بنی عباس
نمیدهی مامون گفت هیهات هیهات بعلم الهی که علم اوست و آبای او الهامیست و اگر
باور ندارید تجربه نمائید بدین عهد بسته شد و یحیی بن اکثم را که اعلم از زمان
بود و مال بسیار دادند و در مجلس مامون حاضر آوردند پس یحیی بن اکثم از امام
محمد تقی علیه السلام پرسید که یا محمد تو چگوئی در محرمی که صید کشد امام محمد تقی
فرمود که در حل صید کشته یا در حرم عالم باشد یا جاهل عمدا این کار کند

با خطا آن محرم شده بود یا آزاد کبیر بود یا صغیر و آن صید نیز خورد بود یا بزرگ آن محرم درین کار مصر بود یا نادم در شب آن صید را کشته یا در روز و محرم بحج بود یا بعمره پس یحیی بن اکثم مبهوت شده سخن او منقطع شده و عجز او بر همه ظاهر شد پس مأمون گفت که صدق دعوای من ظاهر کردید و همه اعتراف نمودند پس با جعفر گفت خطبه بخوان و آنجناب خطبه در کمال فصاحت ادا فرمود به پانصد درهم که مهر جدهٔ او فاطمه زهرا علیها السلام بود ام الفضل بنت مأمون را خطبه کرد و بعد از چندگاه به بغداد رفت و چون مأمون فوت شد معتصم بجای او نشست و بموثق که از جانب او امیر بغداد بود فرمود که محمد بن علی را بقتل آورد و او آنحضرت را بزهر در بغداد بقتل رسانید و در مقابر قریش که در موضع کرخست در پهلوی حضرت کاظم علیه السلام مدفون کردند و بعد از آن حضرت علی النقی بموجب نص اجداد و آبا امام زمان و حجت خدای بود بر عالمیان و مانند آبای کرام معجزه بسیار از آنجناب بظهور رسید چنانچه بسیار از دشمنان اعتراف بآن نمودند و واثق بالله که بعد از معتصم بالله حاکم شده بود آنجناب را بسرمن رای آورد و در منزل بدی فرود آورد و از صالح بن سعید روایت است که نزد آنجناب شدم و گفتم که

چو امانت تو نخواهند که ترا در خانهٔ صعالیک فرود آورند فرمود که بدست راست نگر نگاه کردم مرغزاری دیدم و انهار روان و ولدان و جایهای نیکو متحیر شدم پس فرمود که ما هر جا باشیم اینها باشد و از بهر ما آفریده اند و نه پنداری که در خانه صعالیکیم و تو منزلت ما نزد خدا تعالی هنوز ندیده که در هر موضعی که باشیم این قدم ما گلشن گردد و اگر دشمنان قدر ما نزد او دیده کار ما بدانسته بر ما ظلم نکردندی و حق ما گرفته شدی و اگر چه نزد ایشان بعضی معلوم بود از حب مال و جاه تجاهل کردند و جفا نمودند و عقلا دانند که هر که بر ما ستم کرد و جفا نمود عقوبت آن در دنیا و آخرت دیده و خواهد دید و ما از اهل جاه و مال و منال دنیا نیست ما را دلها بدادادهاند و ما محتاج کسی نباشیم و همه عالم محتاج شفاعت ما در روز محشر باشند و جهال بدولت چند روزه مغرور ند و موالیان ما در جنت بر هر کس مباهات نمایند و کسی را در جنت ایشان نباشد و ما در خانهٔ صعالیک نیستیم در جنتیم و باری تعالی جنت را مسخر ما کرده است که هر جا خواهیم حاضر گردد و امثال این از آیات در کتب فرق اسلام بسیار است و ناوی که مطیع معتمد بالله بود [illegible] و او آنجناب علیه السلام را مسموم ساخت و در سامره در سرای آنجناب او را دفن نمودند و بعد از آن حضرت حسن عسکری علیه السلام بموجب نصوص و وصیت قایم مقام پدر

بزرگوار خود بود و معجزات آنجناب و جمیع ائمه علیهم السلام زیاده از آنست که در مجلدات توان تحریر نمود و بفرمان معتمد بالله آنجناب را نیز مسموم نمودند و از دنیا رحلت نمود و در جنب پدر بزرگوار خود علیهما السلام مدفون شد و جمیع ائمه علیهم السلام بنی امیه و بنی عباس لعنة الله علیهم اجمعین شهید نمودند و جمعی بقول مخالف نیست که گویند بعضی بمرگ طبیعی از عالم رحلت نمودند و امام جعفر علیه السلام فرموده است که والله ما منا الا مقتول شهیدا و بعد از آنجناب علیهم السلام امام بحق و حجت مطلق مهدی بن حسن است که هم نام رسول است و کنیت آنحضرت و در باب تولد و سخن کردن او و وقوع معجزات بسیار و خبر از غیب دادن و غیبت صغری و غیبت کبری نمودن و سبب آن چندان روایت از مخالف و موافق است که حصر آن نتوان نمود و علمای تدوین کتاب بسیار در احوال و اوضاع آن حضرت نموده اند و اعدای دین بعد از جدال بوجه حرم امامت و غیبت و درازی عمر آنحضرت همه وقت دارند که چون ظهور کند جهان را بعدل و داد پر خواهد کرد و هفتاد و دو فرقه یک فرقه خواهد آورد و در آن روز معلوم جهانیان خواهد شد که فرقهٔ ناجیه نیست مگر شیعه اثنی عشریه و هفتاد و دو فرقه دیگر همه هالک اند و مستحق دوزخ و خلود در نار و برای تیمن و تبرک بنام

اطهار رفوده سلام الله علیهم اجمعین فصل در نوادر حکایات و روایات بطریق اختصار و آنچه از طریق هر کس آورده شود اگر احتیاج شد اشاره بنام و مذهب او خواهد شد و من الله الاعانة والتوفیق بدان هداک الله که غزالی در کتاب صراط المستقیم خود آورده است که هر کس گوید شهادتین هست آخر به بهشت خواهد رفت مگر کسیکه میانهٔ جمیع مسلمانان مصدر خلاف شود و سبب خلاف میانهٔ امت شده خلافی نیست که هرگز منقطع نشود و بعد از این سخن گوید که اگر خلق سخن من کنند آن خلاف را از میان مردم بردارم و باز گوید که چگونه سخن کنند که خدا تعالی دیده انصاف درین سخن نگریده اند و تماشا کنید که یزید و جمیع بنی امیه را از اهل بهشت و علی ابن ابیطالب علیه السلام که خدا تعالی او را نفس رسول صلی الله علیه و آله خوانده و چندین آیت در شان او نزول یافته و چندین حدیث رسول صلی الله علیه و آله در باب او فرموده از اهل دوزخ ساخته استغفر الله من هذه العصیان والکفر الصریح و تناقض سخن بنگرید که اول دعوی کرد که اگر سخن او بشنوند فسادی که می کرده اند باصلاح آورد و دیگر باز گوید که آن حکم خدای بود و دفع تقدیر نتوان نمود پس علی سبب خلاف بود و اگر علی مصدر خلاف باشد لازم آید که جمیع علیهم السلام سبب اختلاف باشند زیرا که خدا تعالی میفرماید که وما تفرق الذین

١٤٢

او توالکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة وزهی دینی که کسی را چنین کفری بگوید او را
حجة الاسلام خوانند و من در مشهد مقدس طوس از عالمی شنیدم که غزالی
در آخر عمر از مذهبی که داشت ابرا نمود و بمذهب امامیه در آمد و توبه کرد از جمیع
اعتقادات باطله و رساله که در آن باب تصنیف کرده دارم اگر راست باشد
چندان احوال او و رسول صلی الله علیه و آله فرموده التائب من الذنب کمن لا ذنب له
و طبرسی که از علمای امامیه است در کتاب احتجاج و سعید بن شمیری در تاریخ بصره
آورده که هشام بن الحکم که از علمای متبحرین بود از کوفه به بصره آمد و اعلم اهل
در آن زمان عمرو بن عبید بصری بود و هر جمعه بر فراز منبر میرفت و مسائل حلال
و حرام بیان مینمود و جواب هر چیز میپرسیدند میداد پس هشام گفت که ای عالم
علمای این زمان من غریبم مرا رخصت است که چیزی پرسم گفت بپرس هشام
گفت که تو آیا چشم داری گفت این سوال احمقانه است دارم گفت چه میکنی از آن
گفت از آن مشاهده اشخاص و الوان و موجودات خارجیه مینمایم باز گفت که
آیا بینی داری و چه میکنی از آن گفت دارم و از آن استشمام رایحها مینمایم باز گفت
که آیا زبان داری و چه میکنی از آن گفت دارم و بدان سخن میکنم و همچنین از گوش
پرسید گفت دارم و بدان استماع میکنم و دست میگیرم و پا میبروم و بدهان میخورم

دیگر

دیگر هشام پس گفت که دل داری گفت دارم و او امیر همه اعضا و جوارح و حواس است
و اگر شک و شبهه نزد وی حواس را باشد بدل رجوع مینمایند و تعیین راه نمائی میکند
و از او شک از آنها مینماید هشام گفت که پس خدای تعالی دل را بواسطه رفع شک
جوارح آفریده است و لابد است از دل که امیر و راهنمای حواس و جوارح است
گفت آری همچنین است پس هشام گفت ای دانای زمان الله تعالی جوارح شما را
بی امام و امیری نگذاشت و گذاشت این همه خلایق را بی امام و امیری که کافه خلایق
در حیرت و شک و اختلاف مانند و امام و امیری تعیین نمود که از مردم شک و حیرت
و اختلاف ایشان رفع نماید و این امریست بغایت عجیب پس عمرو بن عبید هیچ نگفت
و ساکت گشت و از منبر بزیر آمد و هشام را در بر گرفت و بخانه برد و از این مقوله
دیگر سخن ننمود و احق سخن حق را انکار نمودن هر چند عرصه جدل او مجاریه
گشته است از دیانت و دین داری دور است الله تعالی همه را بر طریق صواب
و راهی مستقیم دارد و در تاریخ سراج القلوب که در کتابخانه وزیر حاکم بصره
بود دیده بودم دیدم که در کوفه دکان داری بود که انواع ماکولات و غیره میفروخت
و از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله هر کس چیزی که میخواست بدو میداد و اگر بها
نداشتی بر نام امیرالمؤمنین علیه السلام می نوشت تا بعد از مدت چند گاه حوادث

١٤٣

روزگار عجب روی بانکها آورد چنانچه ترک دکانداری نمود و با افلاس میگذرانید
و در آن وقت رسید که اگر از کسی چیزی و شیئی طلب مینمود و اتفاقاً روزی یکی از نواصب
بر او گذشت و شماتت گفت که چرا از آن غریم بزرگ خود طلب چیزی نمیکنی او بر این
دلگرفته خاطر بخانه شد و چون در خانه شد دید که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نشسته
و امام حسن علیه السلام در پیش آنحضرت ایستاده است گفت که چون من سلام کردم جواب
من از سر رحمت باز داد و با امام حسن علیه السلام گفت که به پدرت بگوی که دام برادر
مؤمن ادا نماید ناگاه از پس سر آنحضرت علیه السلام برخواست و گفت اینک دام او را
آورده ام و کیسه بدست من داد پس بمن گفته شد که باید که قضای حوایج فرزندان
من میکرده باشی همان نهج که قبول داریم پس چون بیدار شدم کیسه زر بدست
من بود و چون نگاه بدفتر خود کردم همان مبلغ بود که داده بودم و برکت در مال
چندان شد که در کوفه از من غنی تری نبود و هم طبرسی در کتاب خود آورده است
که روزی فضال بن حسن بن فضال کوفی میگذشت دید که ابوحنیفه نشسته است و جمعی را
درس فقه میگوید رفیقی که با او بود گفت والله که از این مکان نمیروم تا ابوحنیفه را
شرمنده نسازم رفیقش گفت که مرتبه و قدر ابوحنیفه در علم بسیار است تو توانا نشوی در این
نمود فضال گفت که خاموش باش که باطل بر حق غالب نگردد پس نزدیک ابوحنیفه

رفته سلام کرد

رفت و سلام کرد پس گفت ای امام مسلمانان برادری دارم از من بزرگتر است و او
رفض است و هر چند میگویم که بعد از رسول صلی الله علیه و آله بهترین مردم ابوبکر است پس عمر

[illegible]

نادی مهر او نموده است ابوحنیفه گفت بگو برادر خود که ایشان مستحق خلافت بوده اند
گفت اینهم به برادر خود گفتم گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله فوت شد و نه زن ازو ماند
و دختر فاطمه زهرا و عمی عباس پس فاطمه علیها السلام نصفی و بعباس نه بی و نصفی ثمنی

بشنو زن نوحی که ابوحنیفه فتوی کرده است میرسد و تمام خانه اند که بیت نماز بشن
از خانه بگشتر رسید از کجا استحقاق مقام در قبر یافت شد پس ابوحنیفه گفت که دور
کنید و اخراج نمایید از نزد من آنکس را که وانه خود در رفضیت و هیچ برادری نداد
و روایت کرده محمد مومن شیرازی با آنکه از علمای شافعیت که شیخ فخرالدین حموی
که واعظ بغداد بود در روزی بر سر منبر گفت که خاتم خلفای علی ابن ابیطالب علیه السلام گفت
سلونی ما تحت العرش واز علمای دین اسلام منهم میگویم که سلونی ما دون العرش
ناگاه زنی برخواست و گفت ای امام وقت و پیشوای مسلمانان دعوی بزرگ کردی
باری بگوی که عقد عمامه که بر سر داری چند است واعظ گفت که ای زن لعنت
خدای بر تو و بر شوهر تو باد که رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که هر زنی از خانه
بی اذن شوهر بیرون آید تا بخانه رجعت کند ملائکه او را لعنت میکنند و اگر با اذن
شوهر بیرون آمده تا بخانه رجعت لعنت بر شوهرش میکنند زن گفت ای ناصح این
در امت چرا زنان بسیار در مجلس وعظ تو حاضرند طریق دیانت نیست که چنین
حدیثی دانی و پنهان داری دیگر بگوی که ازواج رسول صلی الله علیه و آله را چرا نکاح
جایز نبود گفت زیرا که رسول صلی الله علیه و آله در حکم زنده است گفت عایشه از خانه
بیرون آمد بر رخصت رسول بود یا بی رخصت آنحضرت اگر گویی با رخصت بود کافر شوی

دیگر در باب جبت بود که چه لازم می آید واعظ مبهوت شده جواب نداشت که بگوید
پس زن گفت که من شوهر ندارم و کنیزک امام جعفر صادق علیه السلام بوده ام که مرا
آزاد کرده همه خلایق از حسن مقال او عجب مانده بر عترت رسول صلوات فرستادند
دیگر در تاریخ خلفای بنی عباس عزیز ظهیر خبر بوری گفته است که اهل سیر و تاریخ باید
که این باشند و دقایق را بی کم و زیاد روایت نمایند و جانبداری مذهب خود ننمایند
و بعد از آن از جمعی که در مجلس متوکل بالله بوده اند روایت نموده اند که روزی
متوکل بر مسند فرمانروایی نشسته بود و بار عام داده چشمش بر شخصی افتاد که وضع دیگر
مردم نداشت او را طلبید که از چه قبیله و چه نام داری گفت که از بنی مخزوم و نام من منصور است
پس متوکل گفت که بعد از رسول صلی الله علیه و آله خلیفه که بود گفت الذی ضرب الخرطوم
و صافح الحروب کان و ان تحرک طامیا و سید اماضیا اسد الله الغالب علی بن ابیطالب
علیه السلام متوکل گفت غلامان که بزنید او را و در حین زدن غلامی با وی گفت که
بگو ابابکر گفت یا امیر ابابکر پس متوکل گفت که دیگر بگو کیست گفت الطاعن بالرمحین
والضارب بالسیفین والهاجر الهجرتین و بایع البیعتین و مصلی القبلتین ابوالحسن
والحسین امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام باز متوکل غلامان گفت که بزنید
او را باز غلامی به وی گفت که بگو عمر گفت یا امیر عمر گفت دیگر بگو کیست گفت ابن عم

رسول و زوج بتول الذی انزل الله فیه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین
یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون مولانا و مولی الثقلین علی بن
ابیطالب علیه السلام بهمان طریق متوکل امر بزدن او نمود و گفته شد با وی که بگو که
عثمان گفت یا امیر عثمان بن عفان متوکل گفت که دیگر کیست گفت یا امیر حجاج بن یوسف
متوکل گفت یا ابن المخنث این بار که نوبت علی بود چرا ترک کردی گفت یا امیر هر بار
که نام علی بردم امر بزدن من کردی بار از زدن تو ترسیدم و کسی را که چون
او نباشد حجاج را دانستم بنابر آن نام آن بردم پس متوکل گفت که عایشه افضل بود
یا فاطمه گفت یا امیر عایشه گفت چرا گفت زیرا که خداتعالی میفرماید که فضل الله المجاهدین
علی القاعدین درجة و عایشه در بصره چنانکه دانی جنگ بسیار کرد و عایشه غازیه شد
و فاطمه از خانه بر نخواست متوکل گفت از بنی مخزوم کسی شیعه نبوده است تو چون شیعه شدی
قوم گفت که اگر امام زادی بگویم گفت امان است گفت بدان سبب که مادر و جده و آبا
و اجداد من زنا کرده اند و از زنا حاصل نشده اند پس متوکل امر باخراج او از بغداد
نمود و روایت کرد شیخ طبری که در کوفه در محلی جمعی کثیر از جماعت سنی و شیعه بودند
و ابوجعفر محمد مومن الطاق که از فرقه شیعه بود نیز حاضر بود و ابن ابی عذره که از علمای
سنت بود گفت ای گروه شیعه هیچ که ابابکر افضل از علی است بچهار خصلت که شمار دو نفر

آن مخصوص است اول آنکه با رسول صلی الله علیه و آله در یکجا مدفون اند دوم ثانی اثنین است
در غار سیم آنکه نماز با مردم او کرد در وقت وفات رسول صلی الله علیه و آله چهارم آنکه
صدیق است پس ابوجعفر مومن الطاق گفت که من تو را ثابت میسازم که علی افضل است
از او و از جمیع اصحاب و این چهار صفت که ذکر کردی شما را حجت نمی شود ابابکر است و این حجت
علی بر تو لازم می آورم بقرآن و نص رسول صلی الله علیه و آله و بدلیل عقل و این حجت
ممیز میان ما شد پس گفت ای ابوعذره پیغمبر که گذاشت خانه خود را که خداتعالی
اضافه با و کرد و نهی فرمود مردم را از دخول آن مگر باذن آنحضرت که از میراث
گرفته یا صدقه داده شده اگر از جمیع مسلمانان پس ابوعذره منقطع شد که هر کدام
که گفتی و لازم می آید زیرا که اگر میراث گفتی عایشه و حفصه نیم نزع زیاده نرسید
و اگر صدقه گفتی کافه مردم شریک بودندی پس دخول خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله
در حیات و ممات بی اذن او معصیت است و معلوم همه شماست که رسول صلی الله علیه و آله
امر کرد ابواب همه مردم را بستند بامر خدای تعالی الا از علی بن ابیطالب علیه السلام
و حمزه و عباس غضب کردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله خطبه خوانده فرمود که خداتعالی
امر نمود بموسی و هارون که در مسجد شما کسی خواب نکند الا شما و ذریت شما و بدرستیکه
علی بمنزله هارون است از موسی و ذریت او مانند ذریت هارون است و غیر از علی

خواب در مسجد و مقاربت زنان حلال نیست پس همه گفتند که چنین بود پس مومن الطاق
گفت که ای ابو حذیفه ربع دین تو در رفت و این منقبت نیست مر صاحب را که نیست
احدی را مثل آن و شبیه و معایب صاحب تست و آنکه گفتی که ثانی اثنین اذ هما فی الغار
مرا خبر ده که الله تعالی سکینه بر رسول صلی الله علیه و آله در غیر غار فرستاده است
ابو حذیفه گفت آری پس مومن الطاق گفت که پس صاحب ترا از سکینه نصیبی نباشد
و خوف نصیب و مخصوص او باشد و مکان علی در آن شب بر فراش رسول
افضل بود از مکان صاحب تو در غار و الجمع همه گفتند که راست گفتی پس گفت
که نصف دین تو رفت و آنکه گفتی که ابو بکر صدیق است بود و بدانکه واجبست بر صاحب
تو که استغفار کند برای علی زیرا که خدا تعالی میفرماید که والذین جاؤ من بعدهم
یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان الی آیه و بدرستیکه
علی بر منبر گفت انا الصدیق الاکبر همه مردم گفتند که راست گفتی پس مومن الطاق
گفت که ای ابو حذیفه سه ربع دین تو رفت و آنکه گفتی که با مردم نماز در حین مرض
رسول صلی الله علیه و آله کرد این فضیلت صاحب ترا تمام نشد بلکه نقص او نزد مردم است
زیرا که اگر با مر رسول صلی الله علیه و آله بودی او را عزل نمودی از آن نماز
که امر بدان نموده بودی و غافل نیست که بی اذن رسول صلی الله علیه و آله بود و چون

ابو حنیفه

واقف شد با وجود صعوبت بیماری بیرون آمد و او را دور کرد تا بعد از آن بدان حجت
نجوید در امامت و اگر به امر نموده بود بیان در رنگ سوره برات و عزل او از فرمان خدا
بوده و این دلیل و حجت که ابو بکر استحقاق خلافت نداشته است و قوم همه تصدیق
نمودند پس گفت با ابو حذیفه جمیع دین تو رفت اما دلیل قرآن آنکه خدای تعالی میفرماید
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین و بدرستیکه علی موصوف باین صفت است چنانکه
میفرماید والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس اولئک الذین صدقوا واولئک
هم المتقون و اجماع است که امیر المومنین علیه السلام اولیست باین امر از غیر خود
زیرا که هرگز فرار از معرکه جنگ ننموده چنانکه دیگر و رسول صلی الله علیه و آله فرموده
که انی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا کتاب الله و عترتی یعنی بدرستیکه
من در میان شما دو ثقیل یعنی دو امانت باکه تمسک جوئید تا این که گمراه نشوید بعد از من
که آن کتاب خداست و عترت من و امثال این بسیار است گفتی و اما دلیل عقل آنکه
مردم اطاعت عالم کنند و اجماعست که علی اعلم مردمانست و جمیع صحابه از و سوال کردند
و در این کسی انکار نموده اند گردید پس ابو حذیفه خجل باقیه از مجلس همه برخواسته اند هم
او روایت کند که مومن الطاق را با ابو حنیفه مکالمه بسیار واقع شد چنانکه گفتا
ابو حنیفه با و گفت که تو میگوئی که رجعت در دنیا واقع خواهد شد گفت آری گفت

که هزار دینار بمن ده و چون رجعت کنم از من بگیر باز بازده گفت تو کفیلی بمن ده
که رجعت که کنی آدم خواهی بود و خنزیر نخواهی بود و گفته اند بجای دیگر گفت که کی
علی را بعد از رسول صلی الله علیه و آله در خلافت حقی بود چرا طلب آن نکرد مومن
الطاق گفت که ترسید که جن او را بکشند چنانکه سعد عباده را در شام بکشتند چون
نا کردن بحث و گویند ابو حنیفه و مومن الطاق دست هم گرفته در بازار کوفه
میگذشتند پس دیدند که کسی منادی میکند که هیچکس طفلی دیده که راه گم نموده
باشد مومن الطاق گفت که طفل گمراه ندیدم اما اگر شیخ گمراهیست بیا که
دست او بدست تو دهم و گویند چون امام جعفر را نقل آورد ابو حنیفه مومن
الطاق را دید گفت امام تو مرد گفت آری آن امام تست که تا وقت معلوم
نخواهد مرد یعنی ابلیس علیه اللعنه و صاحب تاریخ بغداد گوید که چون امام جعفر
صادق علیه السلام وفات یافت ابو حنیفه بر سر منبر گفت که آنچه آنجناب گفته
همه حق گفته مگر سه مسئله که هرگز آنرا قبول نکردم اول آنکه میگفت که بنده فاعل
فعل خود است و من میگفتم که بلکه فاعل جمیع افعال خدای تعالی است و بنده را
اختیاری نیست دویم آنکه خدا عاصیان جن را باتش عذاب خواهد کرد
و من میگفتم که هیچ گونه جنس از جنس خود متاذی نتواند شد سیم آنکه میگفت که خدای تعالی

دیدنی نیست و او را نتوان دید و من میگفتم هرچه موجود بود آنرا توان دید ناگاه
بهلول که از اعلم علما بود و قرابت با خلیفه بغداد داشت و مصلحت حال با ذرعش الایام
دماغ او خلل یافته بود کلوخی بر پهلوی ابو حنیفه زد و کسی بواسطه عظیم قدر او تعرض او
نتوانست رسانید پس نزد ابو حنیفه آمد که چنانچه تو گفتی فاعل فعل خداست پس او
بر تو زد و مرا اختیاری نبود و دیگر گفتی که جنس از جنس متاذی نشود و آدمی و کلوخ
از یک جنس اند و دیگر گفتی که هر چیز موجود است او را توان دید و حال میگوئی
که پهلوی من درد میکند و بسیار درد داری بیاری درد را بمن بنمای و ببینم
کلوخ سه مسئله او را جواب داد و ابو حنیفه دیگر هرگز سه مسئله باز نگفت و در
کتاب جامع الاخبار آورده که ابو حنیفه و جمعی از اهل عراق در مدینه بدر خانه
امام جعفر علیه السلام آمدند که چون بیرون آیند به دیدن آنجناب مشرف گردند
ناگاه پسر خورد سالی بیرون آمد و مردم از روی تعظیم بر او سلام کردند و مردم
عراق را معلوم شد که موسی پسر امام علیه السلام است پس ابو حنیفه گفت که
معصیت از کیست فرمود که یا از خداست و از حکمت نیست که بنده را بگیرد و جزا
دهد با آنچه آن بنده نکرده باشد یا از خدا و بنده است و شریک بزرگ چون
خورد را مواخذه کند بعذاب یا از عبد است که خدا تعالی اگر خواهد عفو کند

148

واگر خواهد خطاب نماید و او خلیفه با آنکه خلاف عقاید او بود هیچ ثبوت نیست
گفت و در کتاب احتجاج روایت کرده شیخ محمد طبرسی که یکی از ابا هذیل متکلم پرسید
که بعد از رسول صلی الله علیه وآله کیست مقدم و امام گفت ابو بکر زیرا که رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که قدموا خیرکم و ولوا افضلکم و مردم همه با ابو بکر راضی شدند گفت
که ای ابا هذیل هرگاه رسول صلی الله علیه وآله این سخن فرموده است و ابو بکر در
منبر گفت که اقیلونی فلست بخیرکم پس ابو بکر این سخن را دروغ گفت به آنکه
خلاف قول رسول صلی الله علیه وآله نموده و خلاف کننده رسول صلی الله علیه وآله
و دروغ گوی امامت را نشاید و اگر راست گفت بطریق اولی و اگر گفتی که
مردم همه راضی شدند دروغ گفتی زیرا که اگر انصار نگفتند که منا امیر و منکم
امیر و زبیر از مهاجرین بیعت نکرد تا آنکه شمشیر او بشکست و چند کس دیگر با ابو بکر
بحث کردند و بیعت ننمودند و سلمان گفت که ای قوم کردید و نکردید و چه دانید
که چه کردید و ای ابا هذیل مرا خبر ده که از گفتن ابو بکر بر منبر که مرا شیطانیست
که گاه گاه حاضر می‌شود مرا و غلط می‌اندازد و دیوانه می‌کند و او شما را خبر داد که من علیل
دارم و چنین کسی امامت را نشاید و خبر ده مرا یا ابا هذیل از آنکه عمر بر منبر گفت
که کاشکی موی بودمی در سینه ابو بکر و در جمعه دیگر گفت بر سر منبر که بود بیعت ابا بکر

فلتة

با فکر و اندیشه و خدای تعالی از شر آن نگاه دارد و پس هر کس شما را بخواند بمثل آن
باید که کشته شود او را پس بگو که میان این دو سخن چقدر تفاوت هست و خبر ده
مرا که رسول صلی الله علیه وآله خلیفه بعد از خود تعیین نفرمود و ابا بکر عمر را
تعیین فرمود و عمر شوری فرمود و من تناقض میان اینها می‌بینم دیگر مرا خبر ده
که عمر میانه شش کس شوری کرد و در طلحه آن بود که ایشان همه اهل جنت اند
و گفت اگر مخالفت کنند دو و چهار را یا سه سه را که عبد الرحمن عوف با ایشان
نبوده باشد باید که کشته آن دو را یا آن سه را پس آیا این دیانت
که قتل اهل جنت امر فرماید پس ابا هذیل چنان متحیر شد که زبانش یاری نداد
که یک کلمه بگوید و چنین حکایت بماند و در تاریخ آل عباس آورده اند که مامون
گفت از رشید پدر خود تشیع آموختم گفته شد با او که رشید اهل البیت را
و شیعه ایشان را می‌کشت این چگونه تواند بود گفت برای پادشاهی دین را از دست
داد پس گفت که کاظم روزی نزد رشید آمد رشید استقبال نمود و او را در پهلوی
خود نشاند و خدمت بایستاد و چون برخاست رشید دست او را بوسه داد
و من و برادران من گفت که بروید در پیش عم خود و سید خود و رکاب بگیرید
تا منزل او و در پیش او بروید پس کاظم در میان برادران رو به من کرد و مرا

149

به پادشاهی بشارت داد و گفت آن وقت با پسرم نیکویی کن و چون رشید تنها
دیدم پرسیدم که که بود که او را دست بوسیدی و مرا امر گرفتن رکاب
او فرمودی گفت آن امام مردمان و حجت خالق بر خلایق و خلیفه خدا در روی
او بر بندگانست پس من گفتم که آیا امیر تو نیستی امام گفت هستم بقهر و غلبه و موسی بن
ای پسر او قایم مقام رسول الله است و پدران او و هر که با ایشان بعد از رسول
مخالفت و منازعت کرده والله که کافر شد اما ملک عقیم است و اگر تو اراده کنی که نزاع
کنی والله که هر دو چشم ترا بکنم و روایت نموده صاحب تاریخ آل عباس که روایت نمود
قاسم بن مسلم که مامون و امام رضا علیه السلام در مرو بودند و ما در مسجد جامع جمع
کثیر از مردم ولایت بودیم و حرف امامت و اختلاف مردم آمد و هر یک سخنی گفت
پس من نزد امام رضا علیه السلام قصه باز گفتم پس تبسم نمود و فرمود که مردم
نمی‌دانند قرآن را که در او بیان همه چیز هست چنانچه فرموده که ما فرطنا فی شیء
و در حجة الوداع فرستاد که الیوم اکملت لکم دینکم الی آخر آیه و رسول صلی الله علیه وآله
بیان فرمود دین را و هیچ نساخت پس از او قایم مقام خود کرد علی را
که امام خلایق باشد و بیان نمود هر چه هست مردمان محتاج شوند و هر کس
گمان دارد که خدای تعالی دین را کامل نکرد به درستیکه رد قرآن نموده است

و رد کننده

و رد کننده قرآن کافر است آیا مردم قدر امام و مرتبه امامت میدانند که جایز باشد
که اختیار نمایند برای مردم امام به درستیکه امامت بزرگ قدرتر و عظیم شان
تر و بلند مکان تر از آنست که مردم برأی و عقل خود بدان توانند رسید و یا حاکم
خود تعیین توانند نمود به درستیکه خدای تعالی ابراهیم را بعد از نبوت و خلت امامت
داد و فرمود که انی جاعلک للناس اماما پس گفت ابراهیم و من ذریتی خدای تعالی
فرمود لا ینال عهدی الظالمین و بدین آیه باطل شد امامت هر ظالم تا روز قیامت و بعد از آن
خدای تعالی ابراهیم را گرامی نمود و فرمود و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة پس همیشه در ذریت ابراهیم
اصفیا بودند تا نبوت به پیغمبر ما رسید و خدای تعالی فرمود که نزدیکتر مردمان با ابراهیم
آنانند که اطاعت او نمودند و این پیغمبر است و کسانی که ایمان آوردند و خدای تعالی
ولی مومنانست و آن حضرت علی را بفرمان خدا امامت کرد بامر خدای تعالی پس امامت
در ذریت او که همه اصفیا اند نهاده و آن مخصوص علی و اولاد است تا روز قیامت پس
چگونه مردم دور است از حکم خدا و رسول صلی الله علیه وآله و از کجا مردم صاحب اختیار
شدند به درستیکه امامت منزلت انبیا و میراث اوصیاست به درستیکه امامت خلافت
خدا و رسول است و مقام امیر المومنین علیه السلام و میراث حسن و حسین علیهم السلام است
به درستیکه با امام تمام است نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و صدقات و احکام

حدود الله و امام حلال الله و حرام الله را میداند و مردم را راه راست می‌نماید
و امام مثل آفتابست که در نمی‌یابد او را چشمها و عالم بدو روشن است و امام بدر منیر
و سراج ظاهر و نور ساطعست و امامت دلالت کننده راه راست و نجات دهنده
از هلکاتست امام امین خدا و حجت اوست بر بندگان او و خلیفه اوست در بلاد
او و امام پاکست از گناهان و بریست از عیوب و مخصوص است بدانش جمیع
و ختم منافقان و بوار و هلاک کافرانست امام واحد دهر است او را بدل و شبیه
و نظیر نیست و کیست که تواند رسید بمعرفت امام و ممکن باشد او را اختیار امام
هیهات هیهات گمراه شده عقلها و اولو الالباب حیران و عقل سرگردان و علما
و بلغا عاجز و دانایان جاهل و فصحا گنگ اند در تقریر و بیان یک وصف از اوصاف
و یک فضیلت از فضایل امام و معترفند بعجز و تقصیر و چون وصف رفعت او کرده
نمی‌تواند او را پس کجاست امام از اختیار و کجاست عقلها که
که باین راه تواند جست آیا ظن و گمان مردم آنست که امام از غیر آل رسول ص
تواند بود والله که دروغست این ظن و ظن این و باطل است این گمان و گمراه
جمعی که این گویند قاتلهم الله انّی یؤفکون و زیّن لهم الشیطان اعمالهم فصدّهم
عن السبیل و ضلالت زیاده از اینکه اختیار خدا و رسول ص را ترک کنند

اختیار خود

و باختیار خود اختیار کننده نتوانند نمود و قرآن ناطق است بعدم جواز اختیار
وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امراً ان یکون لهم الخیرة من امرهم
و امثال این در قرآن بسیار است پس معلوم شد که اختیار خلق باطلست و بدرستی که
امام مخصوص است بالهام و منبع حکمت و معصوم و مؤید بتایید الهی و مصون از خطا
و حجت خداست بر بندگان او و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
پس مردم مقدم میشوند بر چنین امامی از آنکه خود اختیار نمایند باین صفت
هست پس کتاب خدای در پس پشت افکندند و پیروی هوا و آرزوی خود
نمودند ومن اضل ممن اتبع هویه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی
القوم الظالمین و درین روایات اختصار بسیار نموده شده و هم او در کتاب
مذکور روایت نموده است که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام
فرمود که امام را علامتست باید که اعلم و احکم و اتقی و احلم و اشجع و اسخا و اعبد
مردمان باشد و باید که ختنه کرده متولد شود و چنانچه از پیش می‌بیند از پس پشت
هم می‌دیده باشد و او را سایه نباشد و در حین تولد بر دو زانو نشسته
شهادتین بگوید و هرگز محتلم نشود و چشم او در خواب شود و دل او بیدار باشد
و زره رسول ص بر قد او راست باشد و بول و غایط او پیدا نباشد و زمین آنرا

بلع نماید و بوی ده باشد او را ولایت بر مردمان از نفس ایشان و مشفق تر باشد بر ایشان از
پدر و مادر ایشان و تواضع برای خدا بیش از همه کس نماید و مستجاب الدعوه
بود تا حدی که اگر بر کوهی دعا کند بدو نصف شود و سلاح رسول الله را و ذو الفقار
و صحیفه که نام اعدای ایشان بر آن باشد و نام دوستان ایشان و صحیفه که در آن ارش
اشیای آن مذکور است و در او جفر است جمیع آنچه فرزند آدم بدان محتاجند
و جفر اکبر و اصغر و جمیع علوم و مصحف فاطمه علیها السلام همه نزد او باشد و در غیر
این ائمه اثنا عشر که یکی از این صفات ندارند و ضال و مضل اند جزاهم الله تعالی باعمالهم
وماواهم جهنم وانّا رسولهم وما لهم من انصار و روایت نموده اند و اکثر مورخین بعبارات
مختلف روایت کرده اند که جمعی که در ظاهر مسلمان و در باطن منافق و کافر بودند قصد
هلاک کردن رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نمودند و چون رسول ص
عزیمت تبوک فرمود جبرئیل علیه السلام آمد که ترا یا علی را در مدینه باید بود
و آنحضرت علی علیه السلام را در مدینه امیر کرد و منافقان گفتند که رسول صلی الله علیه و آله
از علی ملول شده او را در مدینه گذاشت و چون علی علیه السلام قول منافقان
شنود از دنبال متوجه شد و حقیقت حال بعرض رسانید و آنحضرت فرمود
که انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و آنجناب را بار دیگر

الشاده دیگر

فرستاد و در این وقت جمعی قصد قتل رسول صلی الله علیه و آله و آنجناب نمودند و طایفه
قرار دادند که چون رسول بعقبه عظمی که در راه بود برآید چند دبه پر سنگ از بالای آن
عقبه غلطان سازند که شتر آنحضرت رم کند و آنحضرت را از زیر کوه بزیر اندازد
و بیست و چهار نفر بودند که جهة این کار مقرر شدند و طایفه دیگر مقرر شدند
که در مکانی که لا علاج از آن گذر باید نمود چاهی عمیق عریض حفر نمایند و آن را
بخس بپوشند که علی در آن افتد و آن طایفه باین مهم عمل نمودند و منتظر در کمین
نشستند ناگاه علی علیه السلام رسید و مرکب آنحضرت از راه رفتن باز ایستاد
و جناب ولایت پناه را از حفر چاه خبر داد پس آنجناب فرمود که ای اسب
بسلامت بگذر که سر چاه که بعلف پوشیده اند و شش دیگر زخمها صعب شده است پس
علی علیه السلام بسلامت گذشت با اصحاب خود آنگاه فرمود که از سر چاه علفها را
دور کردند و مردم تعجب بسیار نمودند و آنجناب در نزدیک چاه توقف نمود
پرسید که این عمل از که در وجود آمده است باز خود گفت که از فلان و فلان
تا ده کس را شمردند و چون رسول صلی الله علیه و آله نزدیک عقبه رسید فرود آمد
و احوال علی باز گفت و از مقصدی که اهل عقبه داشتند خبر داد و رسول صلی الله علیه و آله
در میان جمع مردم فرمود که جبرئیل علیه السلام از علی و معجزات او و حفر کردن

و کسی او را خبر داد و آنجمع که اصحاب عقبه بودند چون این شنیدند گفتند که
علی را کشته اند و از مدینه اینجا محمد صلی الله علیه وآله آمده و آن بعضه آن میگوید
که کسی قصد او نکند هیهات که او دیگر مدینه به بیند و علی کشته شده و او نیز کشته شود
پس رسول صلی الله علیه وآله امر نمود که بعد از نیم شب رحیل نمایند و کسی در عقبه
سبقت بر آنحضرت ننماید و حذیفه فرمود که تو بر سر عقبه رو که مرا خبر دهی
اگر کسی بر من سبقت گرفته باشد حذیفه گفت من از بسیار از این قوم شاید
می نمایم میترسم که خلاف امر تو نمایند و مرا که به بینند بقتل آورند رسول
فرمود که بر سر کوه سنگیست از همه سنگها بزرگتر با دیگو که رسول فرمود که
مرا در میان خود راه دهی و فرجه خوردی بگذاری و حذیفه بجز نموده فعلوه
در خوف سنگ پنهان شد پس هشت و چهار شتر سوار آمدند و بعضی بر کوه
کوه برشدند و از راه گردیدند و بعضی در چپ و راست ایستادند بعد از آن
سنگ گفت که ای حذیفه نزد رسول الله رو و احوال بگو و مترس که خدا تعالی
ترا از چشم ایشان پنهان دارد پس حذیفه بر جا رسید و تقریر احوال
نمود گفت فلان و فلان بودند رسول صلی الله علیه وآله سلمان و عمار را بعقبه
متوجه عقبه شدند یکی مهار شتر او گرفت و دیگری میراند او را و عمار بر دور ناقه میگردید

و چون بمحل خطر رسید آنجماعت دبه ها را غلطان ساختند و ناگاه دبه ها مانند مرغی که
به پرد و بالا رفتند و از سر ایشان درگذشته در ته عقبه افتادند و شتر رسول صلی الله علیه وآله
آواز نشنود پس رسول صلی الله علیه وآله بعمار گفت که بر بالای کوه شو و عصا بر روی
شتران ایشان زن و عمار بفرموده عمل نموده و مردم از شتران افتادند بعضی را دست
و بعضی را پا و بعضی را سر و پهلو بشکست و مدتها بدرد گرفتار بودند و اثر زخم و شکستن هرگز
برطرف نشد و یادگار بگور بردند و رسول صلی الله علیه وآله فرمود که منافقان را
علی علیه السلام و حذیفه می شناسند و روایت نموده محمد بن حنبل در تاریخ الکفایات از
و این در آخر گفته که اعتماد برین روایت خلاف مذهبست انکه در روز رسیدن خلافت
ابوبکر بر منبر آمده خطبه خواند و عثمان از مردم برآمد و بعد از او ابی بن کعب برخاست
شد و گفت ای گروه مهاجرین که پیروی رضای خدا کردید و در قرآن بر شما
ثنا کرده و ای گروه انصار که ایمان آوردید و خدا تعالی بر شما ثنا کرد آیا فراموش
کردید یا گمراه شده اید یا از سخن عاجز گردیده اید و معلوم شما نیست که رسول صلی الله
علیه وآله در غدیر خم فرمود و برخواست و دست علی را گرفت و گفت هر که من مولای
اویم علی مولای اوست و هر که من نبی اویم علی امیر اوست و آیا معلوم ندارید
که رسول صلی الله علیه وآله گفت که یا علی تو از من بمنزله هارونی از موسی اطاعت تو

واجبست بر هر که بعد از من باشد مثل طاعت من الا انکه بعد از من پیغمبری نخواهم
بود و وصیت میکنم بشما اهل بیت خود را که ایشان را مقدم دارید و تقدم ندارید که کسی
بر ایشان امر کند و آیا معلوم ندارید که رسول صلی الله علیه وآله گفت یا علی راه
نمائی هرگاه تو که جای منست من میکنی و بهتری بعد از من هر که بوده سید
اهل بیتی و دوسترین مردمانی بمن طاعت تو مثل طاعت منست بر امت آیا معلوم
ندارید که هرگز کسی را بر علی والی نکرد و او را بر همه والی کرد و در جمیع سفرهای
ایشان یکی بود و آیا معلوم شما نیست که رسول صلی الله علیه وآله جمع کرد ما را
در خانه فاطمه و فرمود که خدا تعالی وحی کرد بموسی علیه السلام که برادر خود را
برگزین و با خود دار و او را نبی نموده اهل او را پاک و پاکیزه کرده و بمن وحی
کرد که علی را برادر خود گردان و اهل و اولاد او را پاک و پاکیزه گردان
پس گفت که ای مردمان بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله عهد او را شکستید اطاعت
حضرت او کردید و گمان دارید که اختلاف رحمت است هیهات هیهات درکجای
کتاب است و خدا تعالی پیغمبر باید که آنها که خلاف نمودند بعد از انکه آمد ایشان
دلایل روشن بیان کرده شده راه هویدا ایشان نکه باشد ایشانرا عذاب عظیم
بعد از انکه خبر داد باختلاف شما و فرمود که همیشه خلاف کنند الا انکه خدا تعالی بر او رحمت

کند و مرا و آل محمد است صلی الله علیه وآله که خدای تعالی ایشانرا برای رحمت آفریده
و همیشه شنیده اید که پیغمبر صلی الله علیه وآله گفت بعلی علیه السلام که تو و شیعه تو بر فطرت
اسلامند و مردم از ایشان دور و جدا اند و شما قبول نکردید از نبی خود و شما خبر
نداد که وصی من و امین من و وزیر من و برادر من که دل او از شما پاکیزه تر و علم
او بیشتر و ایمان او بیشتر و نفع او از رسول صلی الله علیه وآله زیاده تر نمود علی بن ابیطالب
و در حضور شما او را وصی و خلیفه خود نکرد بر امت خود و همه بر او سلام نکردید
بخلافت در حضور حضرت رسول پس تعجب شنوید و چشم بصیرت بگشائید که بدرستیکه
هر شنیده اید و دیده اید انچه ما شنیده ایم و همه حاضر بودید چنانچه ما حاضر بودیم پس
عبدالرحمن عوف و ابوعبیده جراح گفتند که ای ابن ابی کعب عقل تو خلل یافته
گفت مین عقل شما خلل یافته است یاد دارید مرد پیرامرد پیرا که روی او ندیدیم
و او از او می شنودیم که گفت یا رسول الله سلط وعت وصی تو علی بن ابیطالب علیه السلام را
امر خواهند نمود و مخالفت او خواهند کرد و فاجران امت تو انکار او خواهند
نمود و تکذیب او خواهند کرد پس من گفتم که بود انکه گفت فرمود که این فرشته
بود که آمد و از خلاف امت در وصی من مرا خبر داد وای ابی تورا وصیت میکنم
بعلی که او هادی و ناصح امت منست و بعد از من امام بحق اوست هرگز راهی نشود

رشکننده بیعت من باشد و منکر نبوت من و در روز قیامت از شفاعت من محروم خواهند
بود پس برخواست جمع انصار و گفتند که یا ابا بکر رحمت خدا بر تو باد که بدرستیکه هر چه
گفتی راست گفتی و بیان کردی آنچه از رسول صلی الله علیه و آله شنوده بودی و البته
آنحضرت وفا کردی جزاک الله خیر جزا و روایت نموده اند اکثر اهل سیر در مصنفات
خود که محمد بن ابی بکر بمعاویه کتابتی نوشت بدین دستور که این کتابیست از محمد بن
ابو بکر گمراه بدین معاویه بن صخر سلام خدا تعالی بر اهل دین خدا تعالی اما بعد
خدا تعالی خلق را بعثت بنیاد فرموده و از برای بندگی خود آفریده و بعضی سعید شده
و بعضی شقی و برگزید از ایشان محمد صلی الله علیه و آله را و مشرف ساخت او را برسالت
خود و او مردم را بدین خود خواند و اول کسیکه اجابت کرد ابن عم او علی بن
ابیطالب علیه السلام بود که نفس خود را فدای آنحضرت میکرد و او او و تو تو با
و با او مساوی میشوی او مومن سابق است و تو لعین ابن لعین همیشه تو و پدر تو گمراه
بوده اید و میخواستید که نور خدا را فرو نشانید و لشکرها جمع کرده اید و مالها صرف
نموده اید تا پدر تو بدوزخ رفت و تو هم خواهی رفت ای بددین خود را با علی علیه السلام
که نفس رسول است و وارث و خلیفه اوست برابر میکنی و تو دشمن رسول و پسر تو
دشمن آنحضرت والسلام علی من اتبع الهدی و معاویه در جواب نوشت که کتاب تو

[illegible]

ای محمد بن ابو بکر بمن رسید و ذکر کرده بودی که در او معایب من و مفاخر علی را
ترا الحمد الله که از مفاخر نصیبی نیست و ما و پدر تو در زمان رسول صلی الله علیه و آله با هم
بودیم و انکار حق علی و سوابق او ما را نبود تا آنکه رسول صلی الله علیه و آله رحلت نمود
پس اول کسیکه با او مخالفت نمودند و انکار حق او کردند پدر تو بود و عمر که حق
بر ایشان بیعت نمودند تا هر دو را ایام فرا آمد پس سیم بجای ایشان نشست و تو
و اصحاب تو متابعت او کردید و اگر صواب بود پدر تو ابتدا کرد و اگر خطا جور
بود دست پدر است و من پیرو و شریک اویم و اگر پدر تو انکار نمیکرد من هرگز
مخالفت علی نمیکردم پس تو عیب پدر خود کن نه از من والسلام فصل
در بیان اصحاب جمعی از صحابه در سیر خود عبد الله مستوفی قزوینی و در سیر خود
ابن اسمعیل رازی و در کتاب احتجاج خود شیخ علی طبرسی آورده اند که روایت
نموده ابان بن تغلب که چون قوم بر ابو بکر بیعت کردند از مهاجر و انصار جمعی
گروهی انکار نموده تخلف کردند و گفتند در هلاک خود سعی نمودن نیکو نیست و خدا
فرموده لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة پس با جمعهم نزد امیر المومنین علیه السلام آمدند
و گفتند یا علی این ظلم بر تو کردند و وصیت رسول صلی الله علیه و آله بزیر ار هم
آنجناب فرمود که این محاربه و مقاتله صورت نگیرد و رسول صلی الله علیه و آله بمن گفت

که این امت بعد از من با تو غدر خواهند کرد و عهد من خواهند شکست پس اگر یاران
وهمدد کار یابی با ایشان جنگ کن و اگر نیابی دست باز داری و مظلوم باشی پس
بعد از فراغ غسل و تدفین آنحضرت با فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام گرد قبایل
گردیدم و مردم را بمدد خود خواندیم و غیر از سلمان و عمار و مقداد و اباذر
کسی انقیاد و اطاعت ننمود پس خاموش شدم چون بغض و کینه ایشان
با خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت من مشاهده دیدم و شما بروید و بیابید
او دهید آنچه از رسول صلی الله علیه و آله شنیده اید تا حجت بر او ثابت سازید
پس ایشان آمدند و در حوالی منبر نشستند و چون ابو بکر بر منبر شد خالد بن سعید
العاص که از بنی امیه بود اول برخاست و گفت یا ابا بکر بپرهیز از غضب خدا
که بدرستیکه معلوم تست که رسول صلی الله علیه و آله گفت در روز قریظه که ای
معاشر مهاجر و انصار من شما را وصیتی میکنم وصیت من نگاه دارید و امر مرا اطاعت
داشته باشید و آن وصیت اینست که علی بعد از من امیر شما و خلیفه من در میان
شما باشد که خدا مرا باین وصیت امر کرده اگر مخالفت وصیت من کنید
در احکام خود اختلاف خواهید کرد و دین شما قایم نخواهد ماند و امام و والی
شما بدترین شما خواهد شد آیا اهل بیت من وارث من نیستند او در امر ت

کی خدا انی

من بعد از من خدا یا آنکه اطاعت اهل بیت من نماید و نگاه دارد و در باب ایشان
وصیت مرا احترام او باز بر من نماید و در بهشت من رفیق او گرداند که نور او حوت
دریابد و هر کس که مخالف اهل بیت مرا نماید بهشتی که پهنای آن مثل زمین و آسمانست
بر وی حرام گرداند پس عمر گفت که خاموش شو یا خالد که تو از اهل شورت نیستی و از آنکسی
که کسی برای رای و عمل که خالد گفت یا ابن الخطاب خاموش شو که سخن از زبان دیگری
میگوئی بخدا که قریش ترا میدانند که پست ترین مردمان در حسب و پایه تو را از همه کس در
نسب و اخس مردمان در قدر و رتبه و کم مروت که ذکر ایشان صاف دیگر از اینها
که در خدمت پیغمبر بودی و صحبت پیغمبر اوردند و ترسنده ترین مردمان بودی در وقت جنگ
بخیل ترین مردمان بودی و در صرف مال لئیم ترین اصل خودی و قوم تو در میان قریش
نیست فخری و نه در جنگها نامی و تو در میان این جماعت مثل شیطانی که مردان میگوید
کافر شو و چون کافر شد گوید که من از تو بیزارم و هر دو مخلد در آتش خواهند بود
و ذلک جزاء الظالمین پس عمر دیگر چیزی نگفت و خالد بن سعید نشست پس برخاست
سلمان و گفت که کردید و نکردید پس گفت که ای ابا بکر کار خود را الله و نیکی هرگاه
نازل شود بر تو امری که تفرقه میان نیک و بد آن نتوانی کرد و کسی که رجوع
خواهی کرد و هرگاه بپرسند از تو چیزی و ندانی آن را چه عذر داری که تقدیم نکنی

بر کسی که داناتر است از تو و برسول خدا نزدیکتر و اعلم بر کتاب خدای تعالی و سنت رسول
او و او را رسول صلعم مقدم داشته در حیات خود و وصیت کرده باو در وقت وفات خود و شما
وصیت آن حضرت را در پس پشت انداختید و فراموش کردید وصیت او را و خلف وعده
نمودید و عهد را شکستید و باز کردید آن عقد را که بسته بود در شما رسول صلعم از اطاعت
اسامه و آنکه در زیر رایت او بودید و شما از آن حذر کردید و مخالفت آن حضرت کردید
بچشید آنچه کردید و کم کردید ثواب خود و گران نمودید جرم و گناه خود و چون بقبر بری
آنچه کسب کردی دانی که چه کردی و چه بردی پس اگر توبه کنی و باز گردی چون امور بسیار
نگذشته هنوز هستی که اقرب خواهد بود به نجات تو و آن وقت که تنها در گور باشی و سپرده شوی
گوری را ای ابابکر چنانچه ما شنیدیم تو هم شنیدی و ترا عذری در این امر که مقلدان شده
نیست با خود اندیشه کن پیش از آنکه تلافی کرده و از جزای قیامت یاد آور و ما علینا
الا البلاغ پس از نزد او با و زبیر برخاست و گفت ای معشر قریش رسیدی [illegible]
و کلا شنیده قرابت او والله که مرتد شده عرب و شک در دین شما انداختید و اگر این امر را
با اهل بیت رسول میگذاشتید اختلاف بهم نمیرسید و هرگز شمشیر کشیده نمیشد والله
که مهتر و بهتر همی که از اهل آن نباشند طلب آن کنند و خونها ریخته گردد و در زمین فساد
باشد تا قیامت و بدرستیکه همه دانستید که رسول صلعم فرمود که صاحب این امر بعد از من علی است

تی ابا

پس از دو فرزندش حسن و حسین علیهم السلام و پس از آن فرزندان پاک ایشان
پس انداختید قول پیغمبر خود را و فراموش نمودید عهدی که با آن حضرت بستید
و پیروی دنیای بی بقا شدید و فروختید آخرت پاینده را که پیر نشود جوانان
او و هرگز بر طرف نشود و نعمتهای آن غمگین نشوند اهل آن و نمیرند نیکان آن
و چنین بودند امم پیش که کافر شدند بعد از پیغمبران خود در تفاوت و زود خواهید
چشید وبال این امر را و بجزای خود خواهید رسید و ما الله بظلام للعبید
بعد از و مقداد برخاست و گفت که ای ابابکر برگرد از ظلم و توبه کن و آمرزش
خواه از خدای خود و از آن دگر کن طاعت نبی خود را و گریه کن بر این خطا که
کردی و تسلیم کن این امر را بصاحب آن علی بن ابیطالب علیه السلام که تو اهل
آن نیستی و او اولی است از تو و معلوم است که عقد امارت و خلافت از پیغمبر
در گردن تو و همه نکنند و لازم بر تو نمود که در فرمان اسامه باشی و در زیر رایت
او قرار گیری و این برهانیست روشن بر بطلان امارت تو و از آنکه یاد در است
درین امر و شما علم نفاق از آن معدن شقاق و منبع فتنه و شیوع عمرو عاص
با موضع اید در وقتی که دو دیگر ساقیان امیر بود در غزوه ذات السلاسل
و تو از جمله لشکر عمرو بودی و در تحت رایت او پس تو کی و خلافت کجا پس برگرد [illegible] کن

وخود را از این امر معزول کردان پیش از آنکه شوانی که در حیات و ممات سلامت
بمانی زنهار که فریفته دنیا مشو و سخن قریش و غیره مغرور مکرد که دنیا زود خواهد
رفت و بازگشت بخدا خواهد بود و جزای عمل تو بتو خواهد رسید بتحقیق میدانی
و یقین است که علی بن ابیطالب علیه السلام صاحب این امر است بعد از رسول نه
تو و نه دیگری پس تسلیم او کن این امر را چنانکه خدا و رسول صلی الله علیه و آله
بوی داده اند و اگر چنین کنی از وزر و عصیان وا رهیدی و خلاص باشی و الی الله
ترجع الامور پس بعد از و برخواست بریده اسلمی و گفت که انا لله و انا الیه راجعون
که آنکه حق از باطل واندای ابابکر فراموش کرده یا خود را بر فراموشی میداری
یا خود را بازی میدهی و راه تو زده است این آرزوهای باطل و ابلیس ترا
گمراه کرده آیا بیاد تو هست که رسول صلی الله علیه و آله نام تو و علی را امیر المومنین
و در اکثر اوقات او را باین نام میخواند و میگفت که امیر المومنین قاتل ناکثین و قاسطین
و مارقین خواهد بود از خدای بترس و نفس خود را دریاب پیش از آنکه در
نتوانی یافت و خود را از کفر و بیدینی نگاه دار و حق را بصاحبان آن رد کن
و چنان مکن که ترا ستمگر و عاصی و ظالم همه عمر شکفته باشند و بر کرداری کار
امروز که هشیار داری و ما همه نصیحت تو کردیم و راه نجات تو نمودیم فلا تکونن

من المجرمین

من المجرمین انگاه از پس او عمار برخواست و گفت ای گروه مسلمانان اگر میدانید
بدانید که اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله اولی باو بند و احق اند بمیراث او و ایشان
ترند بامور دین و امین ترند بر مومنان و نگاه دارنده اند ملت رسول را
و ناصح است او بند پس رد کنید حق را باهل آن پیش از آنکه رشته دین شما
گسیخته و ظاهر گردد و حال بیدینی و کافری شما بر عالمیان و در فتنه بسیار
بسیار گردد و اختلاف بسیار بظهور آید و دشمنان طمع کنند با بطال دین را
و معلوم است همه را که بنی هاشم سزاوارترند باین امر از شما و علی بن ابیطالب
از میان ایشان بحکم رسول صلی الله علیه و آله اولی است و امام شماست و زیاده
از آنکه شما گمان برید و دیده بودید که سد ابواب همه از مسجد کرده شد
جز از باب علی و دختر خود را بوی داد و نه بدیگران که مکرر اراده نمودند و فرمود
که من مدینه حکمتم و علی در آن و هر که اراده حکمت کند باید که بیاید از در آن
و شما حیران و نادانید در امور دین و بد و محتاج و او مستغنی از همه شماست و شما حق او
می پوشید و پشت بر دنیا بر آخرت می نمائید بد و گذارید حقی که خدا تعالی بوی داده است
و پشت برو مکنید و بر مگردید بر پشت بر پدران خود فتنقلبوا خاسرین پس از آن
ابی کعب برخواست و گفت ای ابابکر انکار مکن حقی را که خدا تعالی بغیر تو داده است

و اول کسی مباش که در رسول خدا صلی الله علیه وآله عاصی شوی و خلاف وصیت او نمائی
و از فرموده او بجا آورنده حق را تسلیم کن بصاحب آن زیرا که تو اهل آن نیستی و همه
عمر در عواقب و گمراهی مانده باید که ازین کار پشیمان شوی و توبه نمائی و خود را
در روز رو و بال نینداری و گردن خود را از بار عصیان سبک سازی و محجوب
خود سازی امری که خدا تعالی ترا در آن نصیب نکرده و در باب و بال این عمل که
در آنی و به آنکه بودن تو در دنیا اندکی بود و در رفتن تو بقبر زود و جزای جنایت
ترا آماده برای تو وما ربک بظلام للعبید پس خزیمه ثابت برخواست و گفت ای مردمان
آیا آگاه نیستید که رسول صلی الله علیه وآله گواهی من که در آن منفرد بودم قبول
نمود و گفت شهادتی پس گفت که گواهی میدهم که از رسول خدا شنیدم که فرمود
که اهل بیت من فرق میانه حق و باطل کنند و ایشان ائمه اند که تبعیت ایشان
باید نمود و گفتم بشما آنچه دانستم وما علینا الا البلاغ پس ابوالهیثم بن تیهان برخواست
و گفت من حاضر بودم که رسول صلی الله علیه وآله علی را در غدیر خم با خود برخیزانید
و انصار گفتند که برنخیزانید او را مگر برای خلافت و بعضی گفتند که برای آنکه مولای
ایشانست که نبی الله مولای اوست پس رسول صلی الله علیه وآله فرمود که علی ولی امر شماست
و نصیحت کننده امت را و همه شنیدید و انکار آن دارید وان یوم الفصل کان میقاتا

سهل بن حنیف

پس سهل بن حنیف برخواست و بر خدا را حمد و ثنا گفت و صلوات بر رسول و آل او فرستاد
و گفت ای معشر قریش گواه باشید بر من که من گواهی میدهم که رسول را دیدم در این
مکان که روضه است که گرفته بود دست علی بن ابیطالب را و میگفت که ای گروه مسلمانان
این علی امام شماست از بعد من و وصی منست در حیات من و بعد از وفات من وفا کننده
دین من و بجا رساننده وعدهای منست و اول کسیست که در لب حوض کوثر بمن رسد
و با من مصاحبت کند پس نیکو باد آنکه فرمان او برد و تابع او باشد و بدو
اوده و وای بر آنکه تخلف کند از او و فرمان او نبرد و عثمان بن حنیف برخواست
و گفت که شنیدم از رسول خدا که میفرمود که اهل بیت من نجوم اهل زمینند بر ایشان
تقدیم نکنید و ایشان را مقدم دارید که ایشان بعد از من والیان اند تا آنکه کسی گفت
یا رسول الله کیست اهل بیت تو فرمود که علی و پاکان و پاکیزگان از فرزندان او
پس ای ابابکر اول کسی مباش که کافر شده و خیانت کننده مباش در خدای تعالی
و رسول او صلی الله علیه وآله ولا تخونوا اماناتکم وانتم تعلمون پس ابوایوب انصاری برخواست
و گفت یا عبدالله پرهیز کنید از خلاف کردن با اهل بیت پیغمبر خود و بایشان
باز گردانید حق ایشان را که خدا تعالی بایشان داده است و بدرستی که شنیدیم
در هر مقامی بعد از مقامی و در هر مجلسی بعد از مجلسی که میفرمود که اهل بیت من امام

نشاند بعد از آن و اشارت بامیرالمؤمنین علیه السلام نمود و فرمود که این
امیر نیکوکاران و کشنده کافران خوار باد کسی که او را خوار کند و نصرت
یافته باد کسی که نصرت او کند پس توبه کنید از این ظلم که خدا توبه قبول
کننده و مهربانست و نافرمانی مکنید و پشت بر او منمائید ولا تتولوا مجرمین
پس ابوبکر از جواب فرو ماند و از سخن عاجز گردید و بعد از لحظه گفت که
بهتر از شما نیستم مرا از این کار معزول کنید پس عمر در غضب شد و گفت از منبر
بزیر آی ای خبیث بخیل جبان چه زبان با علی و آله که بر آن متوسلم که ترا معزول
سازم و خلافت را از سالم مولای حذیفه دهم پس ابوبکر از منبر بزیر آمد و بخانه
خود رفت و سه روز بیرون نیامد پس در روز چهارم خالد بن ولید با هزار
نزد ابوبکر آمده گفت که چیست این نشستن تو در خانه که بنی هاشم در طمع خلافت
افتادند پس ابوبکر را بمسجد آوردند و شمشیرها کشیده با عمر بر در مسجد ایستادند
و عمر سوگند یاد نمود که اگر امروز کسی از شما مثل آن روز سخن کند هر دو چشم او را
بیرون می آورم پس برپای خواست خالد بن سعید العاص و گفت یا ابن الصهاک
الحبشیه آیا بشمشیرهای خود ما را تهدید میکنید یا باین جمع که آمده اند ما را ای پسر
والله که شمشیرهای ما از شما تیزتر است و چون بحجت خدا تعالی با ما است اگرچه در کمی

کمتریم

کمتریم بر شما غالبیم و در قوت بیشتریم والله که چون از اطاعت امام بیرون نمی توانیم رفت
والله بکشیدیم شمشیرهای خود را و جنگ میکردیم با شما برای رضای خدا پس امیرالمؤمنین
گفت یا خالد قدر و مرتبه تو معلوم است بنشین که سعی که بایست کرد کردی پس سلمان
برخاست و گفت الله اکبر الله اکبر شنیدم از رسول خدا که گفت باشد برادر من و ابن عم
من با چندین کس از یاران خود که همه سگان دوزخی باشند و خواهند که
او را و اصحاب او را بقتل آورند و هیچ شک ندارم که آن جمع شمائید پس عمر قصد
سلمان کرد و امیرالمؤمنین علی دامن او را بگرفت چنانکه عمر بنشست و فرمود که
یا ابن صهاک الحبشیه اگر کتاب خدای و عهد رسول صلی الله علیه و آله در پیش
نبودی تو را معلوم شدی که کدام یک از ما ضعیف تر و کم لشکرتر است پس روی باصحاب
کرد و گفت بروید رحمت خدای بر شما باد والله که دیگر داخل مسجد نشوم مگر برای
زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله یا بجهت قضا و حکمی که باشد که جایز نیست
که بگذارم مردم را در حیرت و سرگردانی و عمر با جمع گرد مدینه میگردیدند و مردم را
طوعا و کرها به بیعت در می آوردند **فصل** در نوادر احکام و اخبار و آثاری که از حضرت
امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اولاد عظام آن جناب علمای مذاهب باتفاق نقل
نموده اند روایت نموده عزیز الله بغدادی در کتاب انشراح الصدور از ابا عبدالله

٦٧

که اجتماع نمایند از مومنان ده کس یا زیاده باهم که ملائکه بعد دعای ایشان با ایشان
دعا کنند ایشان آمین گویند و اگر استغاثه از شر دشمن نمایند و اگر ایشان حاجتی
خواهند ایشان نیز از خدا تعالی قضای حاجت ایشان مسئلت نمایند و اجتماع
هر کس از منکران که بعد از یک ده کس از جنود شیطان با ایشان باشند
پس مومنان تا ممکن باشد با منکران و جاهدان ننشینند و از غضب خدا تعالی
اندیشه نمایند و جاحد نبود الا منکر خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام و روایت
نموده مسعدة بن صدقه که امیرالمومنین علی علیه السلام بر منبر کوفه فرمود که ای
گروه مردمان عنقریب شما را خواهند فرمود که سب من نمایید شما نیز باید که
سب من کنید و چون شما را فرمایند که ابرا از من کنید باید که شما ابرا ننمایید
پس یکی برخواست و گفت پس چنان رخصت نمائیم آنجناب علیه السلام فرمود که
بر شما نیست که کشته گردید و چون دل شما مطمئن با ایمان باشد چنانکه عمار را
در مکه چون خواستند که بکشند گفت سب رسول صلی الله علیه و آله هر چه خواستند او را
فرمودند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمار را گفت که اگر بار دیگر کفار
گرفتار کردند چون دل تو با ایمان مستقر است بگوی هر چه بگویند و روایت نموده
صاحب طبقات که والی عبدالملک مروان در کوفه دو شخص را گفت که از علی ابرا نمایید

علی چون تو

بی قبول [illegible] رها کرد و دیگری قبول نمود و او را بقتل رسانیدند و چون این خبر
[illegible] زین العابدین علیه السلام استماع فرمود گفت که آنکه ابرا کرد و از قتل
[illegible] شد او در دین عالم و فقیه بود و آنکه مقتول شد در رفتن به بهشت تعجیل نمود
[illegible] هم در کتاب مذکور از روایات معاندان و موافق روایت نموده که یکی از بزرگان
دین فرمود که اهل شام بدتر از کفار روم شدند زیرا که اگر اهل روم کافرند و معاندت
با علی بن ابیطالب علیه السلام و اولاد او نکردند از ند و اهل شام کافر و معاند آنجناب اند
و روایت نموده مسلم در صحیح از انس بن مالک که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که درختی در بهشت طوبی نام که نیست در و قصری یا حجره یا خانه که در او
نبوده باشد شاخی از آن درخت و اصل آن درخت در خانه من باشد پس روزی
دیگر همین حدیث بر زبان مبارک گذرانید الا که فرمود که اصل آن درخت در خانه
علی باشد پس عمر برخواست و گفت یا رسول الله دیروز فرمودی که اصل آن درخت
در خانه من باشد و حالا میگویید که اصل آن در خانه علی است پس آنحضرت
سر بالا کرد و فرمود که ندانسته که خانه من و علی یکیست و حجره من و علی یکیست
و قصر من و علی یکیست و درجه من و درجه علی یکیست و عمر را رشک و حسد دل
فرا گرفت و اگر عمر این سوال از روی اعتراض کرده نعوذ بالله و روایت

ابو حامد دمشقی که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من میزان علمم و علی علیه السلام
دو کفهٔ آن و حسن و حسین رشته‌های آن و فاطمه علاقهٔ آن و ائمه عمود آن که بآن
سنجیده شود اعمال دوستان ما و اعمال دشمنان ما و حمد الله مستوفی در کتاب
نزهة القلوب از یکی از بزرگان خود روایت نموده که گفت امیرالمؤمنین علیه السلام
زاهدترین مردمان بود و دنیا را سه طلاق داده بود و همیشه روزه داشتی
و شبها نماز قیام نمودی و افطار بنان جو و سویق جو و فطور آن نمودی
و کسی که بدینگونه معیشت نماید باید که ضعیف و بی قوت باشد و آنحضرت علیه السلام
بقوت‌ترین مردمان بود چنانچه از کندن در خیبر و از اجبر برخندق کردن
و بر سر دست نگاه داشتن تا مردم بر آن بگذرند پس معتاد گر آزاد و در گذشتن
ظاهر و هویداست و جاحظ که از جملهٔ اعدای امیرالمؤمنین علیه السلام است
گفته که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ما اهل بیتیم که ما را با احدی قیاس نتوان
کرد زیرا که رسول صلی الله علیه و آله و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر طیار
و عبدالمطلب و عباس و ابوطالب از ایشانند و انصار ایشان انصارند
و مهاجر ایشان مهاجر و صدیق ایشان صدیق است و مصدق دشمن
ایشان و فاروق فرق کنندهٔ ایشان فاروق است که جدا کننده حق

از باطل و حواری

از باطل و حواری ما حواریان ایشانند و صاحب شهادت آن بود که شهادت ایشان
دهد و نیست خیر الا در ایشان و برای ایشان و از ایشان و با ایشان و مقامات شریفه
و آیات کریمه امیرالمؤمنین علیه السلام باتفاق فرق اسلام بلکه جمیع انام زیاده از آنست
که حصر اندکی از آن توان نمود و کتابهای جهان و صحایف دوران و طومار
زمین و آسمان از عهدهٔ تحریر عشری از آن بیرون توانند آمد شأن آنجناب
عظیم است و حلم او جسیم و دانش او کثیر و بیان او عجب و زبان او خطیب و سینهٔ او
فراخ که معدن عوارف الهیت بیان خلایق بر حد کمالش نرسد و غیر از خالق
بحقیقت دانشش پی نبرد و اکنون ملاحظه باید کرد که عدو آنجناب علیه السلام با ترجیح
دیگران بر او و دین داشتن شیعه او را در حق او چنین میگوید پس دوستان
صادق و پیروان موافق چه خواهند گفت فعلیکم بدینه القویم و صراطه المستقیم الذی
توصلکم الی دار النعیم و ایاکم خلافه و عداوته و اولیائه المفضی الی نار الجحیم

فصل در بیان بعضی روایات متفرقه که با این کتاب نسبتی مطلوب دارد روایت نموده
ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی در کتاب عرایس که در زمان خلافت
عمر جمعی از احبار یهود نزد او آمدند که تو والی امر بعد از رسول صلی الله علیه و آله
گفت آری گفتند چند چیز از تو میپرسیم اگر ما را از آن خبر دادی [illegible]

وعلوم ما شود که دین اسلام حقست ومحمد رسول او بوده وتو خلیفه او بوده واگر چنین
دانیم که دین اسلام باطلست ومحمد صلی الله علیه وآله رسول او نبوده وتو خلیفه نیستی عمر
گفت بپرسید هرچیز که خواهید پس گفتند که یا عمر مارا خبر ده که قفلهای آسمان
چه چیز است وکلید آن چه چیز است وخبر ده مارا از قبری که با صاحب آن میگردید
وسیر میکرد وکه بود که انذار کننده قوم خود بود که از انس بود ونه از جن
وخبر ده مارا از پنج چیز که بر زمین رفتند واز ارحام بوجود نیامده بودند
وخبر ده مارا که دراج چه میگوید در حین بانگ کردن وخروس چه میگوید
در حین فریاد زدن واسب چه میگوید در حین شیهه کشیدن وضفدع چه میگوید
در حین آواز کردن وحمار چه میگوید در حین آواز کردن وقبره چه میگوید
در حین صفیر نمودن پس عمر سر بزیر افکند وانگه سر برآورد وگفت هیچ گونه عیبی نیست
عمر را که گوید ندانم پس یهودی برخواست وگفت گواهی میدهم که محمد صلی الله علیه وآله
پیغمبر نبوده ودین اسلام باطلست پس سلمان برخواست وگفت ای یهودی
لحظه توقف کن ونزد امیر المؤمنین علیه السلام شد وگفت یا ابو الحسن دریاب
اسلام را پس دین اسلام را دریاب وقصه باز گفت پس امیر المؤمنین علیه السلام
بمسجد درآمد وعمر شادمان شد وگفت یا علی هر مشکلی وامری شدیدی که پیش آمد

از انکه دفع

تر آنکه دفع آن اقدام باید نمود آنحضرت فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
آموخت مرا هزار باب از علم که هر بابی هزار باب دیگر بر من منکشف شد از من بپرسید
هر چیز که خواهید که من حلال مشکلاتم پس گفتند ای یهودی بدان شرط که آنچه در توراة
شماست چون بگویم بدین ما درآیید پس ایشان همه شرط نمودند وسوالها که از عمر
نموده بودند نمودند پس امیر مومنان ومولای متقیان وپیشوای موحدان
فرمود که قفل آسمانها شرک بخدا تعالی وکلید آن شهادت ان لا اله الا الله
ومحمد رسول الله است وقبری که با صاحب خود سیر کند ماهی بود که یونس در شکم او
بود وهشت شبانه روز در دریا سیر نمود وآنکه قوم خود را ترسانید موری
بود که چون سلیمان ع را با لشکر دید که میگذرد بنمل مور گفت که داخل خانهای
خود شوید که پایمال نگردید وآن پنج تن که بر روی زمین رفتند واز ارحام
نیامده بودند آدم وحوا وناقه صالح وگوسفند فدای اسمعیل وعصای موسی بود
ودراج میگوید که الرحمن علی العرش استوی وخروس میگوید که اذکروا الله یا غافلین
واسب میگوید اللهم انصر عبادک المومنین علی الکافرین وضفدع میگوید سبحان المعبود
فی لجج البحار وحمار میگوید لعنت باد بر برده گیران وقبره میگوید اللهم العن علی مبغضی
محمد وآل محمد پس دو کس ایمان آورده کلمه شهادت گفتند ولی گفت که دل من

به صدق گفتار موافق با زبان نیست اما میخواهم که مرا خبر دهی که کدام قوم بوده اند
که سیصد و نه سال مرده بودند و خدای تعالی ایشان را زنده کرد و نام ایشان
و نام شهر ایشان و نام پادشاه ایشان و نام خیل ایشان و نام سگ ایشان
و نام کهف ایشان چه بود حضرت ولی الله فرمود که از رسول صلی الله علیه و آله
شنیدم که در زمین روم شهری بود که آن را افسوس و گاهی طرسوس میگفتند
و پادشاه عادل صالحی داشت و چون او بمرد از فارس پادشاه ظالمی دقیانوس
نامی بیامد و بجای او نشست و عمارتی بنا کرد و گفت هر خشتی از رخام و در آن
چهار هزار ستون ساخت از زر و چندین هزار کرسی مکلل بجواهر پس دعوای
ربوبیت و خدائی کرد و هر کس طاعت و انقیاد ننمود فرمان قتل او میداد
و مردم بعبادت او قیام نمودند پس چند خبر رسید که یکی از پادشاهان فرس
با لشکر بسیار بجنگ او می آید ترس بر او غالب شد که غش نمود و تاج از سر او
بیفتاد پس اینجا که از خواص او بود با پنج کس دیگر که از ایشان کسی نزد او مقدم
نبودند یکی کسلمینا و یکی مجسمنیا و یکی مرطونس و یکی کسطونس و یکی سادنوس نام داشتند
با هم گفتند که اگر این خدای بودی نترسیدی و غش نکردی و از اکل و شرب منزه
بودی و ما را جز فرار از این ظالم جبار علاجی نیست پس سوار شدند و از شهر
بیرون آمدند

بیرون آمدند و چون سه فرسنگ رفتند پیاده شدند و مرکب را گذاشتند که
اگر کسی از عقب ایشان بیاید پی ایشان را نیابد و هفت فرسنگ دیگر پیاده قطع نمودند
پس با گله شبانی برخوردند و از او شیر خواستند گفت بیاورم و من در شما شمائل
ملوک ملاحظه میکنم و گمان میبرم که شما گریخته باشید پس گفتند که ما دروغ نگوئیم و قصه
خود باز گفتند شبان گفت که من نیز تابع شمایم و برفت و زود باز آمد و سگ با او
همراه آمد و سگ ابلق بود و قطمیر نام داشت و او را سنگ زدند که برگردد پس سگ
بزبان فصیح گفت که مرا نزنید که گواهی میدهم لا اله الا الله و پاسبانی شما خواهم داشت
پس شبان ایشان را بغاری آورد که در کوهی بود ینجلوس و نام غار وصید
بود چون شب درآمد همه بخوابیدند و فرستاد خدای تعالی جهت هر یک دو فرشته
که ایشان را از دستی بدستی میگردانیدند و چون دقیانوس با هشتاد هزار کس
از عقب ایشان روانه شد و بدان بالا آمده ایشان را دید که در غار خوابیده اند
فرمود که در غار را به سنگ و ساروج برآوردند و بعد از سیصد و نه سال حق تعالی
دیگر بار ایشان را زنده نمود نزد برآمدن آفتاب با یکدیگر گفتند که امشب در خواب
مانده ایم و عبادت پروردگار خود ننمودیم و چون گرسنه بر خواستند پس تملیخا
لباس شبانی پوشید و بدر شهر آمد و بر در شهر نوشته دید که لا اله الا الله عیسی روح الله

و در شما اگر هم اندک صبر کنید
که گوسفند از اینجا بیش آرم

حیران گشته شهر در آمد دید که مردم انجیل میخوانند و نوع دیگرند و ببازار آمد
و خباری را گفت نام این شهر چیست و پادشاه این شهر کیست گفت نام شهر افسوس
و نام پادشاه عبد الرحمن پس درمی که بنام دقیانوس بود بدو داد که
نان بدهد خباز گفت تو گنج یافته ای گفت که من سه روز است که از این شهر
رفته ام و مردم پرستش دقیانوس مینمودند پس خباز نزد پادشاه آمد و ورا
نمود پادشاه گفت که در دین عیسی گنج یافته ارزانیست و خمس آن از ماست جوان گفت
من از این شهرم و جمعی را نام برد پادشاه گفت این نام زمان ماضیست جوان
گفت خانه دارم و با جمعی بدر خانه خود آمد و در زد مردی پیری از خانه بیرون آمد
در غایت پیری و گفت تو کیستی گفتم یملیخا ابن قطیعس پس آن پیر گفت که او جد منست
که از دقیانوس گریخت و عیسی علیه السلام بقصه او ما را خبر داده است پس پادشاه
احوال او و اصحاب او را پرسید پس با جمعی کثیر متوجه غار شدند و ایشان نیز بغار
در آمد و قصه تمام از مردن دقیانوس و نبوت عیسی علیه السلام و مدت بودن
در غار باز گفت پس گفتند که محنت و فتنه دنیا بسیار است پس باتفاق دستها
برداشتند و قبض روح خود خواستند و دعای ایشان مستجاب شد و بعد از آن
در غار با دیگر اطراف او گم نمود چنانکه هر چند سعی نمودند پیدا نشد گرد

بلی ای یهودی

پس امیر المومنین علی علیه السلام گفت که ای یهودی در توراة تو چنین است گفت
آری و شهادتین بر زبان آورد و گفت تو خلیفه رسول خدایی و بجای او سزاواری
عمر گفت که یا علی اگر تو نمی بودی عمر هلاک می شد و دین اسلام را تو پشت و پناهی
و تمام علم پیغمبر صلی الله علیه و آله با تست الکنون این عجز فضیحت وارد حقیقت
امیر المومنین علیه السلام مر او و بطلان غیر او را و واقدی در تاریخ خود نقل
نموده که در شهر موصل شخصی بود پاسبان شهر و دشمن علی بود و مناقب
منکر بود پس شبی شاعر ملک در خواب دید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی صلوات الله
علیه بدر خانه آن پاسبان آمدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام
گفت که بر گردان این پاسبان زن که سب تو میکند و علی علیه السلام
در میان دو کتف او زد و چون صباح شد دیدند او را کشته و میان
دو کتف او شکافته و در آن شب با شاعر چهل کس دیگر این خواب دیده
و همه نزد ملک گواهی دادند و هم در کتاب مذکور مسطور است که در موصل
مردی بود موسوم باحمد بن حمدون العدوی و دشمن امیر المومنین علیه السلام
بود و جمعی بحج میرفتند نزدیک ایشان آمد و گفت چون بمدینه رسید
از زبان من برسول صلی الله علیه و آله بگوئید که عجب از تو که دختر بعلی ابن ابیطالب

165

وآدی آیا چه چیز از و شنیده‌ای گفتم خبر بیار بزرگ و سوگند داد او را که
این پیغام را برساند و چون بمدینه آمد از یاد او برفت شبانه امیرالمؤمنین را
در خواب دید که پیغام آن شخص را نگذارده و صباح بروضهٔ مقدسه آمد و پیغام
نگذارد و چون بار دیگر بخواب رفت آنحضرت را باز در خواب دید
که با او بمنزل او در آمد و در را بگشود و بکاردی سر آن بدبخت را ببرید
و کارد بلحاف او پاک کرد و پس بدر خانه آمده آنرا برداشت و کارد را
در زیر آن پوشیده نمود و صباح صورت خواب را با رفیقان گفته
صورت الخواب در تاریخ آن نوشته و صباح او را سر بریده یافته
و ملک موصل جمعی را فرمود که محبوس نمودند از همسایه و غیره تا آنکه
الجماعت از حج مراجعت نمودند و احوال قتل آن ملعون و محبوس بودن
جمعی شنیده نزد ملک آمدند و قصه باز گفته و ملاحظه لحاف نمودند
چنانچه گفته بود آنرا آلوده بخون دیدند و کارد را در جائی که گفته بود
یافتند و محبوسان خلاص شدند و جمعی کثیر از لوجب از اعتقادات
فاسده خود برگردیدند و در سلک اهل ایمان انتظام یافتند ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم و در زیر فضل الله جوینی مسطور است که

[illegible]

روایت نموده اند ناقلان آثار که رسول الله صلی الله علیه و آله بعلی گفت که یا علی دوست
ندارد ترا مگر مؤمن پاک پاکیزه و دشمن ندارد ترا مگر کسی که از زانیه یا حیض تولد
یافته باشد و پدر ابی دلف چون این حدیث شنید گفت درین شکی نیست زیرا
که پسرم دشمن امیرالمؤمنین است و قصه او آنچنانست که من شبی مهمان در محلی بودم
و کنیز او را گرفتم و با آنکه حیض بود با او مقاربت نمودم و این پسرم از زنا هم
از حیض تولد یافته و پاکی و پلیدی آباء و امهات تا آدم و حوا از دوستی و دشمنی
امیرالمؤمنین علی علیه السلام بموجب این حدیث ظاهر میگردد و روایت کند
صاحب کتاب کشف الیقین که پدرم گفت که با جمعی در کوچهای بغداد میرفتیم و دیدم
و تشنه شده بودیم یکی را گفتیم که ازین خانه آب بطلب دو کودک بازی میکردند
یکی میگفت که علی امام بحق است و دیگری میگفت که ابوبکر امام بحق است پس من
میگفتم که رسول صلی الله علیه و آله گفته که یا علی دوست ندارد ترا مگر مؤمن و
دشمن ندارد ترا مگر ولد الزنا یا ولد حیض پس زنی بیرون آمد بسخن کودکان
و حدیث من شنید و گفت که صدق رسول الله بخدا که این هر دو فرزند
منند آنکه بامامت علی میگوید از طهر تولد یافته و آنکه دشمن اوست و بامامت
ابوبکر میگوید از حیض تولد یافته است که پدر او در حیض بود و من که با من مباشرت

نمود و هرچند ابا کردم فایده نداد و ابن جوزی که از اعیان حنفیه است در کتاب
تذکره الخواص آورده که عبد الله بن مبارک عزیمت حج نمود و با خود پانصد
دینار زر داشت چون بکوفه آمد زنی علویه را دید که پر مرغها و پر آنها
میکند و اگر مرغ مرده و اشباه آن چند برسید ازو نزد او رفت و پرسید
که چرا این مردار را جمع میکنی که از حال من مپرس که ترا از آن نفعی نیست
من الحاح نمودم که لابد است گفت که کشف سر من میشود و الحاح زیاده کردم گفت
من زنی هستم علویه و چهار دختر یتیم دارم و چهار روز است که هیچ نخورده ایم و میته
بر ما حلال است پس بخود گفتم که ای پسر مبارک کدام حج برابر اعانت فرزند
فاطمه زهرا علیها السلام تواند بود پس پانصد دینار را بر مقنعه او بستم و ببلاد
خود برگشتم و چون مردم آن بلد از حج معاودت نمودند بدیشان میگفتم که قبل الله
تعالی حجکم و شکر سعیکم و ایشان نیز این کلمه بمن میگفتند که در حج فلان موضع و در فلان
محل با تو بودیم و او حیران و متفکر بود و چون بخواب رفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در خواب دید که بدو گفت که حیران مباش و تعجب منما که چون تو بفریاد
فرزند من رسیدی و اعانت او نمودی پس از خدا خواهم که بر صورت
تو ملکی آفرید که هر سال از برای تو حج کند تا روز قیامت و فرج الله بن حجاج الکری

در کتاب بحار آورده است

در کتاب بحار آورده است که از دار المؤمنین قم مردی علوی با اهل و عیال خود
بسبب حوادث روزگار برنج آمد و بعد از چندگاه وفات یافت زن او
با دختران او بشهر سمرقند آمدند و در روزی که بسیار سرما بود و برف
بسیار باریده بود دختران را در مسجدی گذاشته بطلب منزل و قوتی از آن
مسجد بیرون آمد پس دید که مردی ذیشان نشسته است و جمعی در خدمت او ایستاده
از شخصی پرسید که این کیست گفتند بزرگترین مردم است نزد او آمد و شرح حال
خود نمود گفت که گواه بیار که تو علوی نسبی زن گفت که در روز چنین از زن
غریب گواه میطلبی و پریشان خاطر از نزد او برخواست و متوجه مسجد شد
دید که شخصی بر در خانه نشسته و جمعی در گرد او نشسته و چون حال او پرسید
گفتند حاکم این شهر است و مجوسی است پس نزد او رفت و شرح حال خود و سلالهٔ
بزرگ شهر با او بیان نمود آن مجوسی فی الفور رکبه و غلامی چند را با او فرستاد
و گفت ایشان را از مسجد بمنزل آورید و انواع اطعمه و اشربه بدان خانه فرستاد
و جمیع آن زن و فرزندان را با جامهای لایق ترتیب داد و ایشان را گرامی
داشت و چون شب درآمد بزرگ شهر در خواب دید که قیامت قائم شده
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در زیر لوای حمد نشسته است پس قصری از زمرد

١٤٧

دید پرسید که این از کجا گفته از مردی مسلمان موحدی پس نزد رسول ص
رفت و آن حضرت از وی اعراض فرمود که فراموش کردی که از آن علویه گواهی
طلب بیدی و اکنون از آن مردی است که او را بخانه خود برده و چون
بیدار گردید با غلامان خود میگردید که او را بیابد اکنه و او را گفته که در خانه
فلان مجوسیست نزد او آمد که علویه را میخواهم که بخانه خود برم مجوسی گفت
که او را نمیدانم گفت که صد دینار بگیر و او را بده گفت هزار دینار بدهم دوش
پیغمبر را در خواب دیدم که آن قصر که در بهشت دیدی بمن داد بواسطه آن
علویه و بمن گفت که تو از اهل بهشت شدی و من و قوم من ببرکت آن علویه
مسلمان شدیم فصل ابن بابویه رحمه الله تعالی در عیون اخبار
روایت نموده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که از جبرئیل شنیدم که خدای تعالی
گفت که منم الله که خدائی که غیر از من خدائی نیست و آفریدم خلق را بقدرت
خود و اختیار کردم از ایشان آنرا که خواستم به پیغمبری و برگزیدم علی را
و برادر و وصی و وزیر او و رسانیدن احکام او بعد از و بخلایق و خلیفه
خود بر بندگان خود ساختم که بیان کند کتاب مرا و روشن کردن معانی
آنرا و حکم کند میان ایشان بحکم من و او را هادی خلایق کردم که بسبب او از ضلالت

وگرامی نمایند

وگرامی نمایند و او را باب العلم خود و خانه خود ساختم چنان
خانه که هر که بدو رجوع کند و داخل در وی شود از آتش ایمن باشد
و او را حصین خود نمودم که هر که ملتجی باو گردد و حصانت و نگاه داشت
او نمایم از مکروهات دنیا و آخرت و او را حجت خود گردانیدم
در آسمان و زمین بر جمیع آنانی که در او نیند و قبول نکنم هیچ عمل از کسی
مگر بدوستی او پس هر که دوست دارد او را از بندگان من و تولی
بدو نماید و بداند که ولایت او را سوگند بعزت و جلال من که او را
داخل بهشت گردانم و هر که نداند او را و دشمن و منکر او باشد داخل
دوزخ سازم او را و ابن عباس روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که بحصول روز قیامت مردم را بنام مادران بخوانند الا شیعه
علی ابن ابیطالب ع که ایشان را بنام پدران بخوانند بواسطه پاکی ولادت
ایشان و اخطب خوارزمی در کتاب خود روایت نموده در
کتاب احادیث شیعه نیز لفظاً بلفظ این روایت هست که امیر المؤمنین
علیه السلام در خطبهای خود گفت که من امام بندگانم و وصی بهترین
مردمانم و شوهر سید زنان امتم و پدر عترت پاک و پاکیزه ائمه

راه نمایم و بدرستیکه من برادر رسولم و وصی او و ولی او و وزیر
او و صاحب سر و صفی اویم و جلیس و خلیل اویم و من امیرالمومنان
و پیس رو رو سفیدان و سید جمیع اوصیایم حرب کردن با من حرب
کردنست با خدا تعالی و سلم با من یعنی آشتی و یکانکی با من اشتی
و یکانکیست با خدا تعالی و طاعت من طاعت خدا تعالی است
و دوستی من دوستی خداست و شیعه من اولیا خدا اند و انصار
من انصار خدا اند و قسم بدان خدای که مرا خلق نمود که دانایان
و حافظان دین و واقفان شریعت سید المرسلین بیقین میدانند
که انانکه بیعت من شکستند یعنی طلحه و زبیر و اصحاب جمل و انانکه بیداد
و ظلم نمودند یعنی معاویه و اصحاب او و انانکه از دین بیرون
شدند یعنی خوارج نهروان همه بقول رسول الله ملعونند و زیانکار است
کسی که انرا کند و شیخ یعقوب رازی از ابو عبد الله روایت نموده
که از بنی امیه کسی نبود که بمیرد و خدا تعالی او را وزغ یعنی حربا کرداو را
افتاب کردشک و بعضی چلپاسه کویند نکرداند و با هشام ابن مروان
عبد الملک ابن مروان را خواستیم که غسل دهیم دیدیم که وزغی شد

و در سوراخ دیواری شد با پسران دیگر او پنج کس بودیم مشاهده
اینصورت نمودیم و حیران شدیم که چه کنیم که کسی نداند آخر
چوبی که بقدر و پهنای او بود اوردیم و کفن در او پوشانیدیم و با پنج کس انرا
در قبر نهادیم که کسی ندانست و هشام پسر او سوکند خورد که هر کس که
افشای این سر نماید او را قتل نمایم و تا بعد از موت او اظهار ان
نمودیم و از عبد الله سنان در کتاب کلینی روایت نموده که بدترین
خلق سه کس بودند که بشرار و بدترین خلق مبتلا کردیدند اول ابو سفیان
بود که با رسول الله صلی الله علیه و آله محاربه نمود و همیشه دشمن انحضرت
بود دویم معاویه که او با امیرالمومنین علیه السلام جنگ نمود
و دایم الاوقات عداوت انجناب داشت سیم یزید پلید پسر او
که با امام حسین را شهید نمود و در تاریخ ال سلجوق حمید الدین بن
مجد الدین نیشابوری آورده که چون پادشاه عظیم الشان سلطان
ملکشاه بجوار رحمت پروردکار جل عظمته رفته از دنیا انتقال
نمود دوازده پسر ماند سلطان سنجر و سلطان محمد و سلطان برکیارق
و پسر بزرکتر سلطان سنجر بود و بنماز و روزه دایم قیام داشت اما

داعیان بارکار میکفتند که او استعداد پادشاهی ندارد پادشاه
خوبست که از اعمام الب ارسلان که در نهایت رشد و استعداد اند
معین داریم وجمعی میکفتند که وارث ملک اوست و بعد از کفتکوی بسیار
قرار دادند که صورت حال با علم علمای ان زمان ابوبکر بن نصر بن
اسحق جوینی که در مرو مدرس بود بکویند و عهد بستند که از انچه
کویند و فرماید تجاوز ننمایند و باتفاق بخدمت او امدند و شرح احوال
نمودند کفت میراث حق سلطان سنجر است و زمام از سلطان بردن
در هیچ مذهبی روا نیست پس او بجای پدر خود نشست و باب عدل
کشود و در رواج شریعت مطهره نهایت اهتمام نمود شبها بعبادت
پروردکار قیام مینمود تا انکه در روز جمعه بعد از نماز میانه سنی و شیعه
مباحثه شد و جمعی از اهل سنت آن شیعه را بقتل اوردند چون
بعرض سلطان سنجر رسید در تفحص اصول و فروع مذهب شیعه ساعی
کردید و ابوبکر بن اسحق مدرس مذکور را با جمعی از علما روز بروز
طلب داشته کفتکوی مینمودند و با اولیا و مشایخ اعتقاد تمام داشت
و از ایشان هم تفتیش حقیقت حال مینمود چون تسلی خاطر او حاصل
نمیشود آن

نمیشود ان پادشاه وجمیع علما و فضلا و مشایخ و اولیا در علوم ظاهر
و باطن حضرت شیخ سنائی غزنوی را استاد و پیشوای و مقتدای
جهانیان میدانستند صوابدید همه انشد که ابونصر بن ابوبکر بن اسحق
کس بفرستند و از حضرت شیخ سنائی حقیقت حال معلوم نماید و او
شرح احوال شه و حال نوشته مصحوب یکی از تلامذه خود بغزنین فرستاد
و چون شیخ بر مضمون اطلاع حاصل نمود قصیده پنجاه و اند بیت بیک روش
و مضمون کفته فرستاد و ازین سه چهار بیت مدعا و حقیقت او معلوم است

بیت

از پی سلطان ملک شه چون نمیداری روا ۞ تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن
از پی شاه رسل اخر روا باشد بکو ۞ جز علی داماد او محراب و منبر داشتن
مر مرا باری بکو تا ید رزدی اعتقاد ۞
انکه او را بر علی داری مقدم بی سخن ۞ نیست او را در دو کیتی قدر قنبر داشتن
هست تسویلات شیطان کفتمت در دین غیر ۞ محض کفر آمد زجهل ان کفته باور داشتن

و چون قاصد از غزنین معاودت نمود پادشاه و ابونصر این جواب برا اثبات
نمودند و حکم نمود که کسی در دین او متعرض هم نکردند و یازده سال بر مسند
فرماندهی دایم بطاعت و مطالعه کتب قیام داشت و ادراک صحبت کرامات

میدانند وظاهر بن مسعود که دایم در خدمت او میبود گفت حقیقت
اعتقاد او معلوم من نشد و از نوادر حکایت قصه مباهله مولانا
روزبهان شیرازیست با مولانا تقی شوشتری بدانکه در تاریخ الف
من الهجره مولانا روزبهان شیرازی که از جمله علمای شیراز بود خصوصا
در علوم ریاضی امتیاز تمام داشت در میان طبقه قزلباش نمی توانست
که موافق اعتقادات خود عمل نماید از موطن خود مهاجرت اختیار
نموده متوجه هندوستان شد و بخدمت اکبر پادشاه مبادرت
نموده اعتبار بسیار یافت و باعلان مذهب شافعی داد اوصاف ان
و توبیخ مذهب شیعه و تنویه منصب کتابداری بدو مفوض و مرجوع
بود و چون آن پادشاه از دار جهان بگذشت پسر او سلطان سلیم ملقب بجهانگیر
پادشاه بجای پدر سریر آرای اورنگ فرماندهی شد و از وسعت
مشرب امر نمود که طوایف امم موافق دین و مذهب خود عمل نمایند
و کسی با کسی در این باب معاندت و مخاصمت ننمایند مجلس اهل ادیان
مختلفه بر پا داشتند اتفاقا روزی مولانا روزبهان در نفی مذهب شیعه
سخن میگفت و مولانا تقی شوشتری نفی سخنان او مینمود تا انکه مباحثه
ایشان

ایشان گفتگوی بسیار و مباحثه بیشمار شد پس پادشاه فرمود که طرفین
دلایل مذکور میسازند و حق ثابت نمیشود و عرصه مجادله را کناری نیست مولانا
تقی شوشتری گفت که مولانا روزبهان مباهله میکنم وان پادشاه از حقیقت مباهله
پرسید گفتند که مدت مقرر میدارند و در ان مدت دعای و نفرین بر هم میکنند
که انکه ناحق است آسیبی بدو رسد و پادشاه هم این سخن پسند افتاد و ایشان
دست یکدیگر را گرفته تا بیست روز موعد نمودند و در شب هفدهم چراغی
مولانا روزبهان بخانه در برد و آتشی از ان در کتابخانه افتاد و مولانا روزبهان
خود را در کتابخانه انداخت که آتش را نشاند تا چند کتاب نفیس بیرون آورد
اتفاقا درهای خانه بر هم بر آمد و تا آگاه شدن مردم تمام کتابخانه و مولانا روزبهان در
در انجا بسوختند و پادشاه و اکابر و اصاغر ان شهر در مقام هواداری
شیعه در آمدند و مولانا تقی را دوست و دشمن تحفها فرستادند و شاید
از جمله امرای ذوی الاقتدار شد فَاعْتَبِرُوا یَا اُولِی الْاَبْصَار بدانید ایها
الطالبون رحمکم الله تعالی وهدیکم صراط المستقیم که اگرچه بعضی حکایات
و روایات را چندان مناسبتی با اثبات نمودن فرقه ناجیه که مقصود
از تالیف این کتاب شریف است نیست اما معدوم انام از خواص

وعوام شود که نسبت کسی که اینقدر از آیات در شان او نزول یافته باشند و چندین
هزار حدیث در اوصاف او مخالفین او چنانچه مکرر مذکور شد نقل نموده
باشند چه جای دوستان که حصر اندکی از آن سالهای بسیار نتوان نمود
و هرگز معاندان او با غایت تعصب و نهایت بغض او شایلی یا رد الا و مطهر
معصوم او اسناد نتوانستند نمود که بکسی چندین مثالب نسباً و حسباً
و اقوالاً و افعالاً به و نسبت داشته باشند تمایند دیگران کسی را کافر
نخوانند و بچشم بصیرت و دیده انصاف ملاحظه احوال انجاب نمایند
و نقایص چهارگانه را اصولاً و فروعاً ملاحظه نمایند و به تسویلات شیطان
در تیه غوایت و ضلالت خود را سرگردان نگذارند و پیش از آنکه رشته
اختیار از دست ایشان بیرون رود و مذهب حق اختیار نموده
از فرقه ناجیه گردانند و از غضب و خشم خدای و رسول اندیشه نمایند
و از رسوائی روز محشر یاد نموده خود را محشور با نصاری و یهودی نگردانند
و از امامان ضال مضل بیزار گردند که قدح ایشان از آیات و روایاتی که کتب
معتبره شما در تفاسیر و تواریخ و تصنیفات خود نموده اند ظاهر شده است و از طریق
شیعه در اوصاف و محامد و نعت و مناقب امیر المومنین علیه السلام و توبیخ و طعن

وقدح

و قدح و شتم اولیا ره و امامان ایشان که زیاده از ذرات و زمین است
چیزی مذکور ننمودم و نام راویان و ناقلان مذکور کردم که هر کدام
از این اخبار و روایات را که در نظر ابدیع و عجیب نماید رجوع بکتب
مذکوره نموده رقم کذب بر جامع آن نکشند و قسم بخدای ساری دنیا
ضمایر که تعصب و جانب داری و اخفای حق ننمودم و با علما و مشایخ این
طبقه از عرب و عجم صحبت داشتم و در طلب راه حق و دین مبین بودم
و بعلم الیقین دانستم که رسول الله صلی الله علیه و آله بجهاد مذهب نفرموده است
و خدای تعالی کتابی با اختلاف احوال انزال نفرموده و ارسال رسول
صلی الله علیه و آله جهة دینی که در اصول و فروع موجب طعن و الزام است
ننموده و دانستم که از هفتاد و سه فرقه فرقه ناجیه گروه اثنی عشریه اند و هفتاد و دو فرقه
دیگر باطل و هالک و مؤبد در نارند و لله الحمد و المنة علی هدانا الدین المستقیم
و یحکم یوم ندعوا کل اناس بامامهم خوش حال دوستان و پیروان امیر المومنین
علی علیه السلام و فرزندان طیبین و طاهرین و اولاد الحسین که ایشان را با این
سروران بخوانند و ندا نمایند و بد احوال منافقان و مطیعان ابابکر
و عمر و عثمان و معاویه و یزید و بنی مروان و بنی عباس که ایشان را با نجاعت

بخوانند و بدوستی ایشان علیه و اله و سلم زده ایم و دین ایشان
اختیار نموده ایم یقین که در روز یوم النشور وحی بگاه قیامت مارا
معاتب نخواهند نمود که چرا محبت پیغمبر او اولاد و عترت او اختیار
نموده ایم الحمد لله ثم الحمد علی ذلک و نعم ما قال بیت
قال الشیخ مصلح الدین سعدی شیرازی رحمه الله ؛ الهی بحق بنی فاطمه
که بر قول ایمان کنی خاتمه ؛ اگر دعوتم رد کنی ور قبول
من و دست و دامان ال رسول ؛ اللهم احشرنا
مع الائمة المعصومین و احبائهم المغفورین
و اغفر لآبائنا و امهاتنا یا ارحم الراحمین
و اختم لنا بالخیر یا خیر الناصرین و صلی الله
علی محمد و اله الطیبین الطاهرین
تمت علی ید اقل عباد الله عبد الله ابن
غفر له
المرحوم الحاج میرزا محمد حسین الانایی [illegible]
فی هفتم شهر محرم الحرام من شهور ۱۲۶۶

[illegible]



۱۷۲

تضمین من کلام اسد الله

زیغ عشقم همچو [illegible] صیاد تم | من بیچاره چه سازم که به دام افتادم

[illegible] ملکوتم نیم از عالم خاک | [illegible] در این دیر خراب آبادم

جز خیال رخ تو [illegible] خالی کردم | [illegible]

[illegible] تو [illegible] | [illegible] تو جان [illegible] فرهادم

باغ را چمن طوبی [illegible] نعیم | در سر کوی تو برفت از یادم

تا که در [illegible] غفلت بستم | هر دم از نو غمی آید به مبارکبادم

[illegible] دم [illegible] غم تو [illegible] | جان خود را [illegible] دادم

غم تو [illegible] جانان [illegible] | [illegible] فریادم

پاک کن چهره [illegible] | ورنه این سیل دمادم بکند بنیادم

